

الْبَيَانُ لِلصُّوَرِ مَنْ

يَا بِيحَارِ الْفَقِيرِ الْمَصْرُوفِ

طُبِعَ فِي الْمَطْبَعِ الصَّادِقِ الْكَلْبِ

فِي مَهْرَبِ الْعَجْمِيَّةِ

١٢٩٩ هـ

١٥٥٦٢	واضع نمبر
الف ١٦	فن نمبر
١١١١	کتاب نمبر

فهرس مقاصد کتاب البیان المرصوص من بیان سبب الیقین فی الفقه المنصوص

صفحه	مقصد	صفحه	مقصد
۲	در بیان کتاب	۲۱	باب در صفت نماز
۶	باب در بیان آب	۲۶	باب در بیان سجده سهو و تکلیف و غیره
۶	باب در بیان آوزن	۲۸	باب در بیان نماز قنوع
۷	باب در بیان دور کردن پلیدی	۳۰	باب در بیان نماز جماعت و اقامت
۸	باب در بیان وضو	۳۲	باب در بیان نماز مسافر و بیمار
۹	باب در بیان مسح بر خفین	۳۴	باب در بیان نماز بعد
۱۰	باب در بیان نواقض وضو	۳۶	باب در بیان نماز خوف
۱۰	باب در بیان آداب قضای حاجت	۳۷	باب در بیان نماز هر دو عید
۱۱	باب در بیان غسل و حکم جنب	۳۸	باب در بیان نماز کسوف
۱۲	باب در بیان تمیم	۳۹	باب در بیان نماز باران
۱۳	باب در بیان حیض	۴۰	باب در بیان جامه
۱۴	کتاب الصلوة	۴۱	کتاب در بیان بناز
۱۵	باب در بیان موقیبت	۴۵	کتاب در بیان زکوة
۱۶	باب در بیان اذان	۴۷	باب در بیان صدقه لفظ
۱۸	باب در بیان شروط نماز	۴۸	باب در بیان صدقه تطوع
۱۹	باب در بیان ستره نمازی	۴۹	باب در بیان قسمت صدقات
۲۰	باب در بیان حثت بر فرودتی	۵۰	کتاب در بیان صیام
۲۰	باب در بیان مساجد	۵۲	باب در بیان صوم تطوع و صیام عینی

مقصد	صفحه	مقصد	صفحه
باب در بیان شرکت و کالت	۴۲	باب در بیان اشکات و قیام رمضان	۵۲
باب در بیان اقرار	۴۳	کتاب در بیان حج	۵۳
باب در بیان عاریت	۴۳	باب در بیان فضل حج و بیان	۵۵
باب در بیان نخب یعنی مال کسی که در سفر است	۴۴	کسی که حج بروی فرض است	
باب در بیان شفعه	۴۴	باب در بیان موقبت	۵۶
باب در بیان تراش	۴۵	باب در بیان رجوع و صفت احرام	۵۷
باب در بیان مسافه و اجاره	۴۵	باب در بیان احرام و در آنچه بدان <sup>تعلق</sup>	۵۷
باب در بیان اجبار موات	۴۶	باب در بیان صفت حج و دخول محکم	۵۸
باب در بیان وقف	۴۶	باب در بیان فوات و احصار	۶۳
باب در بیان هبه	۴۷	کتاب البیوع	۶۴
باب در بیان لفظ	۴۸	باب در بیان مشروط بیع و آنچه	۶۵
باب در بیان فرائض	۴۸	اذان منتهی حده است	
باب در بیان وصایا	۴۹	باب در بیان خیار	۶۶
باب در بیان ودیعت	۵۰	باب در بیان ربا	۶۷
کتاب النکاح	۵۱	باب در بیان خصت در عرایب و	۶۸
باب در بیان کفارت و خیار	۵۲	بیع اصول و شمار	
باب در بیان عشرت زنان	۵۳	باب در بیان سلم و قرض و رهن	۶۹
باب در بیان صدق یعنی مهر	۵۵	باب در بیان تقطیس و حجر	۷۰
باب در بیان ولیه	۵۶	باب در بیان صلح	۷۱
باب در بیان قسم یعنی نوبت زنان	۵۷	باب در بیان حواله و ضمان	۷۲

صفحه	مقصد	صفحه	مقصد
۸۸	باب در بیان خلع	۱۰۷	کتاب در بیان جهاد
۸۹	کتاب در بیان طلاق	۱۱۰	باب در بیان جزیه و دهنه
۹۰	باب در بیان حجت	۱۱۱	باب در بیان سبش درمی
۹۱	باب در بیان بیایه و نظاره و کفاره آن	۱۱۲	کتاب در بیان طعام
۹۲	باب در بیان حج و سوگرمی و استبراء جنین	۱۱۳	باب در بیان صید و ذبح
۹۳	باب در بیان رضاع	۱۱۴	باب در بیان اضحی
۹۴	باب در بیان نفقات	۱۱۵	باب در بیان عقیقه
۹۵	باب در بیان ضمانت	۱۱۶	کتاب در بیان سوگند با و مذمه
۹۶	کتاب در بیان جنایات	۱۱۷	کتاب القضا
۹۷	باب در بیان دیات	۱۱۸	باب در بیان گواهی
۹۸	باب در بیان دعوی خون و قتل	۱۱۹	باب در بیان دعوی بیینه
۹۹	باب در بیان قتل اهل بی	۱۲۰	کتاب المعتق
۱۰۰	باب در بیان کشتن جان و دزد	۱۲۱	باب در بیان مبرر و مکاتبه ام و لم
۱۰۱	کتاب اکسردو	۱۲۲	کتاب اجماع
۱۰۲	باب در بیان حد زانی	۱۲۳	باب در بیان ادب
۱۰۳	باب در بیان حد قذف	۱۲۴	باب در بیان بر و صلح
۱۰۴	باب در بیان حد سرقت	۱۲۵	باب در بیان ترسانیدن از خویشی
۱۰۵	باب در بیان حد شارب و بیان سکر	۱۲۶	باب در بیان تخمین خویشاوندان بزرگ
۱۰۶	باب در بیان تغزیر و حکم صالح	۱۲۷	باب در بیان ذکر و دعا

کتاب در بیان طلاق ۸۹  
 کتاب در بیان حجت ۹۰  
 کتاب در بیان بیایه و نظاره و کفاره آن ۹۱  
 کتاب در بیان حج و سوگرمی و استبراء جنین ۹۲  
 کتاب در بیان رضاع ۹۳  
 کتاب در بیان نفقات ۹۴  
 کتاب در بیان ضمانت ۹۵  
 کتاب در بیان جنایات ۹۶  
 کتاب در بیان دیات ۹۷  
 کتاب در بیان دعوی خون و قتل ۹۸  
 کتاب در بیان قتل اهل بی ۹۹  
 کتاب اکسردو ۱۰۱  
 کتاب در بیان حد زانی ۱۰۲  
 کتاب در بیان حد قذف ۱۰۳  
 کتاب در بیان حد سرقت ۱۰۴  
 کتاب در بیان حد شارب و بیان سکر ۱۰۵  
 کتاب در بیان تغزیر و حکم صالح ۱۰۶

النُّبَيَّا وَالْمُصَوِّلُ مَنْ

بَيَانَ بَيَانَ الْقَلَمِ مَنْ



طَبَعُ فِي الْمَطْبَعِ الْعِزَّةِ الْكَاثِرِ

فِي بَهْوَالِ الْمُجْمِدِ

١٣٩٩ هـ  
سنة

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي هدانا لهذا وما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله لقد جاءت سرسلي نبينا  
 بالحق والصلوة والسلام على رسوله ونبيه محمد رفيع الذكر مطاع الأمر جليل القدر  
 طویل الفضل عریض النجاه المطلق وعلى آله وصحبه وحالة علومه ورثة الانبياء وخلفاء  
 الرسل ومن معهم بالاحسان والصدق اما بعد سيگويد شتی خاک وپاره از خاک  
 ابو النصر علی حسن خان طاهر کان اسدله ودر فی الباطن و الظاهر تعلم اهل دین است  
 که تا علم شریف حدیث بجدی جمعی از ائمه سلف و خلف در و اوین حدیثیه اسلام بدون و هندی  
 گشته عصابه از قول محدثین احادیث احکام را چه عبادت و چه معاملات و چه عبادت جدا  
 اتان صحف مطهره انتخاب و تحریر نموده اند و باین رهگذر سلوک مسک عمل بحدیث و تمسک  
 بروالهمان اتباع آسان گردیده و در الحمد و آین احسان ایشان بر یاد و ایشان کیصباون  
 زده نه آنچنان است که اگر هر سوی تن زبان سخن گردد و هر سخن تا یک نفس شود حرفی از کتاب

شکر و پرتوی از آفتاب سپاس و قطره از بحر محیط منت و ذره از ارض بسیطه حاصلت این  
 بزرگواران مؤدی می تواندست بفخر اهورا که عن جمیع المسلمین خلیل و این قسم صنفاست دولت  
 اسلام قدیم و حدیثا بسیار بوده است و هرالیقی از ان رنگی تازه و هر جمع و ضمنی نو و هر تحریر  
 و بنیاد دیگر و هر تندیب طرزى آخر دارد و در تریا و یا مقاصد و موافقت خودش و افق بقصد و کافی  
 بموقت است و لکن دست بهم دادن آنهمه درین زمان جیل نشان و روزگار پر آزار کجا  
 این هم خنیمت کبری است که بعضی از ان تالیفات درین نزدیکی بوجان طبع طبع بد هر مطبع  
 و مطاع گشته و بتوجه بعضی کابر در غالب و یا شیوع یافتند مثل منتقی و نیل و روضه ندیه و جز  
 آن مگر عاید تبیین که ملکه ایشان استطیع لغت عرب و ستطاع زبان تازی نیست از در یافت  
 فوائد و مسائل این کتب و در افتاده اند تا آنکه اگر عرف جادوی و نبی مقبول و مثل آن در فاک  
 زبان ترجمه می پذیرفت و در میان نمی بود و غالب مردم از فیوض علم با حکام صحیحی سنت بطور  
 در عبادات و محاملات محرومی مانند لاجرم با تقصیر کرده فهمید اهم اقتدا و خبر بلغوا عنی  
 ولی آیه ناگزیر آمد که در فتح این باب نامی تواند شد سنی مشکو بهجا آریم و تا تو انیم دین خالص  
 حق را بجهت ارا نش برسانیم که در خبر است از سید البشر علیه افضل الصلوة و التسلیم لان یهدی  
 بلک رجلا ھم لک من حمرا النعم او کما قال و سبالاتی بخلات ذیہ و عمر و نزل و تبلیغ سنن غیر البشر  
 رواند آریم که پیر این طریقت ابو هریره رضی اللہ عنہ گفته مانی ادا که عنھا معرضین و اللہ  
 لا دین بھابین اکثافک و شک نیست که هیچ کتابی از کتب احکام در جمع ابواب فقه حدیث  
 بشأ و کتاب منتقی و شرحش نیل الاوطار و در نقد و صحت و شهرت و قبول بکتاب بلوغ المرام و شرح  
 مسک احتیاج نمی رسد و اول از بسطوط است و ثانی از مختصرات و سبت طلبه برین عهد از بارک  
 و مفاهیم مطولات خبیلی قاطر قناه و مطح الظار و موقع البصار بیشتر خلق همین جاده اقصا در مختصر  
 ناچار دین مختصر باید استفاده خود اول و بالذات و افتاده دیگر اخوان اسلام ثانیاً و بالعرض سائل  
 و احکام کتاب سعادت نصاب برکت انتساب بلوغ المرام من اوله الاحکام را از انی لغت

پارسی یان عبارت ساده و پرکار برده شده و روش امام ربانی مهیبل قطریانی امام همام قاضی القضاة  
 محمد بن علی شوکانی رضی الله عنه در مختصر فقه حدیث مسمی بدر ربیبیه و طرز تمیین برادر عالی متدر  
 ابو انجیر سیر نور الحسن خان کان اسد له و کان در النسخ المقبول من شرائع الرسول احتیارات و  
 و جز موضوع چند که حاجتمند کشف اعضاء و محل اشکال بود خاصه بعد و جز تفصیل و اجمال لغوی  
 بلکه بر نفس مسائل متن اقتصاف و عبارت پارسی را بر همان صرافت الفاظ و موضوعت  
 روایت حفاظ گذشته شده تا فرغ بر اصل تغییر اید و مجرد احکام کتاب بعد از حذف تخریج  
 یکجا فراهم آید چه این همه مفاسد جلیل و تقلید که در مسائل دین رونموده و این جمله خلاصت و  
 جدل که باب غربت بر اسلام و اسلامیان کثوره شمره همین ترک استعمال الفاظ مبارک لغوی  
 و ایضا عیارات غیر مخصوص مست پس پس و زنه نظم کتاب عزیزه شرحوا هر احادیث شریف  
 الی یوم القیامه ضمن هر فقیه و قضا و قضیل حکم در هر قضیه و ما بر است لثالث لما قال تعالی  
 اولم یکفهم انا انزلنا علیک الکتاب یتلی علیهم ان فی ذلک لرحمة و ذکوی لقوم یوقنون  
 وقال تعالی فبشر عباد الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه اولئک الذین  
 هداهم الله و اولئک هم اولوا الالباب وقال رسول الله صلی الله علیه و آله انی اوتیت القرآن و مثله  
 معه رواد ابو واد و الداری و ابن ماجه عن المقدم بن سعد کرب و فی روایت اخره  
 عن العریاض بن ساریه مر فیها انها المثل القرآن او اکثر و عن مالک بن انس مرسلات ترک  
 فیکم امرین لن تضلوا اما تمسکت بهما کتاب الله و سنة رسوله رواد فی الموطاء و اخرج  
 مسلم عن جابر رضی الله عنه یرفعه اما بعد فان خیر الحدیث کتاب الله و خیر الهدی  
 هدی محمد و شر الاصول محمداتانها و کل بدعة ضلالة و قال تعالی یا ایها الذین آمنوا  
 اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم فان تنازعتم فی شئی فردوه الی الله  
 و الرسول ان کنتم فی منون بالله و الیوم الاخر ذلک خیر و احسن تاویلا و قال تعالی  
 فلا وربک لا یؤمنون حتی ینزلوا فیهم نبیا ینزل الیهم حجرا مما قضیت



وسیله تسلیم و این آیات بنیات و احادیث کلمات نص است درین فصل و باب و  
 فصل خطاب است از برای هر مرتاب و چون مقرر شد که هیچ سعادت و با ناکه از آن نیست  
 که کبی به صدق نیست و حسن طویرت و تمام ارادت و کمالی حرص بر خلاص از تبعات روز  
 قیامت دست بجمل متین کتاب و سنت زنده و تا تواند خود را محو آشفته رسالت و وقت  
 قدره نیرت سازد لهذا درین محقق حکام عبارت بیاملت و ادب را از اوله و اخصه اسبیل و مسائل  
 صحیح الدلیل بر وجهی سؤق نموده آمد که محیط جمله الفاظ متین کتاب و شامل بر سئووق و مفهوم  
 ماخذ استطاب باشد و در افاده فقه حدیث به صنفی اخوات خود از تصحیح و معرفت و بدو در چنان  
 بود جمعی اند اهل علم و فقه گفته اند که این کتاب چنان رفیع القدر جلیل الشان واقع شده است  
 که طالب حق و عامل بحدیث چشم بسته و گوش بند ساخته بدان عمل میتواند کردن چه هر چه از اخبار  
 و آثار ربانی از ابوابش ایراد و اصدار یافته است گو بعضی آن جتناظ حدیث و آیه سنت  
 حکم طینت یا ضعف یا اعتلال یا ارسال و نحو آن کرده باشند لکن هیچ حدیثی صحیح تر و هیچ سبک  
 بالاتر از احادیث ایراد یافته این کتاب و صحیح و نقد و شهرت و قبول در دیوانی از دو این  
 اسلام با سقرا و علماء اعلام معلوم نیست الا ماشاء الله تعالی و این معنی از ملاحظه شروش مثل  
 سک تمام و بل السلام و جز آن چنانکه باید و شاید بوضوح می انجامد بنا علی ذلک چنانکه  
 ماخذ این مختصر روح کتب فقه سنت است همچنان بجزه تعالی این مختصر روح الروح وی آمده  
 و گمانم آنست که هر که پیش او این مختصر باشد و نفع مقبول و بد و مایله و معرفت جادی از پیشتر  
 نزد خود موجود و در وی در دریافت احکام فقه حدیث محتاج بکتابی دیگر نیست بلکه سلطان  
 زمان خود است و در دریافت صواب از خطا و آمام متبعان عهد خویش است در عمل کردن بسنت  
 صحیح و در جناب مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و ککن توفیق خیر و برکت بدست او بجان و تعالی  
 ما کرا پادیت این راه فرماید و کلام یک را از حقیقت تعلیه شوم بدست محبت برداشته علی  
 ذروه تحقیق حقیق با تبع رسالت و ما ذلک علی الله یعنی بن وقت و قد تموضع هذا المختصر بحمد الله

التهمة في اسبوع مع مسيرى الى كلكتة في اواخر ربيع الاخر من شهر رجب سنة 1299 الهجرية  
 على صاحبها الصلوة والتحية وسميتها بالاسم التاريخي على طريقة اخيه الفخر المقبول  
**البيان المرصوص من بيان ايجاز الفقه المنصوص**  
 وبالله التعريف وهو الهادي الى سواء الطريق اللهم يا ارحم الراحمين وفقنا  
 لاتباع كتابك العزيز وسنة نبيك المطهرة الذي جعلت خاتم النبيين واحشنا في  
 زمره المخلصين في الدين وجنبنا عن تحريفات الغالين وانتحال الباطلين و  
 تاويلات الجاهلين بجاه سيد المرسلين وشفيع المذنبين صلى الله عليه وآله وسلم  
 في الاولين والآخرين وآخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمين

**باب در بيان آب**

در بیان آب شطوط و مردود او حلال آب را هیچ چیز پدید نکند مگر آنچه غالب شد بر پودره  
 و رنگ او پس اگر کسی ازین هر سه نجاستی که در آن پدید آید برگردد نجس شود و در وقت آب  
 حال نجس نگردد و در لغظی نجس نشود و هیچ کس در آب استاده غسل نه بر آورد و جایکه نجس است و نه  
 در آن شاست پیشتر غسل بر آورد و در لغظی آمده غسل نکند در آن از جنابت آن حضرت صلوات الله علیه  
 غسل کند زن بفضل مرد یا مرد بفضل زن بلکه هر دو معا اعتراض کنند و لکن ثابت شده که خودش  
 بفضل آب میوه غسل نمیبرد پس اول محمول است بر آب ساقط از اعضا و ثانی بر آنچه باقی  
 از آن آب قبض زمان نبوت در تغار غسل بر آورد آن حضرت آمده تا غسل فرمایند گفت من نجس  
 بودم فرمود آب جنب نمی شود و ظهور آوردی که سگ در آن آب خورده شستن اوست بوقت با-  
 نخستین یا پسین بار بجاک و در لغظی آمده که آن آب را بریز و اگر نجس نیست بلکه از طائفان است  
 شامپس آب برهان انداختن او پدید نگردد و باو نشستی در لویه مسجد نیز پدید فرود که از آب آنجا بریزند  
 تطهیر این قدر است پس پس فرموده و خون را لعلال شده باهی تلخ و جگر و سپر چون گس و سب  
 غوطه داده بیند از وجه و یکی از دو بازویش داود و دیگر شفا است و بیان بازو که در آن دست

می پریند و پخته که بریده از چارپایه زنده مرد است یعنی خوردنش سوانیت گو ظاهر باشد

## باب در بیان آوند

توشید در آوند دروسیم و نخورید و کاسهای آن که شماره در دنیا است و شمار او را آخرت باشد  
 شارب در آوند سیم کشنده آتش دوزخ است و رشکم خود هر چه می که بدین شارب پاک گردید باغ  
 جلو و قرار طور ایست آنحضرت صلیم بر گو سفندی مرده که آنرا می کشیدند گذشتت فرمود که شاربش  
 می گرفتند گفتند مرد است فرمود آب و برگ نیکم آنرا پاک می کند در آوند اهل کتاب نباید خورد  
 مگر آنکه آوند دیگر نیابد تا چنان آن را بشوید و در آن بخورد و همین است حکم آوند بوس نیز آنحضرت صلیم  
 و صحابه و بی وضو که دندان خشکشان مشرکه و ساغر آبش شکسته بود بجای او نخیری از سیم گرفت

## باب در بیان دور کردن پلیدی

جناب نبوت صلیم را از سر که ساختن خمر رسید فرمودند سازید و لکن این خبر نص در نجاست است  
 چه اصل در هر شئی طهارت است و نیست ملازمت میان حرمت و نجاست و حتی که در خدا و رسول  
 از گوشت خران خانگه و گفت چس است یعنی خوردنش حرام است نه آنکه خوردنش نجس است آنحضرت صلیم  
 و بی بر احدی خطبه خواند و لعابش بر دوش عمرو بن عاصب روان بود معلوم شد که لعاب کولالم  
 طاهر است پس ایامی شست و در آن جامه از برای نماز بیرون می آمد عاقله گویند این اثر غسل را  
 در آن جامه می دیدم و در لفظی آمده که می لیدم آنرا از جوانه رسالت سحت مالیه نماز وی در آن نماز  
 می کرد و در لفظی آمده که منی خشک را از ثوب شریف او با خن جاک می کردم و این دلیل است بر  
 طهارت شئی شسته و خن بشویند و کینه غلام را آب زنند تا آنکه راکه خون حیض رسیده است  
 تراشند یعنی پلیدیش دور کنند باز آب مالیده بشوید پس این نماز بگزارد خود که پسید که اگر از  
 خون مرد و فرمود آیت بس است و اثر زیانت نمی کشد

## باب در بیان وضو

اگر شست بر دست میخادی با هر وضو سبک بود و عثمان آب وضو خواست و هر دو کف دست راست با شست  
 و آب در هر دو بینی کرد و بینی بیفتانند و روی اسه با شست و شونو رو دست راست را آنج سر بار نشوید  
 و چنین با دست چپ کرد باز سر آن وضو دست چپ را راست آلتانگ با شست و چپا چپه چنین کرد  
 بعد گفت که آنحضرت صلوات الله علیه فرمود وضوی من وضوی من است و در لفظی آمده که سر را یک بار بود و در لفظ  
 دیگر آمده که دست را از جانب پیش و پس بود و در لفظی آنجا میقدم را سر کرد و دستها را فقط  
 بر دو سجده شستن با پس آورد و سر هر دو گشت شست و در هر دو گوش در آورد و هر دو با هم ظاهر هر دو  
 گوش مسح کرد و فرمود هر که از خواب بیدار شود بینی را سه بار بیفتانند چه شیطان درین اومی نرسید  
 و دست در آب کند تا آنکه سه بار آن را بشوید چه بینی و آنکه دستش کجا خفته و آنکه بن صبره را  
 فرمود تمام کن و نه تا تکمیل کن میان انگشتان دست و پا و میباید تا در استنشاق مگر آنکه  
 صاحب باشی و خودش خلال ریش می کرد و وضو و شستند از آب آوردند هر دو دست با این  
 گرفت و از برای هر دو گوش آب جدید میستاند و بر آب سرس نیکو و در لفظی آمده که سر را  
 با آب غیر فضل هر دو دست مسح کرد و همین است محفوظ و نیز و دست من روز قیامت سفید  
 روشن دست و پایا پدید پس هر که تواند که تا بانی خود را نکند باید که چنین کند و آغاز از جانب  
 راست و فعل پوشیدن و شانه کردن و طهارت نمودن و در همه کار و پارخوش دشتی  
 و فرمودی بیاختاریه بجا نهای است خود یعنی در وضو و وضو مسح بر ناصیه کرد و هم بر عمامه و بر هر دو  
 سوزه و در صفت حج وی صلوات الله علیه فرمود است که کنید بجز یک است اگر بدان او تعالی بود وضو  
 آب بر هر دو آنج گردانید و گفت وضو نیست کسی را که نام خدا بر آن نبرده یعنی عهد و مضاف  
 و استنشاق جدا جدا می کرد و این فصل است و بعد از آنکه سه بار بینی از شانه و هر دو  
 از همان کف کرد که بیان آب گرفت و این فصل است و در لفظی آمده زغله کرد و نشق بود از یک

لف و این راسته بار نمود و در پای مروی دید که مانند ناخن خشک مانده است فرمود برگرد و وضو  
را نیکو کن و خودش وضو بگردی و غسل بصبغ پنج مرتبه مروی هر که از شما اسبغ وضو کرد  
گفت اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و  
رسوله در پای بهشت از برای او بکشایند و در روایتی زیادت اللهم اجعلنی  
من التوابین و اجعلنی من المنتظرین آمده

### باب در بیان مسح بر خفین

آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم وضو میکرد و غیره بن شعبه خواست که هر دو موزه بکشد فرمود بگذار که هر دو را  
پاک در پای در آورده ام و بران هر دو مسح فرمود و در لفظی آمده که مسح کرد بر اعلی و اعلی  
خف لکن سندش ضعیف است مرتضی گوید اگر دین بعقل بودی پایان موزه سزاوار تر مسح  
بود از بالای آن و لکن جناب رسالت صلی الله علیه و آله و سلم را دیدیم که بر ظاهر هر دو خف مسح میکرد و سندش  
حسن است و مدت مسح در سفر سه روز و شب است و درین مدت موزه بار از پاکشد مگر از  
جنابیت و غائط و بول و نوم و تقیم را یک روز و شب است لشکری فرستاد و فرمود که مسح کنید  
بر عصائب یعنی عمامه و بر تاسخین یعنی خفاف مراد دستبند موزه باست و چون یکبار  
وضو موزه پوشد مسح کند بران هر دو و نماز بگذارد اندران و نیفتند آنها را اگر خواهد مگر از  
جنابیت و در لفظی ما شست آمده لکن قوی نیست پس تقویت مذکور ثابت ماند

### باب در بیان نواقض وضو

در عهد نبوت صحابه انتظار عشتا تا انجامی کردند که سرای ایشان فردی افتاد یعنی از خواب  
و نمازی کردند و وضوئی نمود یعنی نوم قاعد غیر مستند غیر ناقض وضو است بلکه نیست  
ابی حبیبش را در باره استحاضه فرمود نماز ترک نکنی این رگی هست حیض نیست چون حیض است

نماز ترک و بی چون برگردن خون بپوشی و نماز کنی و برای هر نماز وضوی تازه کنی مقدار و را در  
 نذری امر بوضو کرد و فرمود ذکر را بشوی و وضو کن یعنی پس بس و در لفظی آمده که وضو کن فرج  
 خود را آب پاش بعضی زمان را پس سید و از برای نماز بیرون آمد و وضو نکرد و فرمود نمازی  
 اگر در شکم جنبش بادی یا بد و نماند که از شکم برآمده است یا نه از سجده زود تا آنکه آواز سے  
 بشنود یا بوی بیاید و در باره مست ذکر فرمود پاؤ از گوشت تست صحران جهان آبن یعنی  
 گوید این خیر بخش از خیر مستوست که در آن بر مست ذکر امر بوضو فرموده لکن بخاری در غیر  
 صحیح خود گفته است که حدیث بسو صحیحی درین باب است و هر که راتی یا عاف یا قلس یعنی  
 آنچه از جوف بر آید یا ندی برسد وی برگردد و وضو گرفته نیاید نماز خود کند و درین بیان سخن نماید  
 و فیضی در وضو از نعم شیت گذاشت و بر وضو از لوم اهل نهم گفت و هر که در وضو غسل بر آید و هر که او را بر آید  
 وضو کند و گفته صحیح فی باب شیت و قرآن را سس نکند مگر طاهر لکن باین حدیث معلول است  
 شیره نبوت آن بود که در هر وقت یا و خدای کرد یعنی با وضو و بی وضو و چاهت کرد و نماز گذارد  
 و وضو نکرد و فیہ لین چشم سر بند و برست چون نخسید سر بند و برکشاد از اینجا است که خواب  
 نمک زود را ناقص وضو گویند پس نیست وضو مگر بر کسیکه در آن نجفت و شدش ضعیف است  
 شیطان در نماز می آید و در خیال می افکند که وی حدیث کرده با آنکه تکره مست درین  
 تا آوازی نشنود و با وی نیاید از نماز برگردد بلکه در نفس خود بگوید که تو دروغ گفته

## باب در بیان آداب قضای حاجت

نزد و رامن و خدا انگشتری بهندی اگر در آن نام خدا و رسول یا کلمه از قرآن باشد و در جلول و نزد  
 رامن بخدا الله اعوذ بک من الخفت و الخنا کث بگوید استجاب آید کند و قضای حاجت  
 پنهان از نظر مردم نماید و آرزو و لاعن بر پیر زکی خلا و راه مردم دوم و رسایه ایشان و در لفظی  
 موارد افزوده و در لفظی نفع ما یعنی جمع آب آمد و هر ضعیف است و آن خلا زید و زنت میوه دار و کرا زید و

نمی نموده و بندش ضعیف است و سخن کردن در کس در حالت قائلط موجب دشمنی خداست  
 مراد از برین حرکت و در بول مس ذکر بدست راست و در خلاصیح آن نکند و نه در آید آب  
 دم زند و آن استقبال قبله بجا نطوبول و استخاریمین و بکتر از سه سنگ نمی فرموده و آرز  
 استنجا بسرگین و استخوان منع نموده و گفته رو به شرق یا مغرب بکنید نه بسوی قبله و این  
 مخصوص بود بینه طیب است و درین ملک که قبله در جهت مغرب است رو بشمال یا جنوب  
 کند و نزد قائلط پنهان گردد و معنی از نظر مردم و بعد از فراغ غفرانک بگوید این مسعود از برای  
 آنحضرت صلعم و سنگ و یک پاؤه سرگین آرد و سنگ بگیرت و سرگین بنیداخت و در  
 رگس است یعنی بپید و در باره استنجا از استخوان و سرگین ارشاد کرده که این هر دو پاک  
 نمی سازند و فرمود پاکی کفید از گیز که عذاب عام گورانی احتیاطی در بول است و در  
 لفظی آمده که بیشتر عذاب قبر از کبیر است و در خلا بر پای چپ نشیند و پای راست  
 استاده و ارد و نزد شاشیدن ذکر راسته یا پیشانند اهل تبارا پرسید که خدا بر شما شنا  
 کرده است گفتند بعد از سنگ آب بکاری بریم

## باب در بیان غسل و حکم جنب

آب از آب است یعنی وجوب غسل بخرج منته باشد و چون مرد میان چار شاخه زن  
 نشست و زن را در مشقت انداخت غسل واجب شد اگر چه انزال نکند و همچنین غسل  
 بر زن نزد و بین آب نه بر تنها خواب و در لفظی آمده اگر بین زن آنچه می بیند مرد در  
 خواب یعنی جماع غسل کند یعنی تا آنکه منی بیند ام سلمه گفت همچنین میشود یعنی زن نیز تری می بیند  
 فرمود اگر نمی بیند پس مانا بودن اولاد از کجا است و خودش غسل میکرد از جنابت و روز جمعه  
 و از جنابت و از غسل میت و درین سلسله شیعیه موافق اهل سنت اند عماره بن آمال چون  
 مسلمان شد او را امر کرد بغسل و فرمود غسل واجب است بر هر محرم از جمله استاده هر که وضو کرد و روز جمعه

خوب کرد و هر که غسل بر آورد پس غسل اختل است و تا جنب نیست تعلیم قرآن می تواند کرد  
 و هر که زن را بیاورد و عود خوابد باید که میان هر دو جماع و وضو بکند که این انشط است از هر آ  
 عود و خواب کرد آنحضرت صلیم بدون مس ما و جنب بود و در غسل جنابت اول هر دو دست  
 بشوید پسترا زمین بر شمال آب ریزد و فرج را بشوید پسترا وضو بکند باز آب گرفت انگشتان را در پنجا  
 موی در آورد سه حفته آب بر سر ریزد یعنی بپری هر دو کف پسترا ساجد آب ریزد  
 و هر دو پای بشوید و دو کف داخل است در مسای غسل و در کفلی آمده که آنحضرت صلیم  
 فرج را شسته دست بر زمین زد یعنی از بر است اناله را کف او و در روایتی آمده که مسح کرد  
 دست را بخاک و مندی را برگردانید و آب را بدست افشانند گرفت آن سله گفت من در  
 هتم که موی سر را سخت می بندم و در غسل جنابت و در کفلی غسل حیض آنرا بشکنم و او انعام  
 فرمودند بگله این قدر ترا بس است که هر دو دست آب بر سر ریزی سه بار در آن کف آنرا  
 بر تمام بدن و پاک شوی و فرمودن حلال نمی کنم آمدن را در مسجد از برای حالتی جنب  
 مانند گفت من و جناب نبوت از یک آون غسل می بر آوردیم از جنابت دو سه تاسه  
 ما هر دو در آن آون آمد و شد میکرد و فرمود زیر هر موی جنابت است موسه را بشوید  
 و بدن را صاف بکنید و فیه ضعف

سید و هر دو غسل می  
 است

باب در بیان تمیم

فرمود داده شد مچ چیز که هیچ کی را پیش از من داده نشد من صور شدم بر حسب تا یکی راه  
 و گردانیده شد بر اسه من بمن زمین مسجد و طور هر که یا نماز و یا بد بگذارد آنرا همانجا  
 که دریافت و حلال شد مرا عظام داده شد شفاعت و هر بی در قوم خاصه مبعوث شد  
 و من بسوی کافه مبعوث شدم و در کفلی آمده که خاک زمین را از برای ما طور گردانیده  
 و سیکه آب نیابیم و در کفلی دیگر است که تراب طور است از برای ما عمارتین یا سرانته بود



این قدر ترا بس است که هر دو دست را یک بار بر زمین زنی و دست چپ را بر دست راست  
 بسائی و ظاهر هر دو دست و روی خود را مسح کنی و این حدیث متفق علیه است بلفظ مسلم  
 و در روایتی از بخاری آمده هر دو کف را بر زمین زد و در انتها بر سید و روی او هر دو کف را  
 بدان مسح نمود و در لفظی آمده تیمم دو ضرب است یکی از برای روی و دیگر از برای دست  
 تا آنچه و این حدیث موقوف است بر این عمر پس ارجح همان اول است و فرمود خاک و صوفی  
 مسلمان است اگر آب تا ده سال نیابد و لکن چون آب یابد از خدا ترسد و مسکن باشد  
 کند و مرد سفر کردند وقت نماز آمد آب همراه داشتند بخاک پاک تیمم کردند و نماز گزارند پسر  
 آب یافتند و هنوز وقت باقی بود یکی وضو کرد و نماز گزار و دیگر اعاده نکرد چون ماجر بجنابش  
 گفتند غیر سید را فرمود احببت السنة واجزاهاک صلاحاتک و دیگر را گفت لک الاجر  
 صورتین و این ناظر است و اولویت فعل اول خسته را در راه خدا و صاحب ترویج را چون جنب  
 گزند و غسل از مرگ بترسند میرسد که تیمم کنند و این موقوف است بر این عباس و مرفوعا هم  
 سکه مرفعی را نزد شکستن یکبار زود بند دست امر کرد که مسح بر جبار کند اما سندش سخت و ایهیست  
 و یکی را که سرش مجروح بود از سنگ بفرمود ترا این قدر بیدست که تیمم کنی و بر زخم پاره آنجا که  
 بر بند سب و بر آن مسح کنی و سایر جبار بشوئی این عباس گفته منبت آنست که از تیمم جزیک  
 نماز بیشتر نگزارد و نماز دیگر تیمم بگیرد لکن سندش سخت ناتوان است و صحیح آنست که حکم  
 تیمم حکم وضو است و هر امر پس از یک تیمم چند نماز سه تا توان کرد

## باب در بیان حیض

فاطر دختر ابی حمیش را که استخوانه می آورد ایشان فرمود که خون حیض سیاه باشد و زمان آنرا  
 می شناسند چون حیض آید از نماز ما بان و چون نهن و گیر باشد یعنی غیر سیاه و خون  
 و نماز بگیرد یعنی استخوانه مانع نماز نیست و آسماء دختر عیسی را گفت که در هر کس نشیند

اگر ز روی بر آب بیند ظهر و عصر یا یک غسل بر آورد، مغرب و عشا را غسل یگیرد و فجر غسل دیگری  
 و میان این غسلها وضو کند و خمر جمش را سخت استخاضه میشد آنحضرت صلوات الله علیه  
 فرمود وقتی است از شیطان تو خشش برفت و در پیش کعبه غسل بر آورد چون پاک شوی بگفت و  
 چهار روز زیارت و سه روز نماز بگذارد و روزه گیر این قدر در این سحر است همچنین در هر  
 ماه می کند چنانکه زمان حیض می گفتند و اگر توانی که ظهر را دیر کنی و عصر را شتاب نمانی و  
 غسل بر آری نزد طهارت و ظهر و عصر را بگذاری و مغرب را دیر و عشا را جلد او اسکند  
 و غسل بر آری و میان آن دو روز چیزی که در پیش کعبه آنرا برای صبح غسل دیگری کنی و نماز  
 گزاری و این اعجاب بود امر است بسوی من یعنی بنا بر مزید سهولیت است اندر آن و چون  
 ام حبیبه دختر جمش شکایت خون پیش آنحضرت بر سر جسد فرمود آنقدر است که بیض ترا  
 حبس میکرد بازمان پست غسل بر آورد و نماز که پیش آنرا هر نماز را غسل می کرد یعنی از طرف  
 خود آنکه جناب شایع او را بدان امر کرده باشد پس چون نشانی این را دید آنحضرت فرمود  
 ام عطیه گفته مالد رت و همفرت را بعد از هر چیزی می شویم بود چون آن نیز میگردد با او  
 نمی خورد آنحضرت صلوات الله علیه فرمود هر کار کنید مگر بیحرامت را فرمودی آنرا باشد با او  
 مباشرت میکرد با آنکه حائض می بود و هر که زن حائض را دید یا دید آن زن صدق کند  
 و گفتن آیان نیست آنکه زن چون حیض میکند نمائی که از دروزه کعبه و عشا را بشوید از آن  
 در موضع سرت و حیالت ارام حائض بشوید مگر این آنچه حاج می کشد آنکه طهارت آنرا ممکن  
 تا آنکه پاک کردی و از آن حائض موقوف آواز را سالار - گفته در آنجا - از عود نبرد  
 تا چهل روز در لباس می نشست اما او زدنش - در آن ظاهر بود - آنکه

## کتاب سبب زکوة

باب بیان سبب زکوة

وقت نماز پیشین زوال مهرست سایه مرد بر ابروی او باشد تا آنکه وقت نماز دیگر حاضر گردد  
 و وقت نماز دیگر تا آنجا است که آفتاب زرد شده است و وقت نماز شام مادی است که شفق  
 غائب شده است آنحضرت صلی الله علیه و آله گفته شفق حمرت است و وقت نماز صبح تا نیمی شب اوسط  
 و وقت نماز با او از طلوع فجر است تا آن زمان که آفتاب طالع نشده و در لفظی و رباعی نماز  
 عصر آمده که مهر سفید و پاک است و در لفظی مرتفع است این بر زده اسلمی گوید آنحضرت صلی الله علیه و آله  
 می کرد و یکی از ابوی منزل خود که در قضای مدینه بود بر سگشت و هنوز آفتاب زده و تابان  
 استحباب میداشت تاخیر مشار و خواب را پیشتر از آن کرده میگرفت و سخن کردن را بعد از آن و بزنگان  
 از نماز صبح بود که در پیشین و لایمی شناخت و از شصت تا صد آیه می خواند و در لفظی آمده که گاسه  
 شنا از مقدم و گاسه آن را بخور می کرد اگر دید که مردم فراهم شده اند تعبیل فرمود و اگر دید که  
 کرده اند تاخیر نمود و صبح را در غلغله گزاردی و در میکه فجر بنگانفت نماز بر پا کرد و بعضی مردم بعضی  
 را نمی شناخت و تغرب وقتی گزاردی که منصرف از نماز موقع نبل راست و پیشی نماز مشار است  
 گزارد که عارضه شب بگذشت بر آمد و فرمود وقتش همین است اگر شفت بر است نهی بود امر  
 باین وقت می کردم و فرمود چون گرمی سخت شود سردی بناز کنید که شدت حر از جوشیدن  
 جنم است و گفت صبح کنید در نماز با او که عظم است از بسا اجوش یعنی آغاز و فلیس انجام و اسفار باید  
 فرمود هر که دریافت صبح کعتی پیش از بر آمدن مهری نماز صبح دریافت و هر که در یار کعتی از عصر پیش از  
 فرود آمد و نماز عصر دریافت و در وقت میل کعت لفظ سجده آورده و بعد گفته که سخن همین کعت است یعنی درین حد  
 نه در هر مقام و فرمود نیست نماز بعد از صبح تا آنکه مهر بر آید و نه بعد از عصر تا آنکه آفتاب بنشیند  
 و در لفظی و نه بعد از فجر و این صبح ترست از اول سه ساعت است که در آن نماز را نبوی  
 رعایت یکے نزد طلوع مهر تا آنکه بر آید دیگر هنگام نیمه روز تا آنکه زائل شود و سوم نزد غروب  
 آفتاب تا آنکه فرو نشیند و حکم ثانی نزد شاقعی از حدیث این هر چه بندگان آید و زیاد  
 کرده که مگر در جمیع معنی نماز درین دو وقت زوال هم جایز است خاصه بی عید نماند اگر کعت

منع کتبی بیچ کیے را کہ طواف کند باین خانه و نماز گزار و هر کس ساعت که خواهم از شب یا روز و  
 آمده که فجر دو فجر است کیے آنست که طعام را حرام می کند و نماز دوران حلال است و اگر آنست  
 که نماز صبح در آن حرام است و طعام در آن حلال و در لفظ آمده آنکه محرم طعام است در از سیر و در وقت  
 و دیگر چو دم گرگست و فرموده افضل اعمال نماز کردن است در اول وقت و آن حیوان خداست  
 و در او وسط وقت رحمت الهی است و در آخر وقت عفو خداگر سندان خبر سخت ضعیف است  
 و بعد از فجر نمازی نیست مگر دو سجده و در لفظ آمده نیست نماز بعد طلوع فجر مگر دو رکعت فجر آسم سلمه  
 گفت آنحضرت صلوات الله علیه نماز عصر گزارد و بجا نام آورد و دو رکعت نماز کرد پس سیدم فرمود از دو رکعت  
 که بعد از ظهر باشد مشغول شدم این دم گزارم گفتم مگر قضا کنیم این هر دو را چون فوت شوند فرمود  
 نه یعنی قضا درین وقت از خصائص من است

## باب در بیان اذان

طائفی عبدالله بن زید را در خواب اذان آموخت در آن تکبیر چهار بار آمده بغیر ترجیح و اقامت  
 یک بار مگر قد قامت الصلوة آنحضرت فرمود صلوات الله علیه این که تو دیدی سه خواب راست است  
 استادان تعالی و در طریق درین قصه قول بلال در اذان فجر الصلوة فی خمس من الفجر زیاد  
 آمده و در لفظ آمده که گفتن مؤذن این جمله البید اوحی علی الفلاح سنت است و با بجا نبوت اذان  
 و این قول بتقریر نبوت بوده است و تقریر نبوی از سنت است و جناب رسالت صلوات الله علیه بود  
 اذان آموخت و در آن ترجیح آمده یعنی در شهادتین و این زیادت است بر حدیث ابن عباس  
 و زیادت عدد مقبول است و خبر اول نزو اهل سنن است و خبر ترجیح نزو مسلم لکن تکبیر را در  
 اولش دو بار گفته اما در سنن احمد و هر چهار سنن مرایع ذکر نموده و بلال مامور شد بتشیخ اذان  
 را یثا اقامت مگر قول قد قامت الصلوة لکن مسلم این استثنای را ذکر کرده و نسائی گفته  
 امر بلال آنحضرت صلوات الله علیه بود ابو محیفه بلال را دید که نزد اذان هر دو انگشت سبابعوی در هر دو

گوش او بود و در تخطی آمده که در هر دو گوش خود کرد و نزد قول چی علی الصلوة کردن خود بخواب  
 راست و چپ سجده و خودش دو رکعت تمام بدن خود آنحضرت را و از ابو محمد و سه  
 خوش آمد و از اذان آسخت و این دلیل است بر آن که مؤذن مرد خوش آوازه است  
 جایزین سوره گفت بار با عیدین با آنحضرت گزاردم بغیر اذان و اقامت و در قصد خفتن  
 از نماز آن که اذان گفت بلال پس از گزارده آنحضرت صلوات کرد و آنچه هر روز می کرد و در مؤذن مغرب و شام  
 یک اذان و دو اقامت گزارده و در تخطی چنین است که هیچ کرد میان مغرب و شب یک اقامت و در طریق آنکه  
 هر نماز اقامت گفت و در روی دیگر آمده که مذکور در هیچیک اذان هر دو فرمود اذان بگیرد بلال علی  
 بخورد و بنوشد یعنی در سحر رمضان تا آنکه نماز را بر من مکتم و وی نابینا بود و لایک و تا آنکه او را گویند  
 صبح کردی صبح کردی و این دلیل است بر جواز دو اذان از برای نماز صبح در رمضان  
 و یک بار که بلال اذان قبل از فجر گفت آنحضرت فرمود که برگردد و نذ کند که بند بخت  
 رعیت درین خبر دلیل بر منع اذان پیش از صبح با آنکه ضعیف است و حدیث نخستین صبح  
 متفق علیها این هراسن ذاک و فرمود چون نذ باشد و هر چه مؤذن بگیرد سوای جملتین که پیش  
 سماع لاجل و لا قوة الا بالله گوید عثمان بن ابی العاص فرمود است که ما است قوم خود بکنند فرمود  
 تو امام ایشان هستی اقتدا کن با ضعیف ایشان و مؤذنی بگیر که بر اذان اجرت بگیرد و فرمود  
 چون وقت نماز آید یکی از شما اذان گوید و درین خبر حدیث است بر اذان و ایجاب امر  
 و بلال را در اذان امر بر مثل فرمود یعنی تا می و در اقامت بحدیثی استانی و گفت میان هر دو وقت  
 فراغ اذاک در رنگ کن و حدیث متوضی بودن مؤذن ضعیف است بحدیثی از رو  
 آری هر که اذان گوید همان اقامت هم گوید و لکن این نیز ضعیف است چنانکه خبر امر بر این  
 بلقط فاقرا مت نیز ضعیف وار و مؤذن ملک است با اذان چنانکه امام ملک است با اقامت ضعیف  
 و دعا بیک میان اذان و اقامت کند و پس نمی شود یعنی بیکه پزیر می گرد و هر که نزد شنید  
 نذ این و عا گوید اللهم رب هذه الدعوة التامة والصلوة القائمة آت محمدان الی سبلة

والفضيلة وابغتهم فما محمودان الذي وعدته آنحضرت صلعم اورا روز قیامت شفاعت فرماید

## باب در بیان شروط نماز

هر که در نماز کند گند وی برگشته وضو کند و اعاده نماز نماید یعنی قضا، قنص وضو است و قبل نیست نماز حاضر  
 مگر بخاری یعنی مسح و سرپوش زان و جامه اگر وسیع است بدان ملتحف شود و میان هر دو طرف  
 او خلالت نماید و اگر تنگ است بیشتر شود بدان و در یک جامه که پر دوش از آن چیزی  
 نیست نماز نباید گزارد و زن اگر از آن نماز رود و عوارض از او در دست است اگر  
 آن وسیع سابق باشد پشت هر دو دست هم را بپوشد عامرین بیعه در شب تاریک نماز  
 بسوی غیر قبله کرد چون آفتاب برآمد معلوم شد که قبله نبود بران آیه فاینها قول افذلو<sup>الله</sup>  
 فرود آمد و آنکه آمده که قبله در میان مشرق و مغرب است بحول است بر قبله مدینه نشود و در  
 دین قبله بجانب مغرب باشد و گزاردن فعل بر راحله هر سوی که روی کند جائز است و از  
 فعل جناب رسالت آب ثابت ایما بسر میفرمود و لکن در نماز مکتوبه این کاری کرد و در سفر  
 چون اراده تظلم میکرد رخ خود با راحله بسوی قبله می نمود و کبیری برآه و پشتر هر سوی که راحله  
 سیرت نمازی کرد و تمام روی زمین مسجد است جز مقبره و حمام و جای انداختن سنگین  
 و جای نوح جانوران و وسط راه و جای ماندن و شتران و بالاس پشت خانه حن و  
 و نماز گزاردن بسوی گور یا نوشته شدن بران منعی عنه است و هر که مسجد را دید اگر فعل از وی  
 تقدیر بینه مسح کرده در آن نماز گزارد چه طوطی خنجر که وطنی از وی کرده همین تراب است و در نماز  
 هیچ شئی از کلام صحیح نیست چه نماز همین تسبیح و تکبیر و قنوت قرآن باشد و تهنیت نبوت صحابه  
 و نماز بجا جت نمودن می کردند این آیه فرود آمد حافظوا علی الصلوات و الصلوات الواسطی  
 و قوسو الله قانین مراد بواسطی نماز عصر است و مراد بقنوت سکوت پس باورشند مذبحوشی  
 و نوحی کرده شدند از سخن کردن و نماز تسبیح و نماز برای مردان است و تصفیق از براسه

زمان آنحضرت صلوات الله علیہ نمازی کرد و در سینه او آوازی می‌پوچ آواز دگ سیر می بود از گریستن  
 و این دلیل است بر آنکه گریستن در نماز جایز است علی مرتضی اگر در نماز بر آنحضرت صلوات الله علی  
 تنخف فرمودی پس تنخف مبطل نماز نباشد و اگر کسی در نماز سلام کردی بیسط کف شریف است  
 بچواب نمودی آمده دختر زینب را در نماز جا لب بود و زود سجده می نهاد و زود قیام بر می داشت  
 و این ماجرا در حالت امامت اید و در نماز امر بگفتن بار و کثرت هم از پیش این تیره غفلت کشید

**باب در بیان شتره نمازی**

گذرند از پیش صله اگر بدانند که اسم اتم بروی است تا چهل بار است بهتر باشد و اگر از گز  
 از روی او در لفظی چهل سال آمده و این شتره بر او خوب پسین پالان شتره است  
 بهر حال استتار باید کرد هر چند سبب باشد چه اگر ساتری مثل بر خنده حل در پیش او است  
 گذشتن زن و خروج گ قطع نمازش کسند و در لفظی آمده که سگ سیاه شیطان باشد  
 گویم مراد بقطع کنی ثواب اشغل صلی مخصوصست از نماز پسلی صیث بر که هیچ شی قاطع نماز نیست  
 و تا تو اندید دفع کنی و بعد از شتره اگر یکی از نزد وصلی بگذرد و او را دفع کند اگر باز نماز متا که نماز  
 که شیطان است و در لفظی آمده که قرین است یعنی شیطان هم او انسان و اگر هیچ شتره نیاید  
 همین عصا سے خود رو برو و او را اگر عصا هم نبود خط بر زمین کشد باز هیچ زیان نیست هر که از  
 پیش او بگذرد و شد این حدیث حسن است و زاعم اضطراب پیش غیر نصیب

در بیان شتره

**باب در بیان بحث بز و قوی و نماز**

اختصاصاً در نماز سنی عنده است یعنی دست بر تریگاه نهادن بود و ای کجایی کردند طعام شام  
 اگر پیشتر برسد پیش از نماز مغرب آنرا بخورد و در نماز زمین را از سنگیز با صاف نکند که  
 رحمت در بر او است و اگر تاگزیر باشد یکبار پیش نکند یا ترک کند و آفتاب در نماز یعنی چپ دست

مگر سیتن بر بودگی شیطان سست از نماز بنده و لذت و خیر دیگر آمده که دور او خود را از اتقات گران  
 هلاک شدن سست و اگر لا بد باشد پس در نماز قطع بکنند چون سبک و نماز باشد مناسب  
 خود سست آید بهین بجا است و پیش خود بنشیند و لکن از جانب چپ بیفکند و در لفظی از او میر  
 آمده حالت پاید و بار یک سرخ رنگین نقش از صوت بود که بدان جانب خانه را پوشیده بود  
 و تصاویر و اشک آنحضرت فرمود صلوات بر او باد و کن که تصاویر و اشک در نماز عارض  
 می گردد و در لفظی آمده که این خمیسه مرا از حضور در نماز مشغول کرد و فرمود این تو بهما که در نماز  
 نظر آسمان کنند باز مانند و زنگه بسوی ایشان باز گردد و نیست نماز و حضرت طعام و نذر  
 حال دفع ایشان یعنی بول و براز و آنجا که شائب از طرف شیطان است هر که در نماز  
 غاشه بکند تا تواند بکظم آن پروازد

## باب در بیان مساجد

ساختن مسجد با دو خانها مأمور به است و همچنین پاکیزه و خوشبو دارد و آئین آنها کشته خدا بود  
 که گویای پیغمبران خود را مسجد با گرفتند چون مروی صالح میان ایشان می مروی بر قبرش مسجد  
 میساختند ایشانند برترین خلق تشکر نبوت او بجا شد بن امان را گرفتار کرده بیاد و  
 بستونی از ستونهای مسجد بر بست و روی مشرک بود و این دلیل است بر آنکه نجاست شرک  
 معنوی سست نه صورتی در این رابطه تقریری فرمود عمر بن خطاب حسان بن ثابت را در مسجد  
 بنظر امکار ملاحظه کرد وی گفت من شعر در مسجد می خواندم و در روی بهتر از تو بود یعنی رسول خدا صلوات  
 اگر کسی را بیند که در مسجد فضاله خود می جوید او را باید گفت که این ضاله را خدا بر تو با و گوید  
 مسجد از برای این کار ساخته شده است همچنین هر که خرید و فروخت کند در مسجد او را گوید که خدا تجارت  
 ترا سودمند کند مسجد مقام جدود و قود نیست سعد بن معاذ روز خندق خسته شد آنحضرت صلوات  
 برای وی خمیه در مسجد زد تا عیارتش از قریب بفرماید خسته در مسجد بازی می کردند آنحضرت صلوات



نخاسته را پنهان کرده نینود و کبیری سیاه نمید و مسجد را شست پیش حالتش آمدی و سخن کردی  
 افکندن آب این در مسجد کناه است و افکار اش و فن او دست قیامت نیاید تا آنکه مردم  
 نایش کنند در مسجد آنحضرت صلعم بود من با مو زخم تشدید مساجد یعنی بر اثر استن و  
 و استن آن و تعرض شد بر آنحضرت صلعم او است و است آنکه خس و خاشاکه  
 که در مسجد بیرون می افکند و هر که در مسجد را بد نشیند تا آنکه دو رکعت بگذارد و آنجا  
 تخته مسجد ناسند و حدیث دلیل است بر وجوب آن

## باب وصفت نماز

چون اراده نماز کند وضوی کامل بر آید و در وقتله شده تکبیر گوید یعنی الله البر و  
 از قرآن آسان شود بخواند و بر کوع رود باطینان چون سر برود راست بایستد سجده  
 کند باطمینت و نشیند بعد از سجده باطینان و سجده دیگر همان اطمینان بجا آرود و همه  
 نماز این چنین بکند و در لفظی قیام باطینان آمده و در لفظ دیگر فصلت حتی ترشح العظام  
 وارد شده و در روایت دیگر آمده که تمام نیست نماز هیچ یکی از شما تا آنکه وضوی کامل بکند چنانکه  
 او تعالی امر کرده است پس تکبیر گوید و حمد کند یعنی سوخته فاتحه بخواند و ثنا گوید و اگر قرآن همراه  
 داشته باشد بخواند و رتبه حمد تکبیر و تهلیل گوید و در لفظی آمده که اسم القرآن و آنچه خواهد  
 بخواند و در لفظ دیگر آمده که بانه آنچه تو خواستی بخوان یعنی از قرآن هر زمان عربی از هر سوره آنچه  
 خواهی بخوانی جناب رسالت صلعم ز تکبیر هر دو دست برابر هر دو دوش برداشته و نزد  
 کوع هر دو دست را بر هر دو زانو مکن کردی یعنی قرار دای و پشت را در و تاساختی یعنی تا بپوش  
 و بر پشت بند با گردن و نزو و رفع را من ستوی می استا و تا آنکه هر چند استخوان بجای خویش می  
 بود سجده هر دو دست بر زمین می نهاد و آنرا نمی گسترانید و نه هر دو را قبض می کرد و نظر  
 انگشتان هر دو پا را سوی قبله می کرد و هر دو رکعت که از برای تشهد می نشست بر یامی چپ

نیشست در پای راست را استاده میداشت و در کت انبیره پای چپ را مقدم و پای و گره  
 اینست و بپای بر مقدمی نیشست و نزد استادان بنامز و جهت وجهی اللادسیه  
 فطر السموات والارض تا المسلمین واللهم انت الملك تا آخر می خوانند و مسلم گفته این  
 در نماز شب بود و گوئیم مرا بخواندن این او عیب بعد از تکبیر تحریمه است نه پیش اذان و عادت  
 آن بود که بعد از تکبیر تحریمه آنکه پیش از قرات نماز می ماند ابو هریره گفت قرابت  
 ششم میان این ساعت لطیف چه می خوانی فرمود واللهم باهل بنی و بین خطای ای الخ  
 و کثرین خطاب بجهنم آه اللهم انعم می خوانند و اول رفوع متقن علیه است و ثانی موقوف  
 رخورد و در آیه آمده که بعد از تکبیر می گفت اعی ذبانه السبع العظیم عن الشیطان الرجیم  
 من همزه و فتحه و فتنه در روایت دیگر آورده که آغاز نماز تکبیر و آغاز قرات با عجمی کرد  
 و نزد کعبه سر را باند میفرمود و در پشت می کرد و در بیان این هر دو می داشت و نیز در رفع  
 رأس از رکوع بعد از نیت نماز است مایستد و همچنین چون نماز سجده برداشتی تجده دیگر  
 بیکر و آنکه راست نشینند و بعد از هر دو رکعت تشهد می خوانند و پای چپ را می گسترانند  
 و پای راست را استاده می کرد و عین دلیل است بر فرضیت اعتدال در ارکان نماز و از  
 عقبه شیطان نمی میفریزد و مراد عقبه اعتدال است یعنی نیشست سگ که هر دو سرین بزرین  
 بچسپانند هر دو ساق و فخذ را استاده کرده هر دو دست بر زمین بنهد دیگر آنکه هر دو پای گستر  
 و هر دو سرین بر پاشنه بگذاشند و این مناسب تر است تفسیر عقبه و حتی کرد آنکه هر دو  
 دراع خود را فرس کند همچو افتراش سبع نماز تسلیم ختم میکرد و نیز آغاز نماز هر دو دست بر  
 هر دو گوش بر می داشت و نزد کعبه و سر برداشتن اذان نیز رفع یدین می کرد و مع الله  
 لمن جعله ربنا لك انهم یكفون فدا این کار و سجده نمی کرد و در فطنی آمده که هر دو دست را  
 میاوی منکبین میفرمود و پسته تکبیر می برد و در فطنی دیگر آمده تا آنکه محاذ سه میکرد هر دو دست  
 را بالا هر دو گوش و دست راست بر دست چپ بر صدر می نهاد و فرمود است نماز کسی که علم انظر

نخواند و در لفظی وارد شده که کفایت نمی کند نمازی که در آن از کتاب خوانند و فرمود شاید  
 ششامی خوانند و در این کار نکند مگر فاتحه کتاب که در آنجا خوانند چه نیست نماز  
 کسی را که آنرا نخواند و آمده که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را با یکدیگر شروع می کردند و جمله در آنجا  
 قرائت و آخر آن نمی خوانند و در لفظی زیاد کرده که چهار بسمله نمی نمودند و در روایت دیگر  
 وارد شده که پنجاه می گفتند و برین ست مثل فعلی نغمه نمیدادند گفتند نماز گزار و هم در پس ابوهریره  
 پس بسمله خواند پس فاتحه و چون تلاوت الضالین رسید آمین گفت و تسبیح و قیام از جواس  
 استاذ بگفت و بعد از سلام گفت سوگند یکبار جان من در دست اوست من شبته شماستم  
 در نماز رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و چون فاتحه خواند بسمله گوید که بسمله یکی از آیات فاتحه است  
 و این بود وقت است بر ابوهریره و پیوسته آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که چون از قرائت ام القرآن فارغ شدی  
 آواز خود را مین برداشتی آمد و گفت من نمی توانم که از قرآن چیزی بگیرم از آنچه کفایت کند  
 ازان باید آموخت فرمود بگو سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا قوة  
 الا بالله العلی العظیم و در نماز ظهر و عصر در دو رکعت اولی فاتحه و دو سوره بخواند و حیاتی است  
 و رکعت اولی را در این سوره در دو رکعت پسین همین فاتحه بخواند پس ابوسعید خدری گفته اند از امیر مومنان  
 قیام نبوت را در ظهر و عصر پس در دو رکعت نخستین نماز پیشین عصر الم تنزیل السجده بخواند و در دو رکعت آخر بقدر  
 نصف آن قرائت میفرمود و در دو رکعت اول عصر بر مقدار دو رکعت پسین ظهر بخواند و نیمه آن  
 در دو رکعت آخر عصر غرض آنکه در پسین ظهر را تطویل و عصر را تخفیف می فرمود و در مغرب قصار مفصل  
 می خواند یعنی از قاف تا آخر قرآن بود و در عشا و وسط مفصل در صبح طوال آن ابوهریره گویند نماز  
 نکو هم در پس احدی شبته نماز نبوت ازین شخص و هم در مغرب سوره طوره بخواند و در نماز صبح در  
 جمعه سجده و اول سوره که می خواند این سوره گوید بسم الله الرحمن الرحیم میگرد و تسبیح آیت حرمت در نماز نیاید  
 که نزدش سوال می کرد و نه آیت عذاب مگر آنکه ازین تعویذ میفرمود و فرمود من نمی کرده شده لم از آنکه  
 قرآن را در رکوع و سجده خوانم در رکوع تعظیم رب و در سجده اجتهاد و در دعا بکنید که در خود استجاب است

در رکوع سجده بسم الله الرحمن الرحيم بنا و بعد من الله اعرف في بسيا مي گفت و نزاراده  
 نماز کسب مي بر آورد و همچنين نزار کوع مي گفت سمع الله لمن حمده نزاره نزاره نزاره نزاره نزاره  
 و لك الحمد و عوي قائم است پستر کسب گويان بسجده مي نوت و نزاره نزاره نزاره نزاره نزاره نزاره  
 مي بر آورد و با کسب گويان بسجده مي نوت و نزاره نزاره نزاره نزاره نزاره نزاره نزاره  
 و تمام نماز همچنين مي کرد و در سیکه از دو رکعت بعد از نزاره نزاره نزاره نزاره نزاره نزاره  
 رواسته آمده که نزاره نزاره نزاره نزاره نزاره نزاره نزاره نزاره نزاره نزاره نزاره نزاره  
 و اول لادى النور فرمودست که ما سووم با کسب سجده کنيم بر نزاره نزاره نزاره نزاره نزاره نزاره نزاره  
 بسوي بسينه کرد و بر هر دو دست و هر دو زانو و اطراف قدمين و در نماز میان هر دو دست  
 خود نزاره مي گذاشت تا آنکه بيانش ابطین شریف نمايان بگشت و گفتي چون سجده کنی هر دو دست  
 بر زمین نمی و هر دو پا بر زمین بسجده نزاره نزاره نزاره نزاره نزاره نزاره نزاره نزاره  
 سجده آنرا نزاره نزاره نزاره نزاره نزاره نزاره نزاره نزاره نزاره نزاره نزاره نزاره نزاره  
 اللهم اعف عني و ارحمني و اهدني و عافني و ادر منقني مالک بن حويرث و يد که آنحضرت صلعم  
 نمازي گزارد و در نماز نماز بر نزاره نزاره نزاره نزاره نزاره نزاره نزاره نزاره نزاره نزاره نزاره نزاره  
 و تا کيسه بعد از کوع قنوت کرد و بر اخصا اعرب بدعا نزاره نزاره نزاره نزاره نزاره نزاره نزاره نزاره  
 مي نزاره بود تا آنکه در نماز گذاشت و آورده که قنوت نمی کرد و در سیکه قنوتی ساو عا می کرد یا بر قنوتی  
 دعاسی نمود سعد بن طارق گفته پير اگفته نمايان آنحضرت صلعم و ابی بکر و عمر و عثمان  
 علی نماز گزارده اید و نزاره قنوت می خوانند نزاره گفت ای پسر که من محدث است یعنی هو ابیت  
 بران حسن بن علی علیه السلام گفته آموست ما سوا صلعم کلمه چند که آنرا در قنوت و نزاره  
 می گفته باشم اللهم اهدني فمن هدیت انم رو نزاره نزاره نزاره نزاره نزاره نزاره نزاره نزاره نزاره نزاره نزاره  
 و ابن عباس ادعا آموست که در قنوت بهج گوید و آن همین دعاسی مذکورست و نزاره نزاره نزاره نزاره  
 و فرمود چون سیکه از شما سجده کند چه نزاره نزاره نزاره نزاره نزاره نزاره نزاره نزاره نزاره نزاره نزاره نزاره

و این در سند تقوی ترست از حدیث وائل بن حجر که دیدم آنحضرت را سلام چون سجده کرده  
 هر دو زانو را پیش از هر دو دست بر زمین نهادی و در تشهد دست چپ بر زانو است چپ  
 و دست راست بر زانوی راست نهادی و بجا و سه را عقد بستی و با انگشت سبابه اشارت  
 فرموده و این نزد مسلم است و در روایتی آمده که هر صلیح را قبض کرد و با انگشتی که متصل  
 ابهام است اشاره فرمود و محمد بن مسعود را تشهد آنحضرت و گفت چون یکی از شما نماز کند  
 بگوید یا ایها الذی یقضی الله الیه الهمی پسر هر چه از دعا بپسند و بخواند و این اصح صبیح تشهد است و پیش ازین  
 سلام بر جبرئیل و میکائیل میکردند پس این تحیت آنحضرت و امر کرد که مردم را بیاموزد و این عمل  
 را صیغه دیگر تعلیم کرد بلفظ النبیات المبارکات الصلوات الطیبات لله الهمی که راوی که در نماز  
 دعای کند لکن تجید و تصلیه نکرد فرمود این کس شتابی کرد و او را خوانده بفرمود که چون یکی  
 از شما نماز گزارد برایت بجز و شتا و رب کند پسر در و در پیغیر فرستد باز هر چه خواهد و عا کند  
 بشیر بن سعد گفت ای رسول خدا او تعالی ما را امر کرد بصلوة بر شما پس این در و چگونه گوئیم  
 خاموش شد باز فرمود بگوید اللهم صل علی محمد و علی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم  
 و بارک علی محمد و علی آل محمد کما بارکت علی ابراهیم فی العالمین انک حمید مجید و  
 سلام بچنانست که آموخته شد و این خنیزه زیاده کرد چگونه در و در ستم بر شما نماز خود  
 و فرمود پناه جوید در تشهد از چهار چیز و بگوید اللهم انی اعوذ بک من عذاب جهنم و  
 من عذاب القبر و من قننة الحیا و المات و من شر قننة المسیح الدجال در مسلم است که  
 این را بعد از تشهد اخیر گوید ابو بکر صدیق رضی الله عنه گفت مراد عانی بیاموز که در نماز خود  
 می گفته باشم فرمود بگو اللهم انی ظلمت نفسی ظلما کثیرا و لا یغفر الذنوب الا انت  
 فاغفر لی مغفرة من عندک و ارحمنی انک انت الغفور الرحیم وائل بن حجر  
 گوید نماز گزاروم با رسول خدا صلیم پس سلام می داد از طرف راست و چپ و میگفت  
 السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته و از او عینی نبوت است در پس هر نماز و رض

لا اله الا الله وحده لا شريك له له الملك وله الحمد وهو على كل شئ قدير  
 اللهم لا مانع لما اعطيت ولا معطي لما منعت ولا ينفع ذا الجح منك الجح ووريس بنجر  
 تعموزيكروياين الفاظ الله را في اعوذ بك من الجح و اعوذ بك من الجح و اعوذ بك  
 من ان ارد الى اذ ذل العر و اعوذ بك من فتنة الدنيا و اعوذ بك من عدل ابل القبر  
 فقط و بر تحمل قبل از خروج نماز و بعد او هر دو دست و بعد از ان هر دو از نماز سه بار  
 استغفر الله گفتم پسر این دعا خواندی اللهم انت السلام و منك السلام تبارکت یا  
 ذا الجلال و الاکرام و فرمود هر که تسبیح کند در پس هر نمازی و سه بار و حمد گوید سی و سه بار و  
 تکبیر بر آرومی و سه بار و این نود و نکر است شد و از برای تمام صد لا اله الا الله و حده  
 لا شريك له له الملك وله الحمد وهو على كل شئ قدير گویند بشیبه شود خطای او اگر چه  
 بر ابر کف دریا باشد یعنی در کثرت و در روایت تکبیر سی و چهار بار آمده و معاوی بن جبل را فرمود  
 وصیت می کنم ترا که ترک نکنی پس هر نماز آنکه بگویی این دعا را اللهم اعنی علی ذکوک و شکوک  
 و حسن عبادتک و آمده که هر که بخواند آیه الکرسی در پس هر نماز فرح منیع نکند او را از دخول  
 جنت مگسوت و طبرانی نقل هو الله احد نیز زیاد کرده و فرمود نماز گزار بد چنانکه بد پیش نماز آن  
 می گزارم و گزار آنرا استاده و اگر نتوانی نشست و اگر این هم نتوانی بر سهیل و در اشاره بکن  
 بیایمی بر و ساده نماز کرده بود آنرا بیفکند و فرمود نماز کن بر زمین اگر بتوانی و نه اشارتی  
 بکن و سجود رپست ترا در کوچ گردان و این موقوف است بر جا بر

### باب در بیان سجده سهو و تلاوت و شکر

آنحضرت صلوات الله علیه نماز ظهر با مردم گزارد و بر دو رکعت اولی نشست و برخاست مردم هم برخاستند  
 تا آنکه نماز تمام کرد و منتظر تسلیم ماند تا تکبیر گفت و حال آنکه جالس است پس در سجده پیش از  
 سلام کرد با سلام داد و در روایتی آمده که در هر سجده تکبیر بر آورد و جالس بود و مردم همراه وی

بجای جلوس فراموش شده سجده کرد و فرمود یک بار دیگر برو کعبه از نظر حضرت سلام ملود و نوز و چلی کرد و پیشگاه  
 مسجد بود بایستاد و دست خود بر آن بویب نهاد و در قوم ابو بکر و عمر و عثمان از نسبت سخن نگرفتند و سراج مری بر آن  
 صحابه گفتند مگر نماز کوفاه شدم و کعبه را از و الیدین می گفتند گفت اسے رسول خدا فراموش کردی  
 یا نماز کوفاه شد فرمود نه فراموش کردم و نه نماز قصر کردید گفت آری فراموش کردی پس  
 در رکعت دیگر بجای آورد و سلام داد و تکبیر بر آورد و مثل سجده خود سجده کرد و یاد از ترانان بپوشید  
 بروشت تکبیر گفت در روایتی زیاد کرده که این نماز عصر بود و در قتل آمده که فرمود  
 ذوالیدین راست می گوید صحابه با شارت گفتند آری و این در صحیحین مست لکن بلفظ  
 فقال لا و در روایتی آمده که سجده کرد تا آنکه حق تعالی متیقنش کرد و یکسوی بار  
 نماز کرد بامر دم و سهو نمود پس دو سجده بر آورد و تشهد نمود و سلام داد و فرمود چون شک کند  
 یکی از شاد نماز و نداند که سه رکعت گزارده است یا چهار شک بعین از دو بر یقین بنا نهاد  
 دو سجده کند پیش از سلام اگر پنج رکعت گزارده است نماز را شفع کند و اگر تمام گزارده است  
 ترغیم شیطان باشد یک بار آنحضرت نماز کرد چون سلام داد گفتند ای رسول خدا در نماز  
 چیزی نوید آمده است فرمود چیست گفتند چنین و چنان گزاردی پس بپنود به پیچید و رو بقبله  
 شد و دو سجده نمود و سلام داد و فرمود اگر در نماز چیزی حادث می شد شما بدان خبری کرد  
 و لکن سن بستم مثل شما و فراموش می کنم چنانکه فراموش می کنید شما چون نسیان  
 کنم یاد و با ندید مرا چون یکی از شاد نماز خود شک کند باید که تحریر صواب کند و نماز را  
 بر آن تمام نماید پسترو سجده کند و در لفظ آمده که تمام کند نماز را و سلام دهد باز سجده نماید و دو  
 سجده سهو کرد آنحضرت صلوات الله علیه از سلام و کلام و در صورت شک دو سجده بعد از سلام نهاد  
 و هر که بر خیزد از شک بعد از دو رکعت پس اگر راست استاده ماند و سجده نکند و دو سجده  
 نماید و اگر راست نه استاده نشیند و نیست سهو کرد و فرمود نیست سهو کرد یکدیگر پس  
 امام مست پس اگر سهو کرد امام بروی و بر یکدیگر پس است سجده سهو است و هر سهو را دو سجده

بعد از سلام تسبیح کرده و در صحابه همراه جناب نبوت در سورۃ اذ الیه الشکفت و اقرأ ابن عباس  
گفته نیست سورۃ ص از عزائم سجود و لکن آنحضرت ما دیدیم که در آن سجده کرده و همچنین سجده کرده  
سورۃ نجم در روایتی آمده که سجده نکرد در آن و فرموده افضل شد سورۃ حج بدو سجده هر که سجده نکند  
در آن نخواهد آنرا عمر گفته ای مردم مای گزیریم بسجود پس هر که سجده کرد خوب کرد و هر که نکرد بد  
گنا نیست و در لفظ آمده که فرض نکرده است خدا سجده را و اگر خواهد بکند عمر گفته آنحضرت با  
قرآن می خواند چون بسجده گذشته تکبیر گفته و سجده نکرده ما هم سجده می کردیم و چون امری  
سرسر آنگیز آمدی در سجده شکر افتاد سه یکت بار سجده در آن کرد بعد سر برداشت  
گفت نزد من جبریل آمد و بشارت داد پس من دعا را سجده شکر کردم علی مرتضی خیر اسلام  
اهل بین با آنحضرت صلوات نوشته بود چون آن خط بخواند در سجده افتاد گویم درین سجود  
طهارت شرط نیست

## باب در بیان نماز تطوع

ربیعیه گفته آنحضرت صلوات بر او و بنواوه گفته مرا نقت ستماء و جنبت می خواهم فرمود جزین چیز دیگر  
میخواهی گفته نه همین می خواهم فرمود اعانت کن مرا بر نفس خود کبیرت سجود گویم حمل این سجده بر  
نماز تطوع کما فی فی نیست بلکه تنها سجود هم کی عبادت مستقله است بهمین حدیث و با و له دیگر و اما نماز  
تطوع پس ابن عمر در رکعت از آنحضرت صلوات یاد گرفت دو رکعت قبل از ظهر و دو بعد از ظهر  
و خانه خودش و دو بعد از غشا درون خانه و دو پیش از صبح و در روایتی دو بعد از جمعه در خانه خودش  
و آمده که چون فجر طلوع شدی نماز نمی گزار و گرد و رکعت خفیف و در لفظی ترک نمیدار چهار رکعت  
پیش از ظهر و دو پیش از صبح و نبود بر هیچ شی از لوافل سخت تر و در قهده از دو رکعت صبح و فرمود دو  
فجر بهتر از دنیا و ما فیها است و فرمود هر که بگذارد دو از دو رکعت در یک شب روز ساخته شود سبب  
آن از برای او خانه در جنبت و در روایتی لفظ تطوع یا و کرده چهار پیش از ظهر و دو بعد از



مغرب و دو بعد از غشا و در پیش از صبح نشان داده و فرمود هر که می قنط کند بر چهار رکعت  
 قبل از ظهر و چهار بعد آن حرام کند او را خدای تعالی بر آتش دوزخ و فرمود در جم کند خدا  
 مدبری با که بگذارد چهار رکعت قبل از عصر و در چهار رکعت نماز گزارید پیش از مغرب و در کت  
 سوم گفت هر که خواهد و این بنا بر آن است گفت از آنکه مردم آنرا سنت گیرند و خود شن  
 قبل از سب و در رکعت گزارد آتش نیست ما در رکعت بعد از غروب پیش می گزارد و  
 آنکه سنت برای در شب نماز می کرد بدان و نه نهی می کرد آنرا و توفیق می کرد آنحضرت صلوات  
 در دو رکعت پیش از صبح تا آنکه عاقبت میگفت که اسم الکتاب هم خوانده یا خیر و در آن هر دو رکعت  
 قل یا ایها الکافرون و قل هو الله می خوانند و بعدش بر جانب دست راست دست دراز میشد و بدان  
 امر می کرد و می فرمود نماز شب دوکان و دوکان است و چون کسی صبح بآزید یک رکعت بگذارد  
 تا این نماز را در سازد و در وقتی آمده که نماز روز و شب هر دو وقتی شنبی است چنانی گفته این  
 روایت خطاست و فرمود افضل نماز بعد از فریضه نماز شب است و در ترحم است بر هر سنان  
 و هر که خواهد پنج رکعت و هر که بگذارد و هر که یک رکعت در تر بگذارد و این هر قیوم است  
 برای ایوب علی رضی گفته و ترحم نیست هر چه است نماز مکتوبه رنگ سنت است که رسول خدا آنرا  
 مسنون ساخته و یک بار جناب نبوت در ماه رمضان قیام کرد تا سه شب صحابه شب این تظا  
 حضرتش بردند بر آمد و فرمود ترسیدم از آن که بیاد ابر شام نوشته شود و گفت خدا شمار آمد  
 کرده است نماز که بهتر است از شتران سرخ رنگ گفتند کدام نماز فرمود و در میان نمازها تا طلوع  
 فجر و در ترحم است هر که در نماز از این است عاقبت گوید زیاده نیک و رسول خدا صلوات در زمان و نه  
 در غیر آن بر یا زده رکعت چهار رکعت می گزارد احسن و طول آن بیچ هجس با چهار رکعت زیاد  
 در حسن و درازی آن سوال مکن پسر سه رکعت می گزارد عاقبت گوید من گفتم که پیش از هر چه  
 گفتی عاقبت چشم من بخوابد و دم من خوابد و در روایتی آمده که در رکعت در شب می گزارد و یک سجده رکعت در شب  
 در رکعت فجر می گزارد و نه نیزه رکعت است روایت دیگر آنکه می گزارد و نه نیزه رکعت و در یک این پنج رکعت متصل و

آنست و بی حرکت گوید که قرآن و در هر شب و تر میگرد تا آنکه مستی بشود و ترا و بسوی صحر و قبادان  
 هر دو بن حاص را گفت تو مثل فلان باش که شب هنگام قیام میکرد پس با ترا ترک نمود و فرمود  
 و ترا بگرداید ای اهل قرآن چرا که خدا و ترست و در دست میدارد و ترا و فرمود و آخر نماز شب بخواب  
 و ترا گردانید و نیست و در تر و یک شب و در تر و تر جم اسم ربك الا اهل و قل یا ایها الکافی  
 و قل هو الله می خواند و سلام نمی برد و در آخر آنها و در روایتی آمده که هر سورت در هر رکعت  
 می خواند و در رکعت اخیر قل هو الله و بعد ازین قرائت میکند و فرمود و ترا گزارید پیش آنکه  
 صبح کنید و هر که صبح در یافت و در ترا و او را و ترست و هر که سخت از ترا فراموش کرد آنرا  
 بام که چون یاد آید بگزارد و هر که ترسد از عدم قیام و آخر شب وی و ترا کند در اول آن و هر که را  
 طبع قیام و آخر لیل است وی در پایان شب بجا آورد چه نماز آخر شب مشغول است و این فضل  
 و چون صبح نمایان شد همه نماز شب و در تر رفت پس و تر پیش صبح میاید گزارد و بود آنحضرت صلی  
 که نماز چاشت چهار رکعت میگزارد وی افزود آنچه خدامی خواست و در لفظی دیگر آمده پرسیده شد  
 حالتی که آیا رسول خدا صلی نماز چاشت می گزارد گفت نه مگر آنکه از غیب آید یعنی از سفر و سخت  
 ندیدم آنحضرت را که گاهی بجهت نمی گزارد و باشد و مکن من این را می گزارم و فرمود نماز او این  
 وی است که بچهار شتر از گزایشند و هر که دوازده رکعت ضعیف گزارد ساخته شود از برای او قصر  
 در جنت حالتی گوید آنحضرت صلی بخانه ام آمد و پشت رکعت چاشت گزارد

باب در بیان نماز جماعت امامت

آنحضرت صلی فرمود نماز جماعت افضل است از نماز فله بخت و عیبت درجه و در لفظی است و بی  
 جز و گفت سوگند بیکه جان من در دست اوست آهنگ کردم که امر کنم بجمع همزم و امر نمایم  
 بنماز و اذان گفته شود آنرا پتر حکم کنم مردی را که امامت مردم کند و بیایم آن مردان را که نماز  
 نماز نمیشوند و خانه را پر ایشان لبوزم سوگند بیکه جان من در دست اوست اگر کسی بداند که

وی استخوان فریبی یا بدیاد و فریب است اوی افتد حاضرش گرد و گران خر نماز با بر سنانقان  
 نماز عشا و نماز صبح است و اگر بدانند که درین برود و صحبت بیایند آنرا بسینه یا بمقصد فرود می آید  
 آمد و گفت ای رسول خدا مرا قاضیست که تا سیدم بکشد او را خصمت داد و چون آن مراد  
 داد او را بخواند و گفت ندای نمازی شنوی گفت آری فرمود حاضر شود و هر که ندانید و  
 نیاید او را نماز نیست مگر از عذر و راجح وقت دوست بر این عباس آنحضرت صلوات الله علیه بگوید  
 دو مرد را دید که نماز نکرده اند ایشان را بخواند و هر دو را آوردند شامی ایشان می لرزید فرمود  
 چرا با نماز نکرده گفتند بخانه خویش گذارده ایم فرمود این چنین نکنید چون در منزل خود گذارید  
 و باز امام را دریا بید که هنوز نگزارده است همراه او بگذارید که این نماز شما ناقص است امام ایستاد  
 همین است که اقتدای او کنند پس در سینه بگیر گوید و بگیر گوید و بگیر گوید و بگیر گوید  
 کعبه نماید شاکر گوید و گوید چون صبح الله من حمد الله و شاکر بنی محمد بنی محمد گوید  
 و در لفظی و لفظ الحمد کرده و چون بسجده رود شاکر سجده کنید و سجده کنید تا آنکه امام سجده کند  
 چون استاد نماز گزار و استاد گزارید و چون نشسته گزار نشسته بگذارید و این حکم اخیر است  
 صحابه و صحفون تاخر کرده اند فرمود پیشتر آید یعنی در صفت اول بایستید و من اقتدا کنید و آنکه  
 بعد از شما هستند موم شوند بشما یک بار حجه که کوچک گرفت و در آن نماز کرد مردم آمدند و نماز پیش  
 نماز کرد فرمود افضل نماز مرد و خان او است مگر مکتوبه معاذ و نماز عشا و رازی کرده بود فرمود  
 می خواهی که خفته آگیز شوی چون مردم را امامت کنی و الشمس و سید اسم و اقرا و اللیل بخوان  
 در حالت مرض یا مردم نماز کرد و بر دست چپ ابو بکر آمده نشست خودش آمد و نشست بیگانه  
 ابو بکر استاده بود و اقتدا بجناب نبوت می کرد و مردم مقتدی ابو بکر بود و نماز فرمود چون امام  
 شود سبکی از شام مردم را تخفیف کند در نماز که در ایشان ضعیف و کمبخت است صاحب است  
 و چون نماز گزارد چنانکه خواهد گزارد و فرمود نماز و حضور نماز سبکی اذان گوید و آنکه قرآن بیشتر یاد  
 دارد امامت نماید چنانچه عمر بن سلمه را که شمش یا هفت ساله بود و قرآن زیاد تر یاد داشت

مقدم کردند و فرمود امامست کند قوم را اقرار ایشان از برای کتاب خدا و اگر بنگنان در قنوت  
برابر باشند با علم ایشان بسنت و اگر در سنت برابرند اقدم ایشان در هجرت و اگر در هجرت یکسان  
دریندترین قوم در اسلام و در روایتی کلانترین در سینه و آهست ننگد مرود و مقام سلطنت  
دیگر خوشبختند در خانه او بزم کرده او مگر باذن وی و آنکه امامست ننگد زن مرد و او با در نشین  
مهاجر را و فاجر ثوبین را اما اسنادش و اهی است و فرمود پیوسته کنید صفها را و نزدیکی کنید  
میان آنها و برابر دارید گردنهارا بهترین صفوف مردان صفت اول است و شرا آنها صفت  
آخر و بهترین صفهای زنان صفت آخرست و بدترین آنها صفت اول ابن عباس شیخی با پنج  
نماز گزارد و بریسا او بایستاد جناب نبوت سرش گرفته از پس پشت او بجانب دست راست  
خود بگردانید آتش گفته آنحضرت نماز کردن و شیخی در پس او استادیم و ما دریم امام سلیم در پس  
تا الیتاد او بیکره آنحضرت را در رکوع دریافت پیش از آنکه نصف رسد بر رکوع رفت و در رکوع تا  
صفت رسید این معنی در حضرت وی مذکور شد فرمود زیاد و کند خدا حرم ترا و عود و سخن و در  
لفظی تأیید رکوع کرده بعد از صفت و تا صفت خرامید و سگی را و بیکره تنها پس صفت نماز میکند او را که  
با عا و نه نماز فرمود و نیز گفته که نیست نماز منفردا در پس صفت مگر آنکه در ایامها ایشان یا یکشد  
مردی را بسوی خویش و فرمود چون بشنوی یا قامت را بر وید بسوی نماز و باشد بر شما آرام و  
گر جنباری و نه بر هر چه یا بید بگزارید و آنچه فوت شده آنرا تمام کنید تا میروید یا مردانگی است  
از تنها نماز او و نمازش با دو کس از کی است از نماز او با یک کس و چند آنکه بیشتر باشد حسب  
بسوی خدا عزوجل امام و رقد را فرمود که امامست اهل خانه خود کرده باشد گویم امامست زنان در <sup>سط</sup>  
صفت است و این ام مکتوم تا بینا را خلیفه خود در برینه کرد تا امامست مردم کند و فرمود نماز  
کنید بر قائل لا اله الا الله و بگزارید در پس قائل او امامستش ضعیف است هر که نماز را بیاید  
امام بر جای خود دست باید که چنان کند که امام میکند و لکن این خبر نیز ضعیف است

باب در بیان نماز مسافر و بیمار

نخستین بار که نماز فرض شد دو رکعت بود یعنی در سفر و حضر پس نماز سفر همچنان مقرر ماند  
 و نماز حضر تمام شد یعنی چهار رکعت گردید و در لفظی آمده که پس هجرت کرد رسول خدا پس چهار  
 رکعت فرض شد و مقرر ماند نماز سفر چنانچه اول آن مغرب که وتر نماز است و مگر صبح که قرابت  
 در آن دراز باشد جناب نبوت و سفر هم قصر کردی و هم اتمام در روزه گرفتی و هم افطار کردی و این  
 خبر معلول است و محفوظ آنست که فعل عاقله است پس از آن میگفت که بر من شاق نیست یعنی  
 اتمام رباعی و در خبر است که خدا دوست میدارد اتیان شخص خویش را چنانکه اتیان مسیبت  
 خود را کرده میدارد و در لفظی آمده چنانکه دوست میدارد اتیان عزائم خود را آنحضرت چون سیرت  
 سهیل یا سه فرسخ برآمدی دو رکعت میگزارد گوئیم میل ایض منتها سه مدیبر را گویند فرسخ  
 سهیل باشد آنس گوید با آنحضرت صلوات الله علیه از مدینه نبوی که بر آمدیم پس همین دو رکعت میگزارد  
 تا مدینه برگشتیم و ابن عباس گفته است که آنحضرت نوزده روز که قصری کرد نماز را  
 و در لفظی هفده روز در رویه یا نوزده روز و در طریقی بیجده روز هم آمده جابر گوید در تبوک است  
 روز اقامت کرد نماز را قصر میسر بود و در فصل این خبر اختلاف است عادت شریف نبوت  
 آن بود که چون پیش از زین شمس حلت کردی ظهر تا وقت عصر تاخیر فرمودی و فرود آمده  
 میان هر دو نماز جمع کردی و اگر زین شمس پیش از آن حال بودی نماز ظهر گزارده سوار شدی  
 و در لفظی آمده که ظهر و عصر هر دو میگزارد پس سوار می شد و در رویه باین لفظ است که چون در سفر  
 بودی و آفتاب زایل شد ظهر و عصر هر دو گزاردی باز کوچ کردی در تبوک ظهر و عصر را یکجا  
 و مغرب و عشا را یکجا گزارده و آمده که قصر کنی نماز را در کمتر از چهار برود از آنکه تاعسقان گوئیم  
 بریدشان زده فرسخ را گویند و این خبر را اسناد ضعیف است و صحیح وقت اوست بر ابن عباس  
 و فرمود بهترین است من کسانی اند که چون بدکنند استغفار نمایند و چون سفر کنند قصر نمایند  
 افطار کنند و این اسناد نیز ضعیف است عثمان بن عیین را ابو اسیر بود آنحضرت را از نماز پس  
 فرمود استاده گزارد اگر توانی نشسته کن و اگر توانی بر بپلو کن آنحضرت بیماری را عیادت

کرد و یک نماز بر وساده می گزارد آنرا بیفکند و فرمود نماز کن بر زمین اگر توانی در شاخه کن  
و سجده را فرود تراز رکوع ساز و خوش را مسلم عانتش دید که چهار زانو نشسته نمازی کند حاکم  
این حدیث را تصحیح کرده

### باب در بیان نماز جمعه

آنحضرت بر چوبهاسه منبر ارشاد کرد که قومها از ترک جمعات باز آیند و نه خدا بر دلهاست  
ایشان مهر کنند و از غافلان گردند صحابه با آنحضرت نماز جمعه گزارده بر میگردد و دیدند و دیوارها  
را سایه نبود که بدان سایه گیرند و در لفظ آمده که جمعه میگزاریم با او نزد و اول شش باز میگشتیم  
جویان سایه بن سعد گویند بودیم که قید کنیم و طعام چاشت خویم مگر بعد از جمعه و عهد  
رسالت آنحضرت خطبه میخواند استاده درین میان بخار و آنرا از شام آمد مردم بدین نشین <sup>تقدیر</sup>  
همین دو روز و کس بجای خود ماندند و فرمود هر که کتبی از نماز جمعه و جز آن دریافت باید که یک  
رکعت دیگر بر آن بیفزاید و نمازش تمام شد و این مثل قوی است و خطبه را استاده خواند  
باز ششمی پسر استادی و استاد خطبه دیگر خواندند و جابر گفته هر که ترا خبر دهد که نشست خطبه  
می خواند وی دروغ گفته و چون خطبه خواندی هر دو چشم او سرخ گشتی و آوازش بلند گردید  
و چشمش سخت شدی تا آنکه گویا از شکر می ترساند و میگفت جبهه که و مساکو و میفرمود اصابعه  
فان خیر الحدیث کتاب الله و خیر الهدی هدی محمد و شواله و محمد ناتهوا و کل  
بدعت تضلاله رواه مسلم و این کلیه بر اطلاق خودست مخصوص بعض نیست و در روایتی آمده  
که در خطبه جمعه حمد و شای خدا گفته و بر آنرا آن کلمات مذکوره فرمودی و آوازش بلند شده است  
و در روایتی این عبارت افزوده من ینهدی الله فلا مضل له و من یضلل فلا هاد  
له و نسائی کل ضلاله فی النار زیاده کرده عثمان بن یاسر شنید که آنحضرت فرمود طول نماز شتر  
و قصر خطبه او خلاست فهدی اوست و ام شام سوزوق یا از زبان جناب رسالت صلوات الله علیه

چه هر جمعه بر منبر نزد خطبه این سوره را بخواند و هر که سخن کند روز جمعه و امام خطبه می خواند روی همچو خمرست  
 که کتابها را بر پشت خود بر میدارد و هر که از گوید خاموش باش و بر جمعه نبود و در روایتی آن  
 چون یا خود را روز آدینه خاموش باش گفته و امام خطبه می خواند پس حرکت لغو کردی سگی  
 روز جمعه در آمد و جناب نبوت صلا خطبه می خواند فرمود نماز گزار روی یعنی دو رکعت تحیت گفت  
 نه فرمود بر خیز و دو رکعت بگزار و این متفق علیه است از حدیث جابر و وال است بر وجه  
 این نماز گوید حال خطبه باش و آنحضرت صلا در نماز جمعه سوره جمعه و سوره منافقین خواند  
 و هم در آن و در نماز عیدین صبح اسم و هل اتی قرائت میکرد و یک بار که نماز عید بگزارد و جمعه  
 خصیت فرمود و گفت هر که خواهد بگزارد و فرمود هر که جمعه گزارد چهار رکعت بعد آن بجا آورد و مسلم  
 و حتی کرد از وصل نماز نماز تا آنکه سخن گوید یا بیرون آید و هر که غسل بر آید و جمعه را بیاید و آنچه  
 در مقد را دست نماز بگزارد و خاموش نشیند تا آنکه امام از خطبه فارغ شود پست همراه او نماز  
 آدینه بجا آورد بخشیده شود او را آنچه میان او و میان جمعه دیگرست و سه روز زیاده بر آن  
 آنحضرت صلا ذکر روز جمعه کرد و گفت در آن روز ساعتی هست موافق نمیشود آنرا هیچ بندگسلمان  
 در حالیکه استاده نماز میگزارد و از خدا چیزیست می خواهد مگر آنکه میدهد خدا او را آنچه بخواهد و در لفظ آمده  
 که اشارت کرد بدست خود با آنکه این ساعت خفیف است ابو برده آنحضرت صلا را شنید  
 که فرمود این ساعت در میان جلوس امام با قضای نماز است و لکن راجح وقت است بر ابو برده  
 و در روایت دیگر آمده که در میان نماز عصر تا غروب آفتاب است حاققه این حجر گوید احتمالات  
 کرده اند درین ساعت بر زیاده از چهل قول که در شرح بخاری یعنی فتح الباری املایش کرده ام  
 گویم تمام این اقوال در مسک اتمام شرح بلوغ المرام مذکورست و این روایت که در هر چهل  
 که پس زیاده از آن جمعه باشد و ناست بدان گذشته است ضعیف و ادب که حکم نماز جمعه همان  
 نماز است و شکیلا دست در هر تقصیر و تطهیر جز احتیاط است خطبه که در دیگر نماز نیست و عادت است  
 نبوت آن بود که در هر جمعه از جمله آموختن و مومنات استندفا کردی و بعضی آیات قرآن از برای

تذکیر مردم و خطبه خواندن و قمر بودی جمعه حق واجب است بر هر مسلم و جماعت مگر بر چهار کس بنده  
 اول زن کوچک و بیمار گوئیم و اگر قید جماعت نبودی جمعه را تنها هم میتوان گزاراد و لکن لا اقل دو کس  
 می یابند تا این نماز برپا شود و قمر نیست جمعه بر مسافر و مسندش ضعیف است و چون آنحضرت صلی  
 بر شبر بر آمدی مردم روی خود سوی او میکردند و روی بر چوبستی یا بر کمان تکیه و ده می ستاد

### باب در بیان نماز خوف

این نماز بر چند وجه آمده از آنجمله روایت صالح بن خوات است که طائفه با آنحضرت صلی  
 نماز گزار و در طائفه دیگر و بروی دشمن ما پیش با هم ایستادند یک رکعت بگزارد و همچنان  
 استاده ماند و آنها نماز خود تمام کردند و برگشته پیش دشمن صف بستند گروه دیگر آمد با ایشان  
 نیز یک رکعت باقی ادا کردند و پشته ماند تا آنچه اینها نماز خود تمام نمودند پس سلام داد و با ایشان  
 و این وجه تفریق عیست و در ذوات الرقاع بود و در غزوه نجد صحابه با آنحضرت صلی در برابر دشمن  
 صف آرگشتند آنحضرت با ایشان نماز استادا گردید با آنحضرت صلی نماز گزار و گروه دیگر  
 روی بر دشمن آورد آنحضرت صلی یک رکوع با دو سجده کرد و باز این گروه بجای طائفه اولی  
 که نماز نکردند برگشتند و آنها آمدند پس با ایشان نیز یک رکعت با دو سجده بگزارد پس سلام داد  
 و هر واحد از آنها بر خاسته یک یک رکعت با دو سجده از برای خود بجا آورد و اول لفظ صلی  
 و این لفظ بخاری است از روایت ابن عمر و جابر گفته حاضر شدیم همراه جناب رسالت صلی  
 نماز خوف را پس در وصف بستیم صفی خلف رسول خدا و در میان ما و میان قبله است آنحضرت  
 تکبیر گفت ما هم اسدا کردیم پس یک رکوع کرد ما هم نیز یک رکوع نمودیم باز سر از رکوع برداشت و ما هم نیز  
 سر از رکوع برداشتیم باز سجده فرود رفت و صفی که متصل او بود هم سجده کرد و صف ثور در نخورد  
 استاده ماند چون سجده تمام کرد صف متصل بر خاست احدیث و در روایتی آمده که سجده نمود  
 سجده نمود همراه او صف اول و چون بر خاستند صف دوم سجده کرد و متاخر شد صف اول



و متقدم گردید صفت ثانی در آخر این روایت آمده که سلام داد آنحضرت صلی و سلام  
 دادیم با همگان و این نزد مسلم است و در لفظ و اوستاده گمان نماز در عسکان بود و در خبر  
 جابر آمده که با یک طائفه از اصحاب خویش دو رکعت بگزارد پسر سلام داد باز دو رکعت با  
 گروه دیگر بجا آورد و در حدیث حدیقه آمده که با یک گروه یک رکعت و با گروه دیگر یک رکعت بگزارد این  
 هر دو طائفه رکعت دیگر خود قضا کرد یعنی کتاب رکعت واحد نموده نیز این حدیث که نماز بیخون یک رکعت است  
 بر هر وجه که باشد ضعیف است و همچنین حدیث دیگر که نیست هر دو نماز خوف

**باب در بیان نماز هر دو رکعت**

فروزه نظر آن روز است که مردم افطار کنند و آنجی آن روز که قربانی نمایند سواست چنانکه  
 در کواهی دارند که در روز ماه رادیده اند آنحضرت صلی صحاب را امر کرد که روزه بکشند و در صبح  
 بعدگاه روند و تیرفت روز فطر تا آنکه چند فرامی شود و در لفظ آمده که افراد الهی با طاق می خورد  
 و در روایتی آمده که بیرون نمی آمد روز فطر تا آنکه چیزی از بیخورد و تیر خورد روز فطر این  
 نماز بگزارد و امر فرمود بر آوردن زنان بان و دختران و و شیزه و حال کفان در هر دو رکعت تا در  
 نیر و دعای مسلمانان حاضر کردند و حال کفان از صلی کناره گیرند آنحضرت صلی و ابراهیم  
 عمر نماز میدان را پیش از خطبه می گزارند قبل از بدان نمازی بگردد هر دو این نماز را  
 بلا اذان و اقامت گزارده و چون از حیث بنزل ریخته در رکعت بگزاره و ستر بن حسن  
 و در خروج بسوی صلی و بر روی اول جنزیک بران آغاز می کرد نماز بود باز برشته برابر نماز  
 می استاد و مردم بچنان برصنهاستند که مانند تدایشا زار عطا و امر سفیر بود و فر تیر  
 در فطر در رکعت اول هفت بار است و در رکعت دیگر پنج بار و قرأت بعد از هر دو رکعت تیر می  
 تصحیح این روایت از بخاری نقل کرده و در هر دو رکعت سوود حق را تقریبت میخواند و در مسلم و در  
 آمدند صلی مخالفت طریق میکرد و در البخاری از اهل مدینه یاد کرد و در هر دو رکعت بگزارد

تقدوم آورد فرمود او تعالی در بدل این هر دو بهتر ازین هر دو و شما را او روز جمعی در روز قنبر  
 و پیاده رفتن بسوی نماز عید سنت است و یک بار که یاران را باران رسید آنحضرت صلی الله علیه  
 و آله عید و عید گزارد و در سندش این است

## باب در بیان نماز کسوف

روز مرگ ابراهیم بر عهد آنحضرت صلی الله علیه و آله در گرفت مردم گفتند این کسوف بنا بر  
 مرگ اوست آنحضرت فرمود صلوات بر او باد دو آیت است از آیات خدا از برای موت و  
 حیات احدی گرفته نمی شود چون این ابی بینید دعا کنید و نماز بگزارید تا آنکه تکشف شود  
 و در لفظی مخفی کرده و در روایتی تا آنکه تکشف شود آنچه با شماست و درین نماز هر بقدر است  
 کرده و در رکعت چهار رکوع و چهار سجده نموده سبکی مناوی را بر آنجست که خدا کند الصلوة  
 جامعة و در خسوف هر نماز گزارد قیام طولی ترمیم خواندن سوره بقره و با هر رکوع و راز  
 نمود و سر برداشته تا ویراستاده ماند مگر فرود تراز قیام اول یا در رکوع طویل بجا آورد مگر  
 کمتر از رکوع اول پتتر سجده رفت باز تا ویراستاده ماند لکن کمتر از قیام نخستین یا در رکوع شد  
 و سخت دراز کرد اما کمتر از رکوع اول و چون سر از رکوع برداشت قیام طولی فرود تراز قیام  
 اول فرمود باز رکوع طویل کرد کمتر از رکوع پیشین با سجده افتاد پتتر از نماز برگشت و آنگاه  
 روشن شدن بود مردم را خطبه کرد و در روایتی آمده که در گرفتگی هر ششست رکعات در  
 چهار سجده بگزارد و هم شش رکعات با چهار سجده در وی نشسته و نیز پنج رکعت با دو سجده  
 آمده و در رکعت ثانیه نیز همچنین نموده و هرگز با دست نوزید که آنکه بر سر روزانوی خود  
 و گفت اللهم اجعلها رحمة ولا تجعلها عذابا و در زلزله شش رکعات با چهار سجده  
 بگزارد و فرمود نماز آیات همچنین باشد

## باب در بیان نماز باران

آنحضرت صلوات الله علیه متواضع متبذل متخشع ترسل متضرع از خانه برآمد و دو رکعت بگزارید چنانکه  
در عید میگذارد و این خطبه شما نخوانند یعنی باین طول و عرض که مردم می خوانند و نه سینه  
بر منبر وارد شده مردم پیش وی صلوات شکوه قحوظ مظر کردند امر فرمود که منبر بپوشند پس در  
عید گاه نهادند و وعده داد مردم را بر آمدن در روزی پس چون اثر وی مهر نمایان شد  
برآمد و بر تنبش است و تکبیر بر آورد و خدا را حمد کرد و فرمود شما شکوه خشک سالی دیار خود کردید  
و از تعالی شما را امر کرده است بآنکه او را بخوانید و وعده داده است که بپذیرد از برای شما  
بازگفت الحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم مالک یوم الدین لا اله الا الله فعل  
ما یبید اللهم انت الله لا اله الا انت انت الغنی ونحن الفقراء انزل علينا الغیث  
و اجعل ما انزلت علينا قوه و بلاغالی حین باز دستها برداشت تا آنکه بیاض بطین شریف  
دید شد و پشت خود بسوی مردم کرد و چاد شریف را بر گردانید و وی رافع یدین بود  
و روی مردم آورد و از منبر فرود آمده در دست بگزارد حق سبحانه و تعالی ابرسه پدید آورد  
که غریب و درخشید و بارید و قصه تحویل داد بخاری است و در وی آنست که رو بقصد شد و کوه  
دو رکعت نماز کرد بچهار قرائت و تحویل ردان فرمود تا قحط بر گردد مردمی روز جمعه مسجد درآمد و آنحضرت  
استاده خطبه میخواند گفت ای رسول خدا ما لها تباها شد و راهها منقطع گردید خدایا بخوان که  
ما را ایاران در هر دو دست شریف خود برداشت و گفت اللهم اغثنا اللهم اغثنا الخ  
دورین حدیث ذکر دعای اساک باین نیز آمده عمر بن خطاب رضی الله عنه چون قحط افتاد  
استغاثا بهیاس میکرد میگفت خداوند آب می خواستیم از تو بوسیله پیغمبر تو تو آب میداد  
ما را و اکنون تو سل میکنی بسوی تو بجز نبی تو پس ما را آب بده پس باین گفتن آب زاده میشد  
و این نیز بخاری است آنس گوید همراه جناب رسالت آمد بودیم که بارانی در رسید آنحضرت صلوات  
جائز خود ازین برداشت تا آنکه آبش بر رسید و هر دو حدیث عهد بود یعنی تازه روزگار است  
بر ب خود سه ای نفس خرم باد صبا + از بر یا آرزو مر جبا + و چون باین را دیدی گفته

اللهم صيِّبنا نافعاً وادِّ دعائى وليست صلواتك بطلب آب باران اللهم جعلنا معاً باكتفا  
 قصيفاذلى فافحوا كما تمطرنا منه رذاذاً قطعاً متبلاً يا ذا الجلال والاكرام فرز  
 سليمان عليه السلام باستسفا برآمده بود و چپه راويد که بر پشت خود راز شده پايه‌ای  
 خود بسوی آسمان برده اشته است و میگوید اللهم انما خلقنا من مخلوق ليس بنا اتقى  
 عن سفيان گفت برگردید که بر عای غیر خود آب داده شد بیدر یک بارور استسفا پشت  
 کنه اشارت بسوی آسمان کرد عرض که و طلب باران دعا نماز هر دو ثابت است و هر واحد کافی

### باب در بیان جامه

فرمود از امت من اقوامی باشند که حر و حریر را حلال سازند گوئیم حر را نیز ضبط کرده اند  
 اول یعنی شتر نگاه و ثانی یعنی ثوب منسوج از صوف و ابریشم است و ثانی فرمود از پوشیدن  
 آب و آوردن لباس زر و سیم و از خوردن دران و از پوشیدن جامه ابریشم و وی را از نشستن  
 بران مگر مقدار دو اصبع یا سه یا چهار انگشت و عبد الرحمن بن عوفت و غیره را و ثانی حریر از  
 حله که بهر دو کس از کثرت قتل بود و ستوری لباس در سفر داد و علی مرتضی را حله سیرا پوشانیم  
 وی دران حله بیرون آمد و دید که اثر ششم در روی مبارک نبوی است از میان دندان خود پاره  
 پا و قسمت کرد سیرا حریر محض باشد و در مشوب بغیر اختلاص است هیچ عدم حل است و حدیث  
 نبی از ثوب مصمت از غیر ضعیف است زر و ابریشم امانت است را حلال است و بر مذکور ایشان حریم  
 خدا چون بر بنده خود انعام می کند دوست دارد که اثر نعمت خودش بر وی بماند و از پوشیدن  
 قسی و معصفر نبی آمده قسی آنگه روی حریر باشد بر شمال اتساع معصفر آنگه سرخ رنگ بود از معصفر  
 و حله حر از سرخ بخت بود نه فقط و از اینجا است که چون بر این عمرو و جامه معصفر دید فرمود اصحابك  
 امرتک بهذا یعنی ما در ثوب پوشیدن این جامه ترا امر کرده باشد آسما دخترانی که چپه رسالت  
 بیرون آورد حیب و هر دو آستین و هر دو کشاوگی او از پیش و پس و خسته بود و بیاد این

جبهه نزد عالتشه بود تا آنکه بمرد و از وی باسما رسید و آیت جبهه را جناب رسالت از برای وفود مجوس  
می پوشید و اسما گوید ما آنرا از برای بیاران می شویم و بدان طلب شفای کنیم

## کتاب در بیان جنائز

فرمود بسیار یاد کنید با ذم لذات را یعنی موت را و هیچ یکی از شما بنا بر گزندی که بوسه  
فرود آمده است تمنای موت نکند و اگر ازین تمنای چاره نبود پس چنین گوید اللهم <sup>حظی</sup>  
ما کانت الحیوة خیر الی و توفی اذاکانت الوفاة خیر الی و فرمود مؤمن بعرق جبین می شود  
و مردگان خود را لا اله الا الله بیا موزید یعنی آنکه نزدیک بر دران است و برانها پیش بخوابد  
یعنی بر محض آنحضرت برای سلمه درآمد و دید که چشم او بهم نمی آید آنرا پوشید و فرمود در جحون  
مقبوض میشود و گاه در پی او میرود کسان خانه ابی سلمه فریاد بر آورند و فرمود دعا کنید بر جانها  
خود مگر بخیر چه ملائکه آمین می گویند بر گفته شما باز فرمود اللهم اغفر لابی سلمة و اسلمه <sup>جده</sup>  
فی المهدیین و افسح له فی قبره و فی رماله فیه و اخلقه فی عقبه رواه مسلم جناب نبوت  
را نزد وفات بچادر جبره چپیدند از مینب بود یا از کتان و جبره چادر مخطط ساخته زمین را گویند  
ابوبکر صدیق آنحضرت را بعد از موت بوسه او را آنحضرت فرمود جان تو من آویخته و ام او است  
تا آنکه از وی قضایش گفتند یکی از اهل برافقاده و بمرد فرمود به آب و کنارش بشویند و در  
روحها مگفن نمایند چون خواستند که آنحضرت را غسل دهند گفتند ندانیم که بچو مردگان خود  
بریند کنیم یا خیر ام عطیه زینب دختر آنحضرت را غسل میداد و فرمود اگر صلوات بینید سه بار یا پنج  
بار یا بیشتر از آن آب و کنار بشوید و در دره آخر کار فوراً پیش از آن بیایید بر ام عطیه گوید  
چون از غسل فارغ شدیم آنحضرت را اعلام کردیم که بنزد خود را بسوی ما بینداخت و فرمود این را  
شمارش بگیرد و در کفله آمده که بابت غسل بیاسن و بمواضع وضو بکنید ام عطیه گوید پس  
موی سرش را سه گیسو کردیم و پس پشت وی بینداختیم حالت گفته مکفون شد آنحضرت در

سه جامه سفید معمولی از پنبه یعنی مسئول یا سانه امین و در آن قمیص و عمامه نبود و بعد از آن  
 آبی بر او پیشش قمیص نبوت از برای کفن وی بخواست باو بخشید یعنی تکفین در قمیص نبوت  
 و فرمود چاهها سے سفید پوشید که بهترین ثیاب شماست و مردگان را در آن کفن کنید و  
 چون بر او رسد را کفن کنید تحسین کفن نماید یعنی تمام و پاک باشد و بود آنحضرت که سبع  
 میگرد میان دو مرد و در کشتگان احد در یک جامه وی پرسید که که ام یک ازین مرد  
 گیرند ترست قرآن را پس هان مقدم میکرد در لحد و ایشان مغسول نشدند و نماز کرد و برایشان  
 و فرمود گرانی نکنید در کفن که زود در برون می شود و عالتش را گفت که اگر پیش او من میرسد  
 غسلت و هم ایجا بیت و در آن ذکر نماز و دفن و کفن نیز هست آنجا است که فاطمه و قضی را دوست  
 کرد و غسل خویش و بر فاطمه که در زمان حرمش شده بود امر بگذاون نماز و دفن او فرمود و بر کسی  
 که جان خود را بشقیص یعنی تیرگشته بود نماز کرد و در قصه دنی که مسجد را جا رب می داد آمده که  
 فرمود چرا امر از خبر نکردید بنامید مرا اعتبار او چون نمودند بر آن نماز کرد و فرمود این گور با پارتا می  
 بر اهل خود و او تعالی آسمان روشن می کند بنام من بر آسمان از نمی نمی بود و نجاشی را در روز کعبه  
 مرده بود فعی کرد و با صحابه بصله بر آمد و صفت بست و چنانکه بگری بر روی بر آورد متفق علی و غیر  
 هیچ مسلمان نیست که ببرد و بر جنازه او چهل کس که بیچ شتی را با خدا شریک نمی گروانند باستند  
 مگر آنکه او تعالی شفاعت ایشان در باره او می پذیرد زنی ام کعب نام در نقاس مرده بود در نماز  
 جنازه برابر وسط او ایستاد و بر هر دو پیشه سجد نماز گزارد و زمین ارقم بر کسی از جنازه  
 پنج بگیرد چون پرسیدندش گفت آنحضرت همچنین بگیر می گفت رواه مسلم و الا بیده علی مرتضی  
 برسل بن حنیف ششش بگیر گفت و فرمود وی بری است و اصل فی البخاری جابر گفت آنحضرت  
 در بگیر اول سوره فاتحه می خواند و اسناد این حدیث ضعیف است مگر ابن عباس بر جنازه فاتحه  
 خوانده و گفته تا بدانید که این هلت است و این نزد بخاری است و از او عیه نبویه است بر یک  
 جنازه که عوف بن مالک آنرا یاد گرفت اللهم اغفر له وارحمه و عافه و اعف عنه و اکرم

نزله ووسع صدخله و اغسله بالماء والتلج والبرد ونقه من الخطايا كما تقبيل التوب  
الابيض من الدنس ابدله دارا خيرا من داره واهلا خيرا من اهله وادخله الجنة  
وقد قلنا القبر وعذاب النار رواه مسلم كرم اين موضع در خود غيبه است تا كرامت پايه نماز  
وليس ذلك على الله بعزير و آية كه چون بر جنازه نماز گزاردي گفته اللهم اغفر لنا ولسنا  
و شاهدنا و غائبنا و صغیرنا و كبيرنا و ذكرنا و ائمتنا اللهم من اجيبته منا فاجبه على  
الاسلام و من قفینته منا فوفه على الايمان اللهم ولا تحم منا اجرة و لا فضلنا بعد  
رواه مسلم و الاربعة و فرمود چون نماز كنيد بر مرده دعا كنيد او را با خلاص بوشتابي كنيد بجزايه  
چا اگر صاع است خير است كه پيش مي فرستيد او را بسوي آن و اگر سواي اوست پس بر است كه  
مي نميد آنرا از گروenas خود و هر كه حاضر شد جنازه را و آنكه نماز گزارد بران او را يك قيراط  
و هر كه حاضر شد او را تا دفن و بياد و قيراط است گفتند و قيراط چو پاست فرمود همچو و كونه بزرگ  
و در روايتي آمده تا آنكه نهاده شود و در سجده و هر كه همراه جنازه شد بر اه ايمان و امت سب  
همراه ماند او را تا آنكه نماز گزارده شد بروي و فرغست دست بهم داد او از دفن او وي بر سگرد  
و قيراط هر قيراط همچو كوه احد باشد ابن عمر فرمود حضرت و ابو بكر و عمر را و يد كه پيش جنازه  
ميرود و اين مثل است و نهي كرد زنان را از ختم همراه جنازه و لكن عهيت كرد و فرمود چون  
جنازه را بنيد يا ليتيد و هر كه هميشه رو نشيند تا آنكه نهاده شود يعني بر زمين يا در سجده و او  
افوق است با ما يث قبا سدين زير مرده را از پائين قبر و قبر او و در وقت اين سنت است  
و آنحضرت فرمود مرگان خود را چون در قبر بنيد بگويد بسم الله على حلة رسول الله  
و فرمود شكستن استخوان مرده همچو شكستن اوست و حالت بهات يعني و گناه برابر است اسعد  
بن و قاض گويد براي ما كند سازيد و بران شتهاي خام استاده كنيد چنانكه با آنحضرت كز  
و بلند كرده شد قبر او بر زمين با اندازه يك شبر گويم كه شبر موقوت است و مرفوع همان توبه  
باشد و حتى فرمود انكج كردن قبر و از نشستن بران و از بنا ساختن بالاسي آن و نماز كرد

بر عثمان بن مظعون و آمد بر قبر او و انداخت بروی خاک سه بار و وی ایستاده بود و چون  
از دفن بهیت فارغ شدی بر قبرش ایستادی و گفتی آمرزش خواهید از برای برادر خود  
و سؤال کنید از براسه او ثبتیت را که وی درین دم پرسیده میشود و این نزد ابو و دوست  
با تصحیح حاکم قمره ابن حبیب گردید صحابه و دست می داشتند که چون برابر کرده شود قبر بر سر  
و مردم از دست بر گردند نزد گور او بگویند یا قلان قلا لا اله الا الله سه بار یا قلان قلا  
لا اله الا الله و دینی الا سلام و نبی محمد و این حدیث بطریق وقف و رفع هر دو مروی شده  
و فرمودنی می کردم شمار از زیارت قبور پس زیارت کنید آنها را که مذکور است و فرمود  
دنیاست ۵ کیلکه بگو غریبان شهر سیری کن + بهین که نقش المهاجیر باطل افتاده است  
و در نظر ارواح روایات مختلف آمده از عرض تا فرشتگان نشان داده اند تراجم آنست که ارواح  
بوسنان در طینین است و ارواح کفار و سحیحین و بر زبان نازات قبول نعمت فرموده همچنین  
تا نخه دستمه و از ام عطیه بر عدم نوح پیمان گرفته و فرمود مرده را عذاب کشد و قبر بنا بر حیات  
بر روی در دفن دختر بنومی انفس حاضر بود و آنحضرت نزد گویش نشسته دید که هر دو چشمش  
اشک میریزد و فرمود که مردگان را در شب من نمکنید مگر آنکه مضطر گردید و در لفظیست که زیر  
کروا تا قبا در شب تا آنکه نماز کنند بروی و وحی که خبر مرگ جعفر رسید فرمود از برای آل جعفر  
طعام سازید که ایشان را شام غل آمده است و صحابه را نزد بر آمدن بسوی مقابر این دعای است  
السلام علی اهل الدیار من المؤمنین و المسلمین انا ان شاء الله بکم للاحقون نسئل الله  
لنا و لکم العافیة و یاری بر قبور برینند که کرده و روایاتشان آورده فرمود السلام علیکم  
یا اهل القبور ینفع الله لنا و لکم انتم سلفنا و نحن باکلا نؤمن امر و زکرا زرقه حرلیان  
خبری نیست + فرمود است درین بزم زما هم اثری نیست + و فرمود و شما هم نمید مردمگان را  
چه رسید نمربانچ پیش فرستاده اند و فرمود تا ایضا نمید زندگان را و شما هم نمیدسی که طا  
باشد نمرب معلوم اهل نمرب معلوم +



## کتاب در بیان زکوة

آنحضرت صافرا همین فرستاد و فرمود فرض کرده است او تعالی بر ایشان صدقه در اموال  
 که از تو اگران گیرند و بر فقر ابار گردانند آنش گوید ابو بکر اورا کتاب نوشت و یک سوسه  
 بخرین فرستاد و آن کتاب این است بسم الله الرحمن الرحيم این است فرضیه صدقه  
 آنحضرت بر مسلمانان فرضش فرمود و خدا بدان رسول خود را امر کرد در هر بست و چپ از  
 شتران و آنچه کمتر ازین است یک گوسپند است و در هر پنج شتر یک گوسپند باشد و چون بسند  
 بست و پنج تاسی پنج پس واجب در آن یک بنت مخاض است ماده یعنی آنکه یک سال  
 بروی گذشته باشد و در سال دیگر قدم نهاده پس تا آخر آن سال همین نام دارد تا اگر بنت مخاض  
 نباشد این لبون نیز باید یعنی آنکه دو سال بروی گذشته و در سال سوم در آن و چون بست  
 شش تا چهل پنج برسند در آن یک بنت لبون نشی است و در چهل و شش تا شصت  
 یک حقه بود کوفته و شتر یعنی آنکه سه سال بروی گذشته و در سال چهارم در آن و در شصت  
 یک تا هفتاد و پنج یک جذعه است یعنی آنکه بروی چهار سال گذشته و پایی و پنجم گذشته  
 و در هفتاد و شش تا نود و دو بنت لبون است و در نود و یک تا یک صد و بست و در هفتاد و شتر  
 و در زیاده بر یکصد و بست در هر چهل شتر یک بنت لبون است و در هر چپاه یک حقه و هر که جز  
 چهار ابل ندارد بروی صدقه نیست مگر آنکه خداوند شتر نخواهد و گو سفند آنکه بیرون می چرند  
 و قتی که چهل تا یک صد و بست باشند یک گوسفند است و در زیاده بر یکصد و بست تا دو صد  
 و گو سفند است و در زیاده بر دو صد تا سه صد است گو سفند باشد و چون بر سه صد بفرزاید  
 هر سه یک گوسفند واجب باشد و اگر درین سانه از چهل گوسفند یک گوسفند کم است پس  
 در آن خود صدقه نیست مگر آنکه صاحبش بخوابد و در میان متفرق جمیع کنند و در میان مجتمع تفرق  
 نمایند بخلاف صدق و آنچه در میان او خلیط باشد هر دو با هم تراجم بر آری کنند و در اخراج صدقه

کمان سال و عینیا ره نرند هم مگر آنکه صدق بخواب یعنی ستاننده صدقه و در سیم خالص  
 چهل یک است و اگر نبود مگر یک صد و نو و در آن صدقه نیست مگر آنکه صاحبش بخوابد و هر که زنده  
 او در شتران صدقه جزعه بود و دو سه جزعه ندارد بلکه نزد او صدقه است از وی همان صدقه بپذیرند  
 و همراه آن دو گو سفند بگیرند اگر دست بهم دهند یا بست در سیم بتانند و آنکه صدقه ندارد و جزعه دارد  
 از وی همین جزعه قبول کنند و صدق او را دو گو سفند یا بست در سیم بد هر دو راه البخاری جناب  
 نبوت چون معاذ بن جبل را بین فرستاد امر کرد که از هر سه گاؤیک گو سال ترا یا ماده و از هر چهل  
 گاؤ دو ساله و از هر تخم یک دینار یا براب آن جائه معافری بگیرد و فرمود صدقات مسلمانان  
 بیکهاسی ایشان گرفته شود و راه او در لفظی آمده که بگیرند از گو خانهای ایشان و نیست بر سلطان و بر بنده و  
 اسپ او صدقه مگر صدقه لفظ و در هر سال ابل در چهل مهار یک بنت لبون است شتران با  
 از حساب آنها جدا کنند و هر که صدقه دید یا میدا جبر او را جبر باشد و هر که ندید همان از وی بگیریم  
 و نیمه مال او فرضیه است از فرضیه با سه پر و دو گاو و حملان نیست آل محمد صلعم را از صدقه هیچ  
 دور و صد در هم که کجول بران گذشته است پنج در سیم است و هیچ نیست تا آنکه بست دینار  
 بود و هر که سالی بگذرد پس در آن نصف دینار باشد و در زائد برین نصاب بهین حساب  
 واجب گردد و نیست زکوة هیچ مال تا آنکه کجول بگذرد و همچنین در مال ستفاد تا آنکه سال  
 بگذرد و در اوج وقت اوست بر علی کرم الله وجهه و در گادانی که کاری کند صدقه نیست و این  
 نیز موقوف است بر روی علیه السلام و ولی تیمم را میرسد که تجارت کند در مال تیمم و ترک ندهد آنرا  
 تا آنجا که صدقه اش بخورد و اسناد این حدیث ضعیف است اگر چه شاهی مرسل دارد آنحضرت  
 را چون قومی صدقه می آورد می گفت اللهم صل علیهم منفق علیهم و عباس را حضرت  
 داد و در تحویل صدقه وی پیش از جولان حویل و فرمود نیست در کمتر از پنج اوقیه از سیم صدقه و نه در  
 کمتر از پنج ذو و از شتران صدقه و نه در کمتر از پنج و سق از تر صدقه و نه در کمتر از آن در آن صدقه  
 و هر چه را آسمان و چشمها آب و ادریا عثری است در آن عشرت عثری آنکه آب را بر گماست خود

می کشد و در آنچه آب داده شده است بشدین نصف عشرت و در روایتی بجای عشری  
 بعن آمده و هر دو بیک معنی است و در آن همان عشرت است که گذشت و در آنچه داده شده است  
 بسوننی یا بنفع نصف عشرت ابو موسی اشعری و معاذ را فرمود که بگیرید صدقات را اگر ازین چهار چیز  
 جو گوئید و مویز و خرباز و خیار و خرزبه و انار و نسی صدقه را حان کرد و سندش ضعیف است  
 و قسم بود چون اندازه کنید انگور و خرباز را پس بگیرید و ثلث و بگذارید یک ثلث و اگر نتوانید  
 ربع بگذارید و انگور را اندازه کنید چنانکه خرباز را بر دخت خرص می کنند و بگیرند و زکوة آن  
 زبیب یعنی چنانکه در زکوة نخل قمری گیرند و در سندش انقطاع است زنی پیش آنحضرت صلعم  
 آمد هر ایش دخت او بود و در دست و قمرش و دوست افتاد بود از طلا فرمود زکوةش  
 می دهم گفت نی فرمود مگر خوش دارید که بپوشانند ترا روز قیامت و دوست افتاد از  
 آتش و زخ آن زن آن هر دو مسکه بیگند و اسنادش قولست ام سلمه اوصاحی از زینب <sup>بود</sup>  
 آنحضرت را گفت این گنج است فرمود اگر زکوةش دهی گنج نباشد و حمزه بن جندب را امر کرد  
 به بر آوردن صدقه از مالی که از برای فروخت آماده کرده است و در سندش این است مگر تلخیص  
 گفته که در سندش جهالت است استخاره پس در ایجاب زکوة در اموال تجارت بجهت نیز و آنرا  
 در رکاز خمس است و در رکاز حدان است یا در فینه جاهلیت و ثانی اولی است در بانه مروی که  
 گنج و دریرانه یافت فرمود که اگر در قرینه مسکونی یافته است آنرا بایشتا سانسید و اگر در غیر آباد  
 یافته است پس در آن و در رکاز خمس است و از معاون قبلیه که ناحیه از ساحل بحر است صدقه ستا

## باب در بیان صدقه فطر

فرض کرد آنحضرت صلعم زکوة فطر را یک صاع از خرباز یا یک صاع از جو بر بنده و آزاد و مرد و زن و خرد  
 و کلان از مسلمانان و امر کرد با داسی آن پیش از بر آمدن مردم بسوی نماز و فرمود بی نیاز  
 گردانید ایشان را درین روز از کوچ بکوچ گردیدان و در بدرشتا فتن ابو سعید خدری گفت یا صدقه

حق و ادا ایم در زمان نبوت یک صاع از طعام یا صاعی از خربا یا صاعی از جو یا صاعی از زبیب  
یا صاعی ادا قسط پس همیشه همان برآرم که در زمین نبوت می بر آوردم و در واتی آمد که  
نبر آرم همیشه مگر همان یک صاع ابن عباس گوید فرض کرده است آنحضرت زکوٰۃ فطر از برای  
طهرت صیام از لغو و نخس و بنا بر طهر از برای سسا کین پس هر که پیش از نماز و زکوٰۃ تصویب  
و هر که بعد از نماز و او پس صدقه لیسیت از بقیات

## باب در بیان صدقه تطوع

بفت کس اندک بجایید بر ایشان را خدایتعالی در سایه خود روزی چیزی سایه او سایه دیگر نیست  
ایشان مرد لیسیت که صدقه داد و پنهان تا آنکه ندانست شمال او آنچه نفقه کرد و زمین او و فرمود  
هر آدمی در سایه صدقه خود دست یعنی برود قیامت خواه فرض باشد یا تطوع تا آنکه فیصله کرده  
میان مردم و هر مسلمان که پوشاند مسلمان دیگر را جامه بر بر شنگی پوشاند او را خدایتعالی  
از جنات سبز بهشت و هر مسلمان که بخواند مسلمان را برگرشنگی بخواند او را خدایتعالی  
از سوی باسے بهشت و هر مسلمان که بنوشاند مسلمان را آب شنگی بنوشاند او را خدا از جوی مختوم  
و دست بالا بهتر است از دست پائین بالا آنکه میدهد پائین آنکه میستاند قبول غیر ذک و  
فرمود آغا زکن بانفاق بر کسی که عیالداریش می کنی بهترین صدقه آنست که از پشت  
توانگری باشد و هر که نگاه دارد خود را از سوال نگاهدارد او را خدایتعالی از احتیاج مردم و هر که  
ستغنی شود از سوال مردم بی نیاز سازد او را خدایتعالی داد که فضل صدقات جهنم  
و بدایت کن عیال تو فرمود صدقه کنیده مردی گفت که نزد من و نیاری هست فرمود جان خود  
صدقه کن گفت نزد من یک دینار دیگر است فرمود بر فرزندان خود صدقه کن گفت نزد من  
دینار سه دیگر است فرمود بر زن خود صرف کن گفت و نیاری دیگر است فرمود بر خاوم  
خود تصدق کن یعنی بر هر کس خود گفت نزد من یک دینار دیگر است فرمود تو بدان دنیا تر سه

یعنی هر که مستحق تر باشد با دار زانی دار و فرمود زنی که نفقه کرد از طعام خانه خودش بدون  
 امضا و او را اجرا باشد بدان نفقه و زوج او را اجرا باشد بنا بر کتاب و خاندان را مثل آنها بعض  
 ایشان از اجر بعض چیزی کم نگردانند زینب زن ابن سعود آمد و گفت ای رسول خدا شما امر  
 امر بصدقه کردید یعنی زنان را و زوم زویون است خواستم که آنرا صدقه کنم این سعود هم گوید که  
 وی و فرزندان وی حق کسی هستند که تصدق کنم بر ایشان فرمود این سعود راست گفت  
 شوی تو و فرزندان تو حق کسی اند که بر آنها تصدق کنی گویم این تصدق عام است از  
 فریضه و تطوع و در باره سائل ارشاد فرمود که مرد همیشه مردم را سوال میکند تا آنکه می آید روز قیامت  
 نیست در روی و پاره از گوشت و هر که سوال کند مردم را با لباس آنها بقصد تکسرو و  
 نه طلبد مگر اخگری از آتش پس بگوید که کم طلبد یا بسیار خواهد تا اگر کسی از شمار سن خود گیرد و  
 پشته نیزم بر پشت خود آرد و آنرا فرو برد و او تعالی بدان آبروی او را نگاهدارد و بر سر  
 او بر ای او را آنکه مردم را سوال کند و بندگانند و فرمود سئوال خراش است می خراشد  
 روی خود را بدان مگر آنکه سوال کند از پادشاه یا و کاری که از آن چاره کاریست

## باب در بیان قسمت صدقات

فرمود حلال نیست صدقه مخفی را مگر پنج کس یکی عامل بر صدقه و دیگر هر که صدقه را بمال خود  
 خریده سوم قرضدار چهارم غواکننده و راه خدا بنیم سکینی که بروی تصدق کرده اند وی از آن  
 صدقه چیزی نتواند گیرد و دیگر دو کس نزد آنحضرت صلوات الله علیه و صدقه خواستند که در ایشان  
 گردانید و هر دو را نیست یافت فرمود اگر خواهی دشمنان را بدیم اما غنی و قوی مکتب را در آن حظه  
 و فرمود حلال نیست صدقه مگر کسی را از سه کس یکی مروی که حامل حال است حلال است او را  
 تا آنکه بدان برسد دوم مودی که چنانچه آرد و مال در بلاک ساخت که وی را نیز سنده حلال است  
 سوم مودی که او ایفا کرده رسیده است حلال است او را سنده تا آنکه بقوامی انعیش برسد و جزین

احوال مسئله حرام است و مسائل حرام خود روزی نیست صدقه آل محمد را چه این صدقات  
 چه کیمای مردم است و در لفظی آمده که حلال نیست محمد و آل محمد را گویم از با شمی بهائیه هم درست  
 نیست تا بدیگره چه رسد به حسین بن مطعم و عثمان بن عفان نزد جناب رسالت آمدند و گفتند  
 که بنی مطلب را از خمس خیر دادی و ما را گذاشتی با آنکه ما و آنها در یک منزلت هستیم نسبت  
 به شما فرمود جزین نیست که بنی مطلب و بنی هاشم یک چیز اند گویم مراد به بنی هاشم درین جا آل  
 علی و جعفر و آل حفصیل و آل عباس و آل حارث است و حسین و عثمان آل نوفل و آل عبید  
 شمس اند ایشان را با بنی مطلب یکجا نکرد و مراد بر چه صدقه بنی مخزوم گماشته بود و  
 ابی رافع مولای نبوی را گفت با من باش تا بهره خود از صدقه برئی ی گفت آنحضرت را  
 پرسم چون پرسید فرمود مولای قوم از انفس قوم است و ما را صدقه حلال نیست یعنی پس تمام  
 مدد آنها شد و عمر صبی السد عنہ را عطا یا میدادوی گفت محتاج تره را از من بده فرمود بگیر و  
 مانند اشوی یا تصدق کن آنرا هر چه بیاید ترا ازین مال و تونه مشرت هستی و نه مسائل آنرا بشنا  
 و آنچه این چنین نیست پس نفس خود را در پی آن مکن

## کتاب و ریان صیام

فرمود تقدیم رمضان بیک صوم دو و صوم نکنید مگر مردی را که روز و روزه او باشد که وی در آن  
 یوم بر روزه می تواند گرفت و صائم در روز شک عاصی ابد القاسم است قاله عمار بن یاسر  
 و فرمود در روزه گیر بر رویت بلال و او فلا کنید بلان و اگر ایستاد بر شما اندازه ماه کنید یعنی  
 سی روز را کامل گردانید چنانکه در روایت دیگر است که اکلوا العدة ثلاثین و در لفظ دیگر  
 لکلوا عدة ثلثین مردم بلال می جستند این عمر آنحضرت را صلواتم بر او که من آنرا دیده ام  
 پس خود هم روزه گرفت و هم مردم را امر بصیام نمود و این دلیل است بر قبول شهادت عدل در آن  
 درین محل تو یک بار با و نشینی نزد آنحضرت صلواتم آمد و گفت من بلال دیده ام فرمود و شماوت

بوالا الله گفت آری فرمود گواهی می دهی بخود رسول الله گفت آری فرمود و اعلام کن ای بلال  
 در مردم بنگه فردا روزه گیر فرمود هر که نگر نیست روزه در شب پیش از فجر اصطیاء نیست  
 و در حفظ وارد شده که نیست صیام مگر آنکه فرض نکندش از شب آنحضرت صلعم روزه  
 بر عاقلته درآمد و گفت نزد شما چیزی هست گفت نه فرمود پس اکنون من روزه دارم کار دیگر  
 آمد پرسید عاقلته گفت مادر خیس در راه آمده است فرمود بنگاه من صائم برخواستند ام  
 و از آن خیس بخورد و فرمود همیشه مردم بخیر اند ما ام که شتابی کنند در کشتار روزه و است عبا  
 بسوی خدا عجل ایشان است در نظر و سخن خود را که عجز برکت است و اظهار کنید بر تو و اگر نیاید  
 پس بر آب بکشاید که آب طهور است و کسی فرمود و از وصال مردی گفت تو موصلت می کنی فرمود  
 کدام یک از شما مثل من است من شب می گم درو لیکه طعام می دهد و در آب من و آب بنوشان  
 مرا چون با دشمنانند وصال کرد با ایشان یک روز با یک روز دیگر پشورید و بلال را فرمود  
 اگر تاخری کرد بلال می افزودم شمارا و این سخن را بطریق محال بر ایشان گفت چون دید که از وصال  
 با نومی آیدند هر که ترک نکند سخن در دفع و عمل بیاطل و جمل نگذاشت خدا را حاجتی در ترک طعام  
 و شراب از نیست و بوسه می داد آنحضرت صلعم عاقلته را و وی صائم بود و با شرت می کرد  
 او را در حالت صوم و لکن الملک بود از برای ارب خود در رمضان و حجاب است کرد و حال حرام  
 صیام و گذشت بر مردی در بقیع و وی حجاب است می کرد در رمضان فرمود حاجم و مجوم بود  
 مفسر شدند و اول در بخاری است و آنس گفته بعد از حضرت صلعم عاقلته را و حجاب  
 و حجاب است بی کردنش وی صائم بود و هر که شید جناب رسالت در رمضان بحالت صیام  
 و سندش ضعیف است و تندی گفته لا یصح نیتش و صیامی که اکل بشر با کرد بسیار وی  
 صوم خود را تمام کند و این طعام و قبی او از جانب خداست و بر حفظ در رمضان بسیار  
 در کفاره و این خبر صحیح الاسناد است و همچنین نیست قضا بر کسیکه غلبه آورده بر کوفتی و هر که خود  
 کرده بر وی قضا است آنحضرت صلعم چون در سال فتح ماه رمضان بسوی که برآمد روزه گرفت

تا آنکه یکایک تمیم رسید و مردم هم صائم بودند قوج آب طلبید و آنرا چندان برداشت که مردم  
 برای بریدن آنرا توبوشید گفتند که بعضی مردم هنوز روزه دارند فرمود اینها نفرمان اند و این  
 دو با بلفظ اولیاء العصاة ارتداد کرد و در کفلی آمد که این قبیح را بعد از عصر قتی بیاشناسید  
 که گفتند صیام بر مردم شاق است و انتظار فل شامی بر ندمتوا سلمی گفت ای رسول خدا کن  
 و خود قوت بر صیام در سفری یا جم برین گناهی هست یعنی اگر روزه بگیریم فرمود این خصیت است  
 از طرف خدا هر که آنرا خذ کرد خوب کردیم که روزه گرفتن دوست گرفت بروی جناح نیست  
 و خصیت را بر شیخ بگیرد و آنرا تکلفا کند و عرض هر روز سکینی را بخوراند و خصیت قضا برود  
 و کسی آمد و گفت بلاء شد فرمود که بلاء کردی گفت افتادم بر زن خود در رمضان فرمودی یا  
 کدام بندگی که آنرا آواز کنی گفت نه فرمودی توانی که دو ماه بیانی روزه گیری گفت نه فرمود  
 سکین را توانی که بخورانی گفت نه شبست درین میان زنبیلی از خرمای نزد آنحضرت صلوات  
 فرمود این را تصدق کن یعنی در کفاره خود گفت بر فقیرتری از خود نیست میان دو لایق یعنی  
 سنگستان مدینه اهل خانه که محتاج تر باشد بسوی این تراز ما آنحضرت صلوات بخندید تا آنکه  
 دندانهای نشتر نمایان شد و فرمود برو و اهل خانه خود را بخوران رواه مسلم و صباح می کرد خوب  
 از جیب پت غسل می برآمد و در روزه میگرفت و قضا نمیکرد آنرا و تبر که بر روی صوم است  
 ولی او از طرف وی روزه بگیرد

## باب در بیان صوم تطوع و صیام منہی عنه

آنحضرت را صلوات از صوم یوم عرفه پرسیدند فرمود کفاره سال گذشته و سال آینده است  
 و صوم عاشورا کفاره یک سده ماضی است فقط در روز و شنبه پیداشدم و سبوت گردیم فرمود  
 برین وحی یعنی باین جهت درین روز صوم میگیریم و هر که در رمضان روزه گیرد و شش روز را  
 از شوال تابع آن گرداند همچو صیام دهر باشد یعنی بحساب الحنة بعشرة امثالها و نیست هیچ



بند که صائم شود در راه خدا اگر آنکه دو کسند خدا اثر روی او تا راه اقتصاد ساله راه و خوش فزه  
 می گرفت تا آنکه می گفتند که انظار نگذارد و انظار می کرد تا آنجا که می گفتند که روزه نگیرد گرفت  
 و دیده نشد که جز رمضان استکمال صیام که ام ماه دیگر کرده باشد و بیشتر صوم شش بعین او  
 در ماه شعبان بود و امر فرمود و بصوم شش روز از هر ماه سه روز هم و چهار روز هم و این را  
 ایام بیخ گویند و فرمود حلال نیست زن را که روزی گیرد و شوهر او حاضرست مگر باذن او  
 در غیر رمضان و از صوم در روز فطر و نحر نمی نموده و فرموده ایام تشریق ایام خوردن و نوش  
 و زاید ذکر خداست عزوجل است و نیست نهیست هیچ یک را در صوم ایام تشریق مگر کسی را  
 که بدی نیافت و از تخصیص شب چه بقیام میان شبها و از تخصیص روز آفرین بصیام  
 میان ایام نمی آید مگر آنکه در روز صوم یکے بقصد پس شمار در جمعه روزه نباید گرفت مگر آنکه  
 یک روز پیش از آن یا پس از آن صائم گردد و در روایتی آمده که چون شعبان نیمه شد روزی بگیرد  
 امام احمد استنکار این روایت نموده و فرمود روزی بگیرد روز شنبه مگر روزه فرض و اگر نیاید  
 کی از شما مگر همین پوست انگور یا عود و زیت زبانه را بخاید و در سندان منظر آب است و مالک  
 از کاش کرده و ابو و اد گفته نسخ است و آنحضرت صلی الله علیه و آله بیشتر روزه بر نیندیشد و غنیمی گرفت و میفرمود که  
 این هر دو روزیوم صید ششگان است بخوام که مخالفت ایشان کنم و در عرفات از صوم یوم  
 عرفه نمی نموده و گفته روزه نگرفت هر که صوم ابد کرد و در تقوی لاصام و لا افطرا

**باب در بیان اعتکاف و قیام رمضان**

بر قیام رمضان کرده براه ایمان و احتساب بخشیده شد اگر آن که پیشین دو چنان عشر طاهره رمضان  
 و نامی آنحضرت صلی الله علیه و آله از خود استوار است و شب زنده داشتی و کسان خانه را بیدار است  
 ۵ مشام را بشیم گلی نوازش کن بدنی خالیه ساد و زیدین است محبت و نیز داده است  
 نماز صحیح گزارده در جای اعتکاف در امری اعتکاف و صلح و شرا و اخرا از رمضان بود آنکه

وفات یافت و بعد از وی زمان او نیز تعیین کردند عاقل گوید رسول خدا سر خود را بر من می‌آورد  
 و در مسجدی بود و من آن را نشانه می‌کشیدم و نمی‌آمد و بخانه می‌گذاز برای حاجت وقتی که  
 متکلف می‌بود و گفت سنت بر متکلف آنست که بیادرت برین نکت و نیاز در حاجت نشود  
 در این روز نماز و زیارت و شکر و دعا و غیره بسیار است و در این روز نماز و دعا و غیره بسیار است  
 احکامات که بصوم و نماز و مسجد جامع و مسجد جامع و مسجد جامع و مسجد جامع و مسجد جامع  
 گفته شد است بر متکلف می‌آید اگر آنکه بر جان خودش واجب کند مردی چند از باران نبوت  
 شب قدر را در خواب دید که در وقت شب انیر است آنحضرت نبود و صلوات گمان می‌کنم که خواب  
 شما مطابق واقع افتاده است در باره مسجد او از من پرسید که تخری آن شد درین سبب او  
 جستجویش نماید و نیز فرمود شب قدر شب است و بهتم از بر همان است در این وقت و در وقت  
 بر معاویه بن ابی سفیان تا وقت گفت اختلاف کرده اند و تعیین روزه آمده به پیوسته قول که  
 در فتح الباری آورده ام انتهى و این اقوال مع شی زائد در سکن تمام مذکور است عاقل پرسید  
 اگر دانم که شب قدر فلان شب است چکاریم فرمود بجز الله و انما اعطانا الله و انما نعفو  
 عتی که ریاضت‌ها بر حال ما نه که هتم اسیر کنند بواجب ابو سعید خدری گفته آنحضرت صلوات  
 فرمود بجهت نشو و پالانها مگر بسوی سه مسجد یکی مسجد الحرام و دومین مسجد یعنی مسجد بزرگ مدینه  
 سوم مسجد اقصی یعنی بیت المقدس و شد حال کنایت است او سفر و آیین حدیث تفوق شکست  
 و آنکه علم حدیث منع کرده اند سفر را از برای زیارت قبول و جائز و رفته اند سفر با سه  
 دیگر بدین سه و دیگر واحدی در سلف از برای زیارت سوتی فاضل یا مفصول سفر اختیار  
 نکرده و قصه بلال صحیح نیست و ایراد این حدیث درین باب مؤنون است با یکدیگر است  
 مسجد باید اگر چه با شمار سفر از برای سه مسجد فاضله حیران بود

کتاب در بیان حج

## باب در بیان فضل حج و بیان کسیکه حج برومی است

حضرت فرمود صلوات الله علیه تا عمره کفاره پیوسته است که میان این هر دو دست رنج میرود و زیارت  
 مگر خست که هر چه بود آنست که در آن تکبیر است و همه در آنست که یا آنکه بحساب الهی زیارت  
 گردیده یا آنکه بهتر از آنکه گرفته است برشته زیارت این اطعام طعام و افشای سلام نموده  
 حالتی پرسید که بر و تان هم جبار و آهیب است فرمود آری جبار و آهیب است که در آن تامل  
 نیست و آن حج و عمره است تا در پیشین آمد و گفت عمره واجب است فرمود نه و اگر کنی بهتر است  
 ترا در این وقت دوست بر جبار و آهیب جبار فرمودی روایت کرده که حج و عمره دو فریضه است  
 و سجیل را جناب نبوت تفسیر بنماید را جمله فرموده در این حال دوست و سواری چید را  
 در مقام روحانید فرمود که است این قوم گفتند سلی انیم و تو کیستی فرمود رسول اللهم زنی  
 از آن میان کودکی را برداشت و گفت این را حج باشد فرمود آری و ترا جبار است فضل  
 بن عباس روایت رسول خدا صلوات الله علیه بود زنی از ختم آمد فضل بسوی او نگر ایستاد گرفت و  
 فضل را امید میداد حضرت صلوات الله علیه روی فضل بسوی دیگر برگردانید آن زن پرسید که فریضه  
 خدا بر عباد او در حج پذیرد یا در ایامه است روی بر راحله نمی تواند نشست از راسه  
 حج برگزیدم فرمود آری و این در حجه الوداع بود همچنین زنی از یمنه آمد و گفت ما درم نذر کرده بود  
 که حج کند مگر آنکه برود از راسه حج بکنم فرمود آری بکن و گو که اگر بر باد تو و ام سپود تو آنرا  
 نسیادی بگزارید و ام خدا را که او تعالی است یونان این هر دو حدیث دلیل است بر جواز  
 نیابت در حج از قریب براسه قریب نه ای جنبه برای جنبی در عریب و هر کوه که حج کرد باز مانع  
 شد بروی واجب است که حج دیگر بگزارد و تبرئه که حج اولی است از او شد بروی حج دیگر  
 محفوظ و وقف این حدیث است بر این عباس آن حضرت صلوات الله علیه خطبه گفت خلوت نکن مریز  
 بیگان مگر آنکه با او در محرم باشد و سفر کند زن اگر راهی محرم فردی برخواست و مرض نمود

که از غم حج رفته است و تا هم در فلان غزوه نوشته شده فرمود و حج کن همراه زن خود  
 و یکی را شنیدی گوید لیلیک عن شیر عه فرمود شیرمه کسیت گفت برادر من یا خویشاوند  
 من است فرمود از طو حج کرده گفت نه فرمود حج کن از خود پسترا ظرف شیر مکن و راجح  
 و قفا دست بر این عباس و هر چه باشد دنیا بت حج بعد از حج خود دست نه قبل از آن و آن هم  
 و میکده از طرف خویش بود بود نه از جانب غیر آنحضرت صلعم چون در خطبه ارشاد کرد که  
 حق تقاضای بر شما حج نوشته است اقرع بن حابس گذارش کرد که مگر در هر سال مکتوب  
 شده است فرمود و اگر من گفتم در هر سال است واجب می باشد و لکن حج کیا است یعنی  
 در تمام عمر و آنچه بران بیفزاید تطبیع باشد و در حدیث اشارت است بآنکه احکام شرع موقوف است  
 بر رای جناب ختمی پناه صلعم و السلام

### باب در بیان موافقت

توقیت کرد رسول خدا صلعم از برای اهل مدینه ذی الحلیفه را و از برای شما میان جمع را و  
 از برای نجدیان قرن منازل را و اهل مین را علیکم مقرر فرمود و گفت هن لهن و لمن اتی  
 علیهن من غیرهن ممن اراد الحج و العقی و هر که و از برای من جلاست و می حرام نبود  
 از جایگانا انشاء آن کرده است تا آنکه اهل که از که بر بندند و اهل عراق را ذات عرق نشان  
 داده و در تجاری آمده که این را عمر رضی الله عنه توقیت کرده است و از برای اهل مشرق  
 آنحضرت صلعم تیسرین تریقات ما انسه و السلام

### باب در بیان وجوه صفت حرام

عائش گوید بر آیدیم با آنحضرت صلعم در عام حجه الوداع پس بعضی از اهلالمال بعبره کردند و بعضی  
 اهلالمال حج و آنحضرت اهلالمال حج کرده بود پس هر که مثل بعبره بود حلال شد و هر که مثل بود حج

تنها یا جامع بود میان حج و عمره و می حلال شد تا آنکه روز نحر آمد یعنی پس از روز حلال شد  
 و از احرام برآمد

## باب بیان احرام و در آنچه بدان تعاقب دارد

اهلال نکرد رسول خدا صلعم گراز نزد سجدی اکیلفه و فرمود آمد مرا جبریل و گفت اگر کعبه بحجاب  
 خود را برفع اصوات باهلال و خودش برهنه شد از برای اهلل غسل بر آورد و چسبیده شد  
 از لباس محرم پس فرمود که پوشید قمص و ده عمامه و نه سراویلات و نه برانس و نه خفایت  
 یعنی پیرهن و دستار و یا جامه و کلاه سرپوش و نه موزه مگر آنکه یکپا پوشش نیاید پس نحر  
 فرود ترا بکعبین برود و جامه رنگین بر عطران پوشد و زن نقاب بر روی نیکند و دستا نه بکار  
 حالت آنحضرت صلعم خوشبوی مالیه پیش از احرام و قبل از طواف بیت و تنی کردیم هر  
 از آنکه نکاح خود یاد گیرے بکند و خطبه نماید و در قصه صید چهار خوشی که ابی قتاده برود نام  
 صیدش کرده بود آمد که آنحضرت صحابا بخریدن را پرسید که کی ای شما او را امر بصید  
 یا اشاره بدان کرده است گفتند نه فرمود بخورید گوشت باقی مانده و صعب بن جنامه در  
 مقام ابوداؤد آن گوخری در بدیه فرستاد آنرا بروی بازگردانید و فرمود و پس کار دیدیم  
 آن جهت که محرم هستیم و حج توفیق آنست که صعب از سب آنحضرت صلعم صید کرده بود و آنرا  
 نگرفت و نخورد و ابی قتاده براس آنحضرت صید کرده بود پس امر باکل آن فرمود و بنیل  
 غیر دلک پنچ دایه اند که همه فاسق اندخته میشوند در جل و درم نراغ و نگیواز و نترم و نروش  
 و سنگ گزنده و حجامت کرد آنحضرت صلعم و وی محرم بود کعب بن عجره را بر داشته پیش بی هم  
 برزند و سپشها بر روی اومی افتاد فرودگان انداختم که ایندای تو این حد رسیده است  
 گو سفدی می یابی گفت نه فرمود سه روز روز گیر یا شش مسکین بر اطعام بخوران هر  
 مسکین بر انیم صاع و چون مکه معلوم فتح شد در میان مردم استاد و حمد و ثنا گفته و فرمود

او تعالیٰ حبس کرد و آنکه پیش از او رسول خود و مومنان را بران مسلط ساخت و هیچ کس را پیش ازین حلال نشد و مراهم بر آنست که ساتی از روز حلال شده است و بعد ازین احدی حلال نشود پس صید او را شکارند و غار آنجا را نبرند و حلال نیست ماقط آنجا که منتهی را و هر که را قتل گشته شد او را بهترین و در نظرست یعنی ندید گیرد یا بکشد عباس گفت مگر از ضرر که ما از او خائنا و گور را بکار می بریم فرمود مگر از ضرر ابراهیم علیه السلام که را حرم گردانید و از برای اهل مکه دعا کرد و من برین راه حرم ساختم چنانکه ابراهیم مکه را حرم ساخت و دعا کرد و صاع و برین راه دعا کرد و عاقله ابراهیم از برای اهل مکه و برین راه حرم است از غیر تا شور

**باب در بیان صفت حج و دخول مکه**

جابر رضی الله عنه گفته رسول خدا صلعم حج کرد و عمر کاب او بر آمدیم چون تبری اهل بیته رسیدیم اسما و خنصر عقیس زن ابی بکر بچه زاید آنحضرت فرمود غسل بر آرزو جای خون را بجا ببرد و برگیرد احرام بندد و خودش در سجده نماز گزارده بر نامه تقوی سوار شد و در بیدار آمد و ابلال کرد و توحید و گفت لبیک اللهم لبیک لبیک لا شریک لک لا شریک لک لبیک ان الحمد والنعمه لک واللک لا شریک لک چون بخانه کعبه رسیدیم استلام رکن فرمود یعنی حجر سود را بوسید و چوید در قنبر سه بار خوشی کرد و چهار بار و آمد بقام ابراهیم و دو رکعت نماز کرد و پسر بسوی رکن برگشت و استلاش نمود و از باب بسوی صفا بر آمد و نزد صفا این آیه خواند ان الصفا والمره من شعاثر الله ابدأ بالله ابدأ الله به و بالای صفا بر آمد خانه کعبه را دید و رو قبله شده توحید بگوید لا اله الا الله وحده لا شریک له لا اله الا الله و هو علی کل شیء قدیر لا اله الا الله الجز و عدله و نص عبده و هم الاموات و حده گفت و در میان این اذکار سه بار دعا کرد و از صفا بسوی مره فرود شد چون در میان و اوی رسید بر وید تا آنکه ببیند بر آمد پس مشی کرد بسوی مره و آنچه بر صفا کرده بود درینجا هم بر مره بجا آورد چون روز تروی

یعنی بیشتر و بیکو مردم تو چاه منی شدند جناب نبوت سوار شد و در زنی ظهر و عصر و مغرب  
 و عشا و فجر او کرد و اندکے وزنگ کرد که آفتاب طلوع شد پس روانه شده و از مزدلفه گذشت  
 یعنی آمد و دید که قبه را بنه زده اند آنجا فرود آمد و بعد از زوال مهر امر بقصو او فرمود آن را  
 پالان بستند پس در بطن وادی سید مردم را خطبه کرد بلال اذان و اقامت گفت پس  
 ظهر گزار و با اقامت کرد عصر گزار و میان این هر دو نماز هیچ نگزارد و سوار شد و بوقت  
 آمد و تکم ناکه را به بی صحرات برگردانید و قبل شانه را بر و گرفت و رو بقبله شد و استاده  
 تا آنجا که آفتاب غروب سازد اندکے زوی او در پیش چنان فرصت هر جانب گردید روانه شد  
 و تمام قصو را کشید و بود تا آنکه سرش به پیش پالانش میر رسید پس بدست راست  
 اشارت میکرد که اسه مردم همیشه گنبد و کینه در زیر و بهر کوه که می آمدند کی رخا و عنان  
 ناکه می کرد تا بالا میرفت تا آنکه نزد لفته آمد و در اینجا شرب و عشا با یکس اذان و دو اقامت  
 گزارد و میان این هر دو هیچ نماز نگرد با پنجواپ شد تا آنکه ظهر طلوع کرد پس فجر را نیز درین  
 صبح گزارد با اذان و اقامت و سوار شده بمشعر حرام آمد و رو بقبله شده دعا و تکبیر و تسبیح  
 نمود و تا آنجا ایستاد که صبح سخت روشن شد و قبل از طلوع شمس روان شد و بطن مشر سید  
 و در اینجا است راز که بجنابانید و طریقتی راز که بر بجه کبری می بر آید ساک شد و جبر  
 را که زیر و خست است بفت سنگریزه انداخته و بهت ماهه تکبیر بر آید و این سنگریزه  
 برابر تسای خدمت بود یعنی بمقدار او با ناله و آس و نالین وادی بود پستتر بخور گشت  
 و قرین کرد و سوار شده بنجا که کعبه آمد و ظهر را بکه گزارد و راه مسلم سطله همچون از قبلیه فارغ  
 شدی از خدا عنوان و دست خواست و بر دست او از نار پناه جستی و سندنش ضعیف است  
 و فرمود نخر کردم اینجا و مبنی نخر است شما در حال خود نخر بکنید و وقوف نمودم اینجا و تمام  
 عرفه سوخت است و اینجا است تمام دهم مزدلفه جایی وقوف است رواه مسلم و در یک از اینجا  
 اسل و آمد و از طرفت افشل بیرون شد این عمر بچکاه بکه نیامدے مگر شب بزمے طوسے

گذرانیدست تا آنکه صبحدم غسل برآوردی و این را ادا نموده صلوات بر او کنی یعنی که در صلوات  
 همچنین می کرد و از ابن عباس آمده که وی حجر اسود را بوسه میداد و بر آن سجده می کرد و حاکم  
 این را مرفوع آورده و امر فرمود صحابه را بر این در سه شوط و بمشقی در چهار شوط در میان هر دو  
 رکن دستمال منی کرد از خانه مکه بیهین و دو کین بیانی را عمر رضی الله عنه حجر اسود را بوسه داد  
 و گفت میدانم که تو سنگی در میان می کنی و در سودا اگر نمیدیدم رسول خدا را صلوات که می بوسه داد  
 منی بوسه میدادم تا و این متفق علیه است و زیادت از آنست که علی مرتضی بجا ایش بر داخت  
 مقام این روایت صحیح نیست و اندر شد و معنی ایشان مقصود این هر دو بزرگ چون بان است  
 طر بن النضر بن العذول بدگر که فتن بواد والعدول بواد ابو لطفیل آنحضرت صلوات  
 را دید که طراست به بیت می کند و دستمال منی رکن بچوبی سر کج بیناید و آن بچوب ای بوسه و بود که  
 طواف می فرمود باضطباع در چادری بر یعنی چادر را از زیر بغل راست بر آورده هر دو طرف  
 او را به دوش چپ از طرف سینه و پشت می افکند و بر جمل و کبر آنکه کرده نمیشد و ابن عباس را  
 در نقل یاد فرموده از حج یعنی مزدلفه شب هنگام بسوی منی گسیل کرد و این دلیل است بر خصلت  
 در عدم استکمال بهیت مزدلفه از برای زنان و اطفال و خواتین و لهذا چون سوره می خوانند  
 در شب مزدلفه دستوری رواست که پیشتر از جناب نبوت خواست و وی حتی لعننا فرمودند  
 بود او را اذن داد و ابن عباس گفت که حجره حقیقه را می نکنید تا آنکه آفتاب بر آید و در شب  
 انقطاع است و آمده از شب نحر فرستاد تا می جبر پیش از فجر کند وی رفت و طواف  
 افاضه نمود و فرمود هر که حاضر شد این نماز را یعنی مزدلفه و استناد با ما آنکه روان شویم  
 و در فجر پیش ازین وقت نموده است و در شب یا در روز پس حج او تمام شد و چرک خورد و  
 کرد مشرکان تا آفتاب نمی بر آمد از حج روانی شدند و اشرق بدید میگفتند جناب نبوت  
 برخلاف ایشان افاضه کرد پیش از آنکه آفتاب بر آید و تا می حجره عقبه نمود و بسبب گویان  
 ماند و در می خانه کعبه را بر لب روی را بر همین گویان حجره را هفت سنگریزه از داخت این سوره  
 گفته



والذی لا اله غیره هذا مقام الذی انزلت علیه سورۃ البقره تصفق علیه واین سخن می آید  
روز نحر وقت چاشت نموده و در سه روز باقی بجا از نه وال مهر کرد و این همراه اول رمی حیره  
و نیا بهفت حصاه می کرد و بپه هر سنگ نرینه بگیر می برد آورد و بعدد پیشتر در زمین نرم سپید  
رو بقبله و برتری ایستاد و دست برداشته و حاجی کرد و پسر حیره وسطی را می بیند و جواب  
چپ در زمین حل آمده و رو بقبله استاده و تا در دستها برداشته و حاجی کرد پس  
بر کعبه از لطن وادی سنگ نرینه می انداخت و مزوش و قوف نمی کرد و بر می گشتند  
میگفت که آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود اللهم  
ارحم الخلقین گفته و المقصود این است که در کتب سوم و المقصود اینست  
دلیل است بر افضلیت حلق بر قصر در حج و سبب و واقف شد در حجه الوداع یعنی در جایی از جابا  
مردم از وی صلوات بر سیدین گرفتند یکی گفت نه انتم پس حلق کردم پیش از حج فرمود و حج کن  
و نیست حج و بگری آمد و گفت نخر نمودم پیش از رمی فرمود می کن صبح نیست نخر خدا نخر  
مقدم و نخر که در آن روز سئل شد این افعل و لا حرج ارشاد کرد و بعد از آن حدیث  
متفق علیه است و لکن خود نخر پیش از حلق فرمود و صحاب را بدان امر نمود و گفت چون رمی حلق  
نمودید حلال شد شماران خوشبو و هر چیز گر زمان و سندی ضعیف است و فرمود نیست بر زمان  
حلق همین قصه بکنند عباس بن عبدالمطلب از آن خواست در بیوتت که شبهای منی بنا بر ستاقی خود  
او را اذن داد و در عابدان را در شب منی از منی خصیت فرمود و گفت رمی نمایند روز نحر با رمی  
گفت روز نحر و ایرای دور و ز پتر بر روز نحر یعنی کوچ بر می برد و از نه و خود در روز نحر خطبه  
و هم در روز نحر که ثانی یوم نحر است و فرمود ایس هذا اوسط ایام التشییع و عاتق را  
گفت که طواف تو بجا ندهی تو میان صفا و مروه بس می کند ترا از برای حج و عمره و این دلیل است  
بر کفایت یک طواف سعی از برای قارن و در طواف افاضه رکن نکرد و نماز ظهر و عصر و نحر  
و عشا گزارده اند که در محصب بخواب شد بعد سوار شد و بجا که کعبه آمد و طواف نمود مگر نماز

والبیع یعنی محاسب فروزینی آمد بیایفت آنحضرت صلعم که درینجا فروز آمد بنا بر ساحت خروج این منزل بود یعنی نه بنا بر آنکه از شما کسی حج است این عباس گفت مردم میاورند بانکه آخر عمر ایشان بخاک کعبه باشد مگر بر جات حق تخفیف کرده اند و از طواف و دوایح است و فروز نماز درین مسجد بهتر است از هزار نماز در غیر او مگر مسجد حرام و نماز در مسجد حرام افضل است از نماز درین مسجد من بعد نماز رواء احمد و محمد بن حبان

## باب در بیان فوائد احصار

مخبر شد رسول خدا صلعم یعنی در حدیث پیش پاموی ستر ترا شنید و با زنان مجامعت کرد و بدهی را شکر نمود ما آنکه بسال آینه عمره بجا آورد و ضیاعه دختر زید میگفت ای رسول خدا من داده حج می کنم و بیارم فروز و حج کن و شرط کن که محل من همانست که آنجا را حبس کنی خطا بس با و تعلق است و فروز و هر که کسب و رشده پای ری یا انگب از زید بی حلال رشده بی حج است و سال آینه و اسد اعلم و هذا آخر العبادات من مسائل بلوغ المرام قال مؤلفه روح فرغت منه فی ۱۳ ربيع الاول سنة ۱۰۰۰ و هو آخر العبادات و ينقله الجزء الثاني كذاب البيوع <sup>نقله</sup> یعنی فی المعاملات ان شاء الله تعالى وقد حرمنا ذلك فی من الرجوع من كلكتة الی بال <sup>والفحوة</sup> یعنی الی المحمية فی او اخری بیع الامم من شهر سنة ۱۰۰۰ الی علی صاحبها افضل الصلوات

## کتاب البيوع

### باب در بیان شروط بیع و آنچه از آن منتهی غنیمت

آنحضرت صلعم را پرسیدند که کدام کسب لطیب است فرمود عمل مرد درست بود و هر چه بهر روز تو و در که بیسال فسخ ارشاد کرد که خدا و رسول او حرام کرده اند بیع باوه و مردار و خونک تیان <sup>و الفحوة</sup> آنست که بزرگوار چه مردار چه سفیرانی که بدان کشته بر او با کتبه زید پستواران و غیره زنند

و مردم بدان چراغ افروزند فرمودند این همه حرام است بگفتند خدا یهود را چون حرام کرد او را  
 ششم مردار را ایشان گداختند آنرا و فرود خفتند و بهاسه آن خوردند و فرمودند و در قبلی چون  
 با هم اختلاف کنند و میان این هر دو بدین نیست پس سخن سخن رب سلطه است یا بعد از آن  
 بیج را ترک دهند و تنی کرو از من سگ و مویز و حلوان کاهن جابر بن عبد الله پر شتری <sup>باز</sup>  
 سوا او میرفت خواست که آنرا سائبه ببرد درین اثنا رسول خدا صلعم با وی پیوست و او را و عا کرد و شتر  
 بزد پس چنان تیز شد که هرگز آنچنان تیزی نداشت و فرمود این را یک اوقید بدست من  
 بفروش و آن بوزن چهل درهم باشد وی گفت نمیرود ششم باز فرمود بفروش پس یک  
 و قبه بفروخت و سواری خود تا خانه خود شرط کرد چون بنامه رسید شتر از آن حضرت آورد  
 شن نقد و اروی آنرا گرفته برگشت کسی ادیس او فرستاد و گفت گمان می کنی که کمی کردم  
 و شن نکردم بگیر شتر خود را و در ارم که این تراست و این حدیث صحیح است در صحت شرط  
 در بیع و انصاف و مجرای و سیاقش در بیع از آن مسلم است اگر چه متفق علیاً آمده یکی از صحابه بتدو  
 خود را بعد از خود آزار کرده بود و جز آن بندد مال دیگر نداشت آن حضرت بنده را طلب داشته  
 بفروخت و این دلیل است بر صحت بیع در بر بیع مفلس از تصرف در مال وی شکی در من  
 افتاد و جان داد آن حضرت صلعم فرمود موش را از آنچه گرد اوست بپنداز و من را بخور  
 و در لفظی سخن جامه آمده و در روایت دیگر است که اگر باده است ماحول و بیگنید و اگر باده  
 نزدیکه او نشوید و آتش گریه و رنگ آن فرموده که گرسب بید و عا نشسته را در باغ بریده  
 گفت که بگیر او را شتره کن و کار او برای آن است که غنیمت است و لا مکر از براسه آنرا که نشسته  
 همچنان کرد و بعد آن حضرت صلعم در مردم السببه و در حدیث خدا کرد و گفت ارا بعد حال مردم  
 چیست شرط می کنند که در کتاب خدا نیست هر شرطی که در کتاب خدا نیست باطل است هر چند صد بار  
 چنان بود حکم خدا حق شرط اجمالی اشق است نموده است و گویا که آرا کرد و یعنی نه کسی که این شرط است بگفت  
 مسلم این است که خریدن و آزار کردن و شرط آن از برای ایشان و آزار و تنی کرد عمر فاروق از بیع

اموات اولاد و گفت فروخته نشوند و مورد سب و مورد شوکت نگردند استماع کنند با آنها ما دام که  
 من سب نماید چون خداوندش شود وی آزاد شود و رفع این خیر و هم مستجاب بر گفت  
 ما کنیزگان خود و اموات اولاد را می فروختیم و آنحضرت صلوات الله علیه بود باکی درین معنی ننیدید  
 و از بیع ففسل آب نهی نمود و همچنین از بیع جناب نخل و در روایتی از عسب نخل  
 یعنی کرا دادن نریختن کشتی و از بیع جبل البجده و این بیع در جاهلیت بود که شتر را می خریدند  
 تا آنکه ناقه بزاید باز آن زاییده بزاید و همچنین از بیع و بیس و لاد و بیع حصاة و بیع غمر زنی <sup>فروخته</sup>  
 و گفت هر که طعام خورد و قهر و شد آشنا تا آنکه بپایید آنرا کبیل یعنی بیع پیش از قبض جانانست  
 و در بیع و در یک بیع منعی عنه است و هر که این چنین کند او را او کس آن هر دو بیع باشد یا با  
 مراد فروختن چیزیست لکن باین قسمند و نیست با نقد و قیل غیر ذلک و حلال نیست مصلحت  
 بیع یعنی آن را در زمین بود و از چیزی را بدست می بزیاده از زمین آن چیز بفرود شد و همچنین جانانست  
 و در شرط در یک بیع مثل فروختن جامه بدست کسی بشرط تقصارت و خیاطت و جز این نیز گفته  
 و حلال نیست سود و چیزیکه غیر مضمون است و نه بیع چیزی که نزد فروشنده موجود نیست و در <sup>لفظ</sup>  
 نهی عن بیع و شرط آنست که مهم نهی فرمود از بیع عربان یعنی اگر آن شی را خرید کند بیعانه در  
 حساب دهد ورنه نزد با کعبه بگزارد و نهی در اصل از برای تحریم است هر جا که باشد و برین بوده  
 علمای اصول فقه و امامت ایشان و قهر و سخت سلفه جانانیکه آنجا خرید کرده است منعی عنه است  
 تا آنکه تجارت آن را بحال خود بپارزند و آن عمر را فرمود فروختن بدینار گرفتن در ایام و عوضش  
 و فروختن بدینار هم و گرفتن دینار در بدیش مضایقه ندارد اگر بنرخ آن روز بگیری ما دام که شما  
 هر دو حسب انشده اید و میان شما چیزی هست یعنی استبدالین نقود بیکدیگر بشرط اتفاق بعض  
 مجلسین جائز است تا بیع نقد نشود لازم نیاید و در بانگ دوا و اسد علم و نهی فرمود از بیع منعی بر آنست  
 نرخ از برای فریب دادن دیگری و منع فرمود از حاقه یعنی فروختن کشت پیمان از آندم و از  
 مزایه یعنی ضربیدن میوه تازه به وقت میوه خشک و از مخا بره یعنی اگر کرا دادن زمین بر سر

همین همچو نکست و ربیع و آرتغیا یعنی استثنای بعضی مال از ربیع بنا بر غیر یا جهالت مستمل آنکه تقدیرش  
 براند و در روایت دیگری از محاضر و ملاسه و منابذه و مزایمه آمده مخاض و ربیع شمار شود  
 پیش از ظاهر شدن خوبی و صلاح آن و ملاسه سوون جامه و گیری است بدست خود در روز  
 یا شب بدون کشادن او و منابذه انداختن جامه است بسوی یکدیگر بدون دیدن ربیع  
 و تفسیر مزایمه گذشت و این ربیع را تفاسیر مختلفه و مذاهب متباینه است که در سبک اتمام و  
 نیل الاوطار و جز آن از شرح حدیث و فقه سنت ذکر یافته و حتی فرموده از تلمیذ بر کبان و آن  
 ربیع حاضر برای بادی یعنی شهری سمسار و دلال و بقانی در ربیع نشود و تلمیذی جالب در معنی تلفظ  
 کبان است و لهذا از آن هم نمی آمده و فرموده که هر که تلمیذ کرده بجزیر چون مالکش در بازار آمده  
 خیابان و در معنی خواه آن شرح بفرستد یا نه و جایز نیست ربیع سبکی بر ربیع دیگر و در خطبه یک  
 بر خطبه دیگر و در سوال کردن زن طلاق زن دیگر را تا آنچه در آید دست نگیرد کند  
 و چنین رسوم مسلم بر سوم برادر خود و فرموده هر که جدائی اندازد میان مادر و ولدا و جدائی گشود  
 خدا میان او و میان دوستان او و در قیامت و لکن در سندش مقال است و در شاه  
 نقلی مر قاضی دو غلام را که برادر یکدیگر بودند جدا گانه فروخت و با آنحضرت صلوات ذکر کرد فرمود در آن  
 آنهارا و او را پسستان و مفروش آن هر دو را اگر یکجا قرار بدیند منوره فریخ گران شد  
 آنحضرت صلوات را گفتند ما را نرخ مقرر فرما فرمود مسع و قبا بعضی و با سطر و رازق خداست و  
 من امیدوارم که ملاقی شوم خدا را و هیچ کس از شما در نظر خون و مال مطالبه من نکند  
 و آمده که اختکاری کند مگر خاطلی و از تصریه ابل و غنم منع فرموده یعنی شیرش بند و شد تا  
 خریدار بازی خورد و دانند که عادتش همین تسدر شیر دادن است و هر که بعد این تصریه خرید  
 کرده است و سه به بهترین دو نظر است بعد از دو شیر یعنی مخیر است خواهد  
 نگاه دارد یا برگرداند و صاعی از تمر بدو در مسلم است که این خیار تا سه روز است و در  
 بخاری آمده که صلح از طعام و هدیه از سر او تمر اکثر است و در روایت دیگر آمده که هر که

گو. منہ سنجہ یعنی نام و شیعہ خرید کر دیو با: گزرا نید پس آترا با یک صلح و الپس ساز و اورا  
 تر تو دہ از لجام کند کرد و دست انان نمود و انکشتہ متری یافت گفت ای صاحب طعام  
 این چہ پیت گفت آب سالتش بوسیدہ است فرمود چہ ابای طعناش نگردانیدی تا مروت  
 میدیدند ہر کہ ما با بازی او بد و عوی از انیسہ است تو ہر کہ انکو ابر زمان چیدان او بند کند تا بہت  
 ناز بود شدوی دیدہ و دستہ در ناز و را ہ و عراج لہنہ ان است یعنی روخل و عدہ و مہیج ان  
 ذب رقبہ است کہ ضامن او ستہ نہ انا بن سمرق مرقوہ برقی را دینار سے و او تا بدان  
 فخریہ یا شاقہ خرید کند وی دو گو سفند زری و کیے را بہیناری بفروخت را آن شاقہ و وہ  
 را آورد اورا دعای برکت و رتیج کرد ہمگہ اگر خاک خرید سے سو و کروی ردین حدیث  
 بایں ست صورت تو کلیل و جوع نفع ہمگی و نعلیلا اورا از بیج قول ست کہ و سدا نام  
 ندو ست و تہی فرمود از خریدن پیریکہ در شکم چارہ پیا ست تا آنکہ بندد را بیج انچہ کہ  
 پستانہ است انعام ست و از خریدن بندہ گر زیا پا و از شراد مقام تا آنکہ قسمت پذیرد  
 از خریدار سے صدقات تا آنکہ مقبول شود و از غوطہ زدن غواص و گتہ مخرب نامی  
 در آب کہ آن غر است و صواب و قنہ اوست با بی سعور و فرود فروختہ نشود نمرا کہ  
 حورہ شود و نہ چشم بر پشت و نہ شیر و پستان و راجح ارسال و ست و در اسنادی ضعیف  
 حق از بی مضامین و ملائیح مدہ لہی ان پو و شکم را و ہ شتران و بر پشت با ی انما ست

## باب در بیان تہیاری

ہر کہ سلمان را از رتیج خود گدازد و بخواند از حق او روز قیامت و اقالہ فرماید اورا  
 این حق قرآن ست هل جزاء الاحسان الا الاحسان و دو کس کہ با ہم خرید و فروخت  
 کرد نامہر و اختیار نہ اندا و نامہ از یکدیگر گیر جہا نشد ماند و یکجا بستند یا کیے دیگر سے را بخیر  
 یا اگر نہ شدہ و تبانی نمودہ اند ان بیع و حسب باشد و اگر جدا شدہ اند بعد از آنکہ تہا

گردد اند و عاقبت آن است و در هیچ یک از آن بی نمودن این بیجم و بیب گشته و او را مسلم  
 با چوبک باغ و مستطاب سرد و خیار از آن یک یا دو تفرق نشود و اندک اگر صفت خیار باشد  
 و جدالی خوف است اما سلطان سیرت و در روایت آمده که جدا شود در از همای خود مروری  
 در بیوع بازی میخورد و او را فرمود چون خریداری کنی بخواهد به بیع خریب نیست

### باب در بیان ربا

لعنت کرده است رسول خدا صلی الله علیه و آله بر هر دو کاتبه ربا و شارب و ربا و  
 هم سوا و گفته ربا مقدور است در هر دو اما در شیخ است ابو بصیر  
 و علی کند و افزون ترین ربا از روی مرد سلطان است و در شیخ شعیب در برابر ربا گفته اند  
 و نیز میاید بعضی از ربا بعضی و نفرو شعیب سیم البسیم مگر مانند با ندر نیز میاید بعضی آن را بر نفس  
 و نفرو شعیب فاسد را از آن بنا جایی نسیرا بقصد این تعقیب عذیه است و در حدیث عبا و  
 بن صامت است مرفوعاً نزد مسلم طلالا و نقره بنقره و گندم گندم و جو جو و حرابا بنجر ناسک  
 بنک مانند باند سوار بسوار دست بدست است و چون این اجناس مختلف شوند پس  
 چنانکه خواصید یعنی خواه برابر یا زیاده وقتی که دست بدست باشد گوئیم در سایر اجناس این  
 ذکر همین شمش پنداره پس در هر بران ارجح احوال است و حدیثه دلیل است بر تحریم ربا  
 در حدیث متفق از این اجناس شمش گانه مخصوص ناهیس و در حدیث دیگر آمده در  
 بوزن مثل سیم بسیم وزن بوزن و مثل مثل است و هر که افزود یا افزودن خود سیم  
 ربا است فردی را حاصل کرد بخیر بی خرابی سرد آورد آنحضرت پیوسته سید مرتضی  
 گفت لا والله بلکه یک صاع را از ربه و در ربا است می خرم فرمود چنین کن همه را با هم  
 بفروش با آنرا بد را هم بخرد و با آنرا نیز بخرد این از حدیثی است که در حدیث دیگر از حدیث  
 مثل هر حکم موزونات مثل زر و سیم یک است و نهی کرد از بیع تو را از هر یک که باشد و از هر یک که

کسی از قمر و طعام بطعام مثل مثل است و طعام صحابه در آن روز جو بود و قتال بن عبید بن جریح  
 کیکی گلو بندید و از زده وینار خرید در آن مهر با سه جو اهر و زرب و آن را جدا کرد و زیاده از دو اتر  
 وینار یافت این را بحضرت رسول صلعم ذکر کرد فرمود فروخته نشود و قلا ده تا از روی آن زر و گوه  
 را جدا کنند و در نیاید لالت است بر بطلان عقد و خوب تمارک و تنهی فرمود از بیع حیوان بیچ  
 بطریق نسید گفت چون خرید و فروخت کنید شما بیعیده و گیرید و هماسه گاوان و حنا و سید  
 بکشت کاری و ترک کنید با و را مسلط کند خدا بر شما ذلت و خواری را و نوز کند آن ذل را بیچ  
 شنی تا آنکه برگردید بسوی دین خود عین یکسریین فروختن کالا است تقیست معلوم تا یک برت  
 باز خریدن آن از مشتری بکن از آن تو کسی که شفاعت کرد از برای برادر خود و او را بر آن سفارش  
 بدید رسید و پذیرفت پس در آمد در سه کلان را از در با سه ربا و در سندش مقال است  
 و تحت کرد رسول خدا صلعم بر رشی یعنی دهنده و بر مرثی یعنی ستاننده و ابن عمر بن عباس  
 را از فرمود بسیار شکرگه سامان لشکر شتران تمام شدند فرمود شتران را بر آبدن ناقهای صدقه  
 بگیر پس وی یک شتر را بدو شتر تا وقت آمدن ابل صدقه می گرفت و در نیاید دلیل است بر  
 جواز اقتراض حیوان و تنهی فرمود از مزایند و آن فروختن میوه ترستان است بسویه خشک  
 اگر نخل است آن را بر بطریق کیل بفروشد و اگر انگور است آنرا کیلا بز بسیب فروخت نماید  
 و اگر گشت است بکیله از طعام بیچ سازد پس ازین همه با تنهی نمود و از خریدن خرما و خشک  
 بخرمای تر پرسیده شد فرمود ترز و خشک شدن کم می گرد و میانه گفتند کم می شود پس تنهی کرد از آن  
 و تنهی کرد از بیع کالی بکالی یعنی نسید بیعیدین بدین و سندش ضعیف است

## باب در بیان خصصت و عرایب و بیع اصول و شمار

خصصت و او آنحضرت صلعم در عرایب که فروخته شود بخرص از روی کیل و عمره همان مزایند است  
 که بکلم ضرورت از برای اهل احتیاج بدان دستوری و او خود در روایت دیگر آمده خصصت داد



در هر یک یک کسان خانه با نمازه آن از ترم و بخورند آنرا ترم تازه و در قفلی آید که خصمت نبرد  
 در بیج عاری با نمازه اش از خرابی تشک در کتیر از پنج در سق با پنج دست و نسی کرد از زرفختن  
 ثمان یعنی سیو با تا آنکه صلاحش نمایان شود بک و متاع هر دو را ازین بیج نهی نموده <sup>نموده</sup>  
 صلاح ثمر آن زبان باشد که آفتش برود و در حد وایت دیگر آمده که نهی کرد از بیج ثمان آنکه  
 سرخ و زرد شود و از بیج انگور تا آنکه سیاه شود و از زرفختن و انما تا آنکه سخت گردد و اگر کسی  
 بدست بر او خود سیوه و خشت فریخته است و آنرا جانی برسد پس گرفتن ثمن آن حلال بود  
 چه قسم مال بر او را بغیر حق می تواند ستاند و در قفلی آید که امر فرمود بوضع جوی و تخلی که بعد از  
 پیوند کردنش بخزند ثمره آن باغ راست که آنرا فرخته گرانکه بیج یعنی ضربت را شرط کرده باشد

### باب در بیان سلم و قرض زمین

آنحضرت صلوات الله علیه آمد و ایشان سلف می کردند در شمار یک سال و دو سال فرمود هر که  
 سلف کند در ترم در آن بیج و چیزی پس باید که در کلیل معلوم و زمین معلوم تا اجل معلوم بکنند  
 انبیا ط از شام می آمدند و در گندم و جو و سویز و شمش تا اجل سلف می کردند و نهی بر رسیدند  
 که آنها را زرع هست یا خیر آنحضرت صلوات فرمود هر که گرفت مال مردم بار او او او کند از زرع  
 خدای تعالی و هر که ستاند آن را بار او او او کند از امانت تلف کند از خالی بر آید از شام آمدند  
 آنحضرت خود است که در جبار از وی بنسب تا میسر نگردد است مردان بر تمام وی بنسب  
 خدا و در نجار ایل است بر صحت بیج بنسب و قلیل تا ایسه و فرمود بنسب است تا نهی نمود که  
 مرمون باشد و لسن در شد و بپست و بنسب تا ایستی که سینه بود است تا ایستی که سینه  
 و بکند کرده نمیشود و برین از این یعنی آن است که در اول بار از این است تا ایستی که  
 و در تهن مستحق آن نمی گردد بلکه او راست نمرد و بر وی سینه او در این است و در صحت  
 و از مروسه نشتری جوان را استقامت فرمود و با چهره بر سر است تا ایستی که سینه بود است تا ایستی که

تضاریر کند و سے گفت جز تیار نہیں یا ہم فرمود ہمیں اہل خیابا بدہ کہ بہترین مردم حسن ایشان  
 قضاست و فرمود ہر قرضے کہ منفعت کشد ریاست و اسنادش ساقط است و شاہد سے  
 دار و ضعیف و موقوف

**باب در بیان تفلیس و حجر**

ہر کہ مال خود بعینہ نزد مردی مفلس سیابدوی احق است بدان مال از دیگران و در لفظ دیگر آید  
 ہر کہ متاع خود بفروخت و خریدار مفلس شمرند و فرزند چیزی ز شمن آن نیافتہ است بلکہ ہمین سرمایہ  
 خود بعینہ دریافتہ پس وی احق است بدان متاع و اگر مشتری ببرد صاحب متاع اسوہ غراما یا  
 یعنی مال او ہام مساوی در ہمہ قرضو امان قسمت پذیرد و روایت دیگر این است کہ ہر کہ مفلس  
 شد یا ببرد و مردے متاع خود بعینہ یافت بیوی احق است بدان و سندش ہتیف است و  
 فرمودتی واجبہ حلال می کند آیر و عقوبت او را مردے میوہ خریدہ بود بروی آفت رسید  
 درین بسیار شد و مفلس گردید آنحضرت صلعم فرمود برین کس تصدق کنید مردم صدقہا را تا  
 بوفاسے و ام نہ رسید غراما را ارشاد کرد کہ چہ نزد او یا بید بگیرد و نیست شمارا جزین متدر  
 یعنی اگر جو بس اونمی رسد و بر نمازین جیل مال او را بجز کرد و در قرضے کہ بروی بود بفروخت  
 ابن عمر گوید مردض ششم بر رسول خدا صلعم و زاحسدون سپہ چہارہ سالہ بود پس اجازت نداد  
 برابر و ز خندق عرض کردہ شدم و سپہ پانزدہ سالہ بود پس اجازت نمود و در رفتن بغزوہ و این  
 متفق علیہ است و لفظ بیعہ این است فلہ شجر نی و لم یوفی بلغتہ گو یا حد بلوغ سپہ پانزدہ سال  
 عطیہ قرظی گوید مردض ششم بر آنحضرت صلعم نزد قرظیہ پس ہر کہ موی عانہ رویانیدہ بود کشتہ  
 و ہر کہ انبات نکرده راہ او گذاشتند زن در کسانیاں بود کہ موی نزد یانیدہ پس را ہم خالی کرد  
 گویم این علامت دیگر است از براسے حد بلوغ و اجازت نیست زن تا نشیدن چیزی مگر بستری  
 شری خود و در لفظ دیگر آیدہ جائز نیست زن را حکم در مال خود وقتی کہ شوہر با لگ عصمت او

لہ در بیان مردی  
 بیعی جاہ است کہ ہر کہ  
 از مردہ مساوی ہر دو  
 بیعی جاہ است کہ ہر کہ  
 مساوی ہر دو

گشتہ پہلے حلال نیست مسئلہ گر یک را از سد کس یکے مردی کہ تحمل بحال شد پس اور سوال حلال است  
تا آنکہ بیان برسد پتر باز ماند و دوم مردی کہ آنتے باور رسیدہ و مال اور مالک ساختہ است اور مسئلہ  
حلال باشد تا آنکہ بقیرای از عیش برسد سووم یکے اور رفاقتہ رسیدہ تا آنکہ سکس از دانتندان چرگ  
او گویند کہ اور رفاقتہ رسیدہ است پس حلال است اور مسئلہ رواہ مسلم

### باب در بیان صلح

صلح جائز است در میان مسلمانان گر صلحی کہ حلال یا حرام گرداند یا حرام را حلال سازد و مسلمانان  
بر شرطی سے خود اندر شرطی کہ حلال یا حرام یا حرام را حلال کند و فرمود منع نکند ہمایہ بسیار چو در  
از خلافتین چو در جدار خانہ خود ابو ہریرہ چون این حدیث را روایت می نمودی گفت  
ہا ای اسلام عنہما معضین وانہ لا زمین بھابین اکتا فاکم متفق علیہ و سب کس حلال  
نیست کہ عھد سے برادر خود بنیر خوش ملی اور گیرد

### باب در بیان حوالہ ضمان

فرمود رنگ کردن غنہ یعنی در ادای وام تمام است و چون در پے کر وہ شو یکے از شمار  
شخص یا سوہ و تو اگر پس باید کہ در پے اور دو دو نقطے دیگر آمدہ کہ این حوالہ را پس پذیرد یکے  
مردہ بود بعد از غسل و حنوط و کفن پیش آنحضرت صلعم آوردند و تکلیف نماز جنازہ کردند قدمے چند  
رکنہ فرمود و پرسید کہ برو سے دمی ہست گفتند و دینا بر گشت و نماز کرد ابو قتادہ تحمل آن  
دین نمود و گفت این و دینت را بر زدن من است فرمود ثابت شد حق قرضخواہ و مردہ اذان  
بری گوید و برو سے نماز کرد آرسے سے قرض از تریبے مردی اندخت مراد بک این اہ گران  
بود سبک ساخت مراد چوں مرد سے مردہ را کہ برو سے قرض می بودی آوردندی پرسید کہ تضامن  
وام گذاشتہ است اگر می گفتند کہ دفای دین خود گذارند ہستہ است نمازی کرد و الا فلا و سے فرمود

این روایت اور صحیح  
اسن الاثر ہی نہ  
تھاکم و بجا ہر حال میں  
مالک اور زینت زیادہ  
تکثیر حال فرمودت کنند  
یاد اجازت لکچ فرمودت کنند  
قرض اور عہد بان خوش  
حلال است برین صورت  
کہ ان زبان در زبیر  
کہ در عہد بال مست  
چون اور عہدات میں ب  
ہست اصل مسئلہ

شما بر یا خود نماز بگذارید تا دیکه حق تعالی بروی فتوح کرد و فرمودن اولی ترم بوسنان  
ازجا نما سے آنها پس هر که ببرد بروی دین مست قضایش بر من مست و در لفظ آمده هر که  
مرد و وفا گذاشت قضایش بر من مست گویم این حدیث ناخ حدیث اول مست و این  
کلیه ای افادات بتکرار حضرت شوکانی مست ضعیف است و فرمودست کفالت در حدیث  
سندش ضعیف است یعنی در حدیث از حد و مثل زنا و سرقه و جز آن بلکه لابد است از  
و توج حد بر مستحق وی نه بر کفیل

**باب در بیان شرکت و وکالت**

آنحضرت فرمود صلوات تعالی می گوید من ثالث و در شریک با دایمیکه سیکه و گیره رانند  
کنند و چون خیانت کرد از میان این هر دو بیرون شدیم تا نب محضومی شریک جناب  
نبوت بود قبل از بعثت روز فتح آمد و گفت هر چه با منی و شریکی یعنی کتابش با و برادر من  
و شریک من و این دلیل است بر صحت شرکت و شریک شدن ما بن سعود و عمار و سعد در آنچه  
روزید بر ما بندجا برخواست که بسوی خیبر بروند نزد آنحضرت صلوات آمد فرمود چون وکیل  
مرا بیانی یا نژده و سبق از وی بگیر و این دلیل است بر شریعت وکالت و حدیث عروه باری  
در باره خریدن صحیه بیشتر در باب شرط بیع بگذشت و آن وال است بر صحت توکیل و غیره  
را بر حد قدگماشت و این دلالت دارد بر صحت وکالت بر قبض زکوة و خودش صلوات شصت  
قرآنی کرد و بیع باقی! بجله مرتضی سپرد و این توکیل است و در قصه عیسی آمده که انیس  
فرمود با ما در دگر اقرار کند آن زن بزنا حشش بکن غرض که وکالت در هر کار و بار درست و  
نافذ است حتی در نکاح و طلاق

**باب در بیان اقرار**

ابو ذر را فرمود حق گوهر چند تلخ باشد و در لفظ آمده که مثل الحق و علی نفسان

و حدیث دلیل مست بر اعتبار اقرار انسان بر جان و سخن خود و در همه کار و بار از خود مانع این

## باب در بیان عاریت

برودت است آنچه گرفته است یعنی اندویدگی تا آنکه او کند و بدو باز پس و مقیض واجب است  
و عاریت مضمون است برستعیر و فرودا و اکن امانت از بسوس کسیکه امین کرد ترا و حیث  
مکن کسی را که نیانت کرد ترا و غیر جمله اولی شامل عاریت و در ولایت هر دو است و جهت ثانی  
دلیل است بر عدم جواز مکافات خائن هر که باشد یعنی بنامیه انحراف چون بیاید ترا  
رسل من ایشان است زره بدوی گفت این عاریت مضمونه است یا مؤداه فرمود بلکه  
عاریت مؤداه است و آن مؤداه بنامیه و زمین چند است عاریت گرفت وی گفت ما  
بطریق غصب میگیری فرمود نه بلکه بطریق عاریت مضمونه

## باب بیان غصب یعنی مال کسی بستم شدن

آنحضرت صلی الله علیه و آله هر که ببرد یک بدست زمین از ستم طوق گرداند جز او گردان او آزاد  
روز قیامت از بهت زمین و آسمان حدیث پناکه وال است بر منع غصب همچنان دلیل است  
بر بهت طبقه بودن زمین و مؤید است قوله تعالی و من الارض مثلین لکن مفرسین  
صحیح صحیح در باب بودن او ارم و خواهم درین طبقات ارض نزد الله حدیثین و اشقات  
اثبات ایشان نبوت نرسیده آنحضرت نزد بعض زنان خود مائش یا زینب تشریف میداشت یکی  
احداث التوتین طعامی در کاسه همراه خامی بفرستاد آن سان که کبابی را بگذاشت  
آنحضرت صلی الله علیه و آله در آن طعام نهاد و فرمود بخورید و قصه صحیحه با زنده داد و شکست  
را نگاه داشت و در روایت آمده که فرمود و طعام عوض طعام است و او فرمود آنرا در این دلیل  
بر عدم تفرقه در میان شل و قیمی و فرمود هر که زنج کرد زمین قومی غیر نبوت آنها و زنج

بیچ نباشد همین لفظ با راست یکی در زمین دیگری نخل نشاند بود آنحضرت زمین بزین ابر  
 را و صاحب نخل را حکم فرمود که نخل خود را از آنجا بر کند و گفت رگ ستمکار را بیچ حق نیست  
 و در سندش صحابی مجهول است و جهالت صحابی ضرر ندارد که همه صدور اول اند و مرویست که  
 در منی روز نحر این خطبه خواندند ماء کرم و اصل الکرم و انرا صکره علیکم حرام که صکره  
 بی صکره هدا فی بلاد کرم هدا فی شمس کرم هذا اختلف علیه و در اول حدیث واضح است  
 چه هرگاه این چیز با حرام شد تصرف در آن بطریق مخصب بالاولی حرام باشد

## باب در بیان شفعه

تضا فرمود شفعه را هر آنچه که هنوز قسمت نه پذیرفته است و در سبب واقع شده و در برگردانیده آمد  
 را بهای پس شفعه نیست متفق علیه در لفظ دیگر آمده که شفعه در هر شرک است چه زمین و چه خانه  
 چه باغ نمی سزد که بفروشد آنرا تا آنکه بشریک خود عرض بکند و در روایت دیگر این است که حکم کرد  
 بشفعه در هر شئی یعنی خواه منقول باشد یا غیر منقول و آمده که جار و اراحتی است به ارا  
 و لفظ دیگر آنست که جار اراحتی است بصفت خود یعنی بشفعه خویش هر اراحتی و اتصال اراحتی است  
 و در روایت دیگر وارد شده جار اراحتی است بشفعه جار خود اراحتی بر بند اگر چه غائب باشد  
 و فیکه طریق هر دو واحد است و آمده که شفعه همچو کشادن پابند شتر است و نیست شفعه ادراک  
 غالب و سندش ضعیف است

## باب در بیان قراض

سچیر است که در آن برکت باشد قرض یعنی تا مدتی و قرض را در آن یا مضاربت کردن و آن سخن  
 گندم با جواز براسه خانه خود نه از برای بیچ و سندش ضعیف است حکیم بن حرام چون مردی را  
 مال خود بقارضت می داد شرط می کرد که آن مال را در جلدترین حیوانات صرف نکند و برود با  
 بار نماید و در رسیدگی با آن مال فرود نیاید اگر چیزی ازین کار بکنند خاسن مال من باشی

خبر محمد بن عبید الرحمن بقره سپه نامه و یا ان عثمان رضی الله عنه حمل کرده که برین شرط که بیج میان  
 بود و باشد در این موقوف بصوت رسیده

**باب در بیان ساقا و اجاره**

معامله کرد آنحضرت صلعم با اهل خیمه که بیو بود و بر بنیاد آن خیمه که پیدا شود از نیو و گشت و باقی  
 آمده که سوال کردند مانند خود را در خیمه برین شرط که کفایت کند عمل بخار او باشد از بر  
 ایشان نمیه پیدا و ارسو و پس فرمود مقرر میداریم شمارا برین اقرار دادی که نخواهم یعنی زود  
 پس ما نغذ و خیمه تا آنکه بر کرد ایشان را عمر فاروق و در روایت اختری است که او آنحضرت صلعم  
 بیو و خیمه را نخل خیمه و ارض آن در شرط اعمالش اذ اموال خود نشان و نصف سیوه مرایشان را  
 باشد خطله بن قیس رافع بن خدیج را از کرای ارض بزرگ و سیم رسید گفت باک نیست مردم  
 عهد رسالت اجاره بر ما فایات و اقبال جدا اول و چیز یا از زراعت می کردند پس گفتم این باک  
 شدی و آن سالم ماندی و گاسه این سالم ماندی و آن تباه گشته و جزین اجاره و دیگر نبودند  
 اذ ان زجر فرمود و اما شے معلوم مضمون پس بدان ازین نیست تا زیانات آنچه بر کنار و نه  
 روید و جدول نه خورد را گویند و درین حدیث بیان بجالی است که در اطلاق نمی از کرار این  
 آمده و بی فرمود از مزاجت و امر کرد و اجرت مراد بزرگت آنست که ارض و تخم از یک باشد  
 و عمل و گاو و دیگر س و حجامت کرد و اجرت داد و اجاسم را و این اجرت مراد بودی ندان  
 و این نزد بخاری است از ابن عباس و لکن در حدیثه رفیع زرافع بن خدیج آمد و که کسب حیا  
 نبیث است و این نزد مسلم است و وجه تطبیق آنست که عطا اجاره است یا خرد کرده و در حدیث  
 قدسی است حق تعالی صفر نماید که کس از آنکه من خیمه ایشانم روز قیامت بگو آنکه عهد و پیمان را  
 بنام من باز شکست آنرا دهم کسی که آنرا را فروخت و بنام آن بخورد سوخته نمزد و گرفت از  
 استیفا کار کرد و مزد او نداد و او مسلم گذارنی البیوع و کدیج سف بطنه حانف گفته آنها فی البخاری

فی البیوع و فی این حاجه فی آلا جار کذا انتهی و فرمود احد چیز سے کہ بران اجوت گرفتید گنا  
 شد است یعنی بر قریب بران و فرمود بدید مزاجیر پیش از آنکه توتی و خشک گردد و چون ابر  
 گوید قدر ابر یا ابر رود و بسندش انقطاع است مگر بیفتی آنرا از طریق امام ابی حنیفه <sup>رضی اللہ عنہ</sup> <sup>موسول</sup>

## باب در بیان ایما موات یعنی آبا و کردن زمین ویران

فرمود هر که آبا و کرد زمین را که از آن کس نیست و می حق است بدان عمر فاروق هم در خلافت خود  
 بدان قضا کرده و هر که زنده ساخت زمین مرده آن زمین را و راست نیست مگر از برای  
 خدا و رسول است یعنی را گویند که از برای سونین صدقه گرد آورده اند و آن چیز دوست خدا و آن  
 و گذر ساندین و در ضرر رفتن و هر که زمین را احاطه کرد آن زمین او راست و هر که چاه کند  
 چهل گز باشد از براسه عطن یا ششیا و بسندش ضعیف است و آمل بن حجر از زینبی در حضرت  
 انقطاع کرد یعنی در جا که بخشید و زیر آتا رویدان سبب قطع داد و می سبب خود را روان  
 می آید بایستاد پس تا دایه نمود انداخت فرمود تا جائیکه سوط رسیده است آن مقدارش بسند  
 و فرمود مردم شریک یکدیگر اند در سه چیز گاه و آب و آتش

## باب در بیان وقت

چون آفتاب بر عمل و منقطع شد مگر چیزیکه صدقه جدید دوم علی که بدان منقطع شوند موسم  
 ولد صحیح که از براسه او دعا کند و این نزد سلم است مرفوعا از ابی هریره و سیوطی بران چیز را  
 نزوده و در اشد صحف و ریاض شرف و غیره بر و بنا بر بیت از برای تفریح به و تحمل ذکر نشان داده  
 سه نزد آنکه ماند پس از دو سه بجای سه پهل و مسجد و چاه و همان سه عمر فاروق را زینبی  
 غیر بدست آید از آن حضرت مشهور است و گفتت زمینی یا فته ام که هیچ مالی الفرض بران نزدین  
 بعد دست نرود اگر چه این اهل را همس کنند آنچه از آن حاصل شود آنرا صدقه گردانی عمران را



تصدق کرد باین شرط که اصلش در بیع و ارث و هبه نرود و فقرا و قرنی و رقاب و ارجح سبیل  
 ضعیف از آن بخورند و در راه خدا صرف شود و بر متولی آن اگر ببرد و آن بخورند یا دستی را  
 بخورند گناهی نیست مگر بدان تمویل نشود و در روایتی آمده که تصدق کرد باصل زمین که فرمود  
 و هبه نرود لکن میوه او صرف نموده آید و در تصدق خالدا آمده که وی ادای او اعتد خود یعنی  
 زره و سامان خویش را در راه خدا وقف ساخته و حدین نموده است

### باب در بیان هبه

بشیر پسر خود نعمان را پیش جناب نبوت آورد و وقت من این پایه چو در اخلاص بخشیده ام که مرا پدید  
 فرمود همه پسران را این چنین داد و گو گفت نه فرمود یا از آن اورا و در قنطری دیگر چنین آید که بشیر  
 خواست که آنحضرت ص علم را اگر او برین شکله فرمود و بر سر سیدار خدا و مملکت کنید میان او و  
 پس وی برگشت و آن صدقه را برگردانید و در روایتی دیگر آمده که فرمود و خیر مرا برین عطا گواه  
 گیر باز فرمود و ترا خوشی آید آنکه همه در نیکی با تو برابر باشد گفت آری فرمود و فلا اذن  
 حال تخصیص بعضی ممکن بلکه همه را برابر داده تا در برابر باشد شده آنرا در به همچو سنگ است که  
 قی میکند و باز بخورد نیست ما را شکر همه که عرومی کند در میله خود وی همچو سنگ است که بر سگ و  
 در قی خود نیست حلال مرد مسلمان را که بهر باره چون کند امر از آن آید که او او عطا می و در این  
 جمیع رواست آنحضرت ص علم به از مردم پذیرفتی و نیز با کتابت کردی کسی که آنچه از صلوات  
 زانکه داد او از آن مکافات نرود و در روایتی که آنجا شد و آنست که زیا و ده کرده گفت را  
 شدی گفت نه باز بیفزوده پرسید که آنرا در آن آید که آنرا در آن آید که آنرا در آن آید  
 آمده لقد همت انکال آیه بی با حسن نورانی او اصداری اینه در هر عمری که کسی است  
 که بخشیده شد او را لکن باز بر سر نه ما به سه سوره را و تبا نه کنید از چه هر که عمری کرد می کسی است  
 که از برای او کرد در حیات و محبت و ار برای شعبه اوست و در روایتی دیگر است که آن عمری که  
 رسول خدا ص علم از جانش داشت است که یکبار با او نسبت آید و هر که نفس او بر دست



وارث نمی شود و مسلمان کافر را و کافر مسلمان را تهر و سهمی و تهر پسر بی و خواهر  
 بگذاشت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود و تهر را نصف است و تهر پسر را سدس برای تکلمه دولت با  
 خواهر راست رواه البخاری و تهر خود و وارث نیشه ند از یکدیگر اهل دولت تهر می آمد گفت  
 نبیره ام بمردم از میراث او چه میرسد فرمود سدس چون برگشت اورا بطلبه و فرمود یک سدس  
 دیگر است چون پشت داد یا زاور بخواند و گفت این سدس دیگر طهر است گویا کنی که در از  
 چه زائد است بر اصل فریضه و مقرر کرد از برای جد سه اگر زیری مادر سه و دیگر نباشد  
 گویم جد ه عام است از آنکه مادر پدر باشد یا مادر در حال و وارث کسی است که او را وارث نیست  
 مراد بخان برادر یا دست و خدا و رسول مولای کسی است که او را مولی نیست مع الله ص لا تا و  
 لا رسول الا که تهر مولودی که آواز کرد و وارث می گردد و قائل را از میراث هیچ نمی رسد  
 و تهر چه پدر یا پسر فراهم کرده اند از برای عصبه ایشان است هر که باشد و و کلامه است بچو  
 لیتسب نه در بیع روز و نه در بیع و تهر و فرض شماریدن ثابت است رضی الله عنه

## باب در بیان وصایا

مرد مسلمان را که چیزی در او می خواهد که در آن وصیت کند نمی رسد که در شب بسر برد  
 مگر آنکه وصیت و سه نزد او نوشته موجود باشد سعد بن وقاص گفت ای رسول خدا من  
 مال دارم و چیزی یک و تهر و گیرم و وارث من نیست دولت مال صدقه کنم فرمود نه گفت نمیه  
 مال فرمود نه گفت ثلث مال فرمود ثلث و ثلث بسیار است و ثلث اگر تواناگر بگذاری بهتر است از آن  
 در ویش گذاری و تکفیف کنند مردم را تهر می آمد و گفت مادر من تا گمان بمرد و وصیت نکرد  
 و گمان می برم که اگر سخن می کرد چیزی را تصدق می نمود اگر از طرقت و سه تصدق کنم او را اجر  
 فرمود آری و گفت حق تعالی هر ذوقی را حقن او پس نیست وصیت از برای وارث مگر آنکه  
 در تهر بخوابند و فرمود تصدق کرد خدا بر شما ثلث اموال شما نزد وفات شما از برای

زیادت و حسنات شما و سندی ضعیف است لکن بعض طرق و سبب مقوی بعض است

## باب در بیان ودیعت

هر که بنا و ودیعت خود تزد و کسی نیست ضمان بروی و سندی ضعیف است یعنی اگر بدون خیانت و جنایت اوتلف شده است و باب قسمت صدقات در آخر زکوة گذشته و باب قسمتی و غنیمت عقب باب جہا و بیاید انشا را بعد تعالی

## کتاب النکاح

و بود ای گروه جو انان هر که از شما جماع می تواند کردن و سے تزوج کند که این اعضا است بصرا  
و خصن است فرج را و هر که نمی تواند بروی صوم است که این صوم او را و جا و دست یعنی خصن  
شدن و قزو و دن نمازی گزارم و می خواهم و روز می گیرم و می کشایم و زنان را نکاح میکنم  
هر که روگردانید از سنت من وی از من نیست و کج و کمری فرموده باره و سخت نمی میکرد  
از قبل و می گفت بزنی گیرید و دستدار زاینده را که من مکارم بشما از بسیار روز می است  
و فرمود نکاح کرده می شود زن بنا بر چهار صفت یکی مال که آن زن دولت خود را بر شوهر  
حرف کند دوم حسب یعنی بنا بر بزرگی و شرف او و روزات و قوم خود سوم جمال یعنی بسبب حسن  
صورت که موجب حظ نفس و قرائع خاطر و شکر نعمت الهی است چهارم دین که بنا بر صلاح و عفت  
معاون شوئے باشد بر تقوی پس محمد شو بزین دیدن خاک آ او و با و هر دو دست تو و چون  
کیے را مبارکباد نکاح فرمودی گفته باریک الله الله و باریک عليك و جمع بینکما فی خیر  
این سه و گفتند سول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم حاجت یعنی نکاح و جز آن آموخت و آن این است ان الله  
نجله و نستعینہ و نستغفرہ و نعوذ بالله من شرور انفسنا من بعدہ الله فلا مضل  
له و من یضلل فلا هادی له و اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسولہ  
و بخواند سه آیت در سبیل السلام گفته آیات این است یا ایها الناس اتقوا ربکم الذی خلقکم

نفس واحداة تارقیا دوم اتقوا الله حتى تقانونه تا آخر سوم اتقوا الله وقولوا قولا سديدا عظیم  
 و متقیان ثوری دوم را اول و ثانی را اتقوا الله الذی تنساء لهن به و الا سحاکه تارقیا و ثانی  
 را همین سوم نشان داده و حافظ این کثیر در کتاب ارشاد آیات را در نفس حدیث شمرده مگر آنکه  
 اتقوا الله الذی را اول و حتی تقانونه را ثانی و ثالث را همین سوم گرانیده و در حدیث جا پست  
 مرفوعا بر که خواستگاری زنی کند اگر تواند که ببیند از وی آنچه وای او باشد بسوی نکاح پیش  
 که بکند و مردی را که تزویج کرده بود پرسید که تو او را دیده گفت نه فرمود برو و همین او را این  
 دلیل است بر جواز نظر بسوی مخطوبه و از خطبه بر خطبه بر او و مسلمان نمی نموده تا آنکه مخاطب اول  
 از آنکه بدیدان فرماید زنی آمد و گفت من نفس در استو بهی می کنم آنحضرت بنوی تمام بسوی او  
 نگریست و بلند پایست او را دریافت و سزنگون شد زن چون دید که در باره او حکمی نکرده  
 بنشست مردی از اصحاب برخاست و گفت ای رسول خدا اگر ترا در وی حاجت نیست  
 بزنی من ده فرمود نزدت چیزی هست گفت لا والله فرمود برو نزد کسان خود و همین که خبر  
 می یابی رفت و برگشت و گفت لا والله هیچ نیافتم فرمود و نظر کن اگر چه خاتمی از حدیث باشد یا از  
 و برگشت و گفت لا والله و نه خاتمی تا همین و لکن این از این است راوی حدیث گوید نموده او را  
 رو یعنی چادر پس زن را نصف آن برسد آنحضرت فرمود باین از آنچه می توانست کرد اگر تو  
 پوسته زن را از آن هیچ نباشد ز اگر او پوشد ترا هیچ نبود آن مرد تا در نشست با آن  
 تا برو چون او را دیدی بطلبید و فرمود همراه او از قرآن چیست گفت با من چنین بیان  
 سوره است پس میر از ظهر قلب می خوانی گفت آری فرمود برو ترا مالک این زن که هم با تو  
 از قرآن با خود داشته و آیه را در است بیست و یک بلفظ تپیک در نفسی دیگر آمده بود  
 که تپیکش بتو کردم او را قرآن بیامورد و در واسیته چنین آمده که شکن ساخته بر او  
 بنا بر آنچه باست از قرآن و در طریق دیگر باین لفظ آمده چو یادی واری از قرآن گفت  
 سوره بقره در سوره که متصل است فرمود بر نیز است آیه با و میاموز تر خنک همین آموختن قرآن

مرد آن زن گردانید و همین است حق زیرا که تقدیری در مہر از جناب نبوت صلعم وارد شدہ و  
 فرمود اعلان کنید نکاح را نیست نکاح مگر بولی و ہر زن کہ نکاح کرد بغیر اذن ولی خود نکاح  
 او باطل است پس اگر دخل شد بدان اورا مہر باشد بنا بر احتمال فرج او و اگر باہم شہدات کنند  
 سلطان ولی کسی است کہ نیست ولی مہر اورا نکاح کردہ نشود زن شیب تا آنکہ شوہر خواہند از  
 و تہ و شنیرہ تا آنکہ اذن جویند از وی گفتند اذن او چگونہ باشد فرمود ہمین کہ خاموش شود  
 روایتی آمدہ شیب حق است بنفس خود از ولی خویش و از بکر شوری خواہند و اذن او سکوت  
 اوست و در روایتی آمدہ نیست ولی را با شیب حکمی در اختیار سے و ہمیرہ استیبار کنند و تزویج  
 کند زن دن دیگر را و نہ جان خود را و از شعار نبی آمدہ و آن چنانست کہ یکے دختر خود را  
 بزنی مردی بدو برین شرط کہ وی دختر خود را بزنی اینکس از زنانی و ادوی میانین ہر دو بیچ صلحت  
 یعنی کابین نبود بلکہ ہمین میادکہ مہر باشد دختر کی بکر نزد آنحضرت صلعم آمد و گفت پدرش  
 اورا بنا خوشے او و زنی دادہ است اورا تمیر گردانید و حدیث مرسل است و زنی کہ دو ولی اورا  
 تنبیح کردہ اند آن زن از ہر سے اول صحیح باشد و ہر بندہ کہ بغیر اذن اہل یا موالی خود نکاح  
 کرد وی عامرست یعنی زانی و تنہ فرمود از بصر میان زن و عمہ و خالہ او و فرمود محرم نہ نکاح  
 خود کند و نہ نکاح دیگر سے و نہ خطبہ کند و نہ خطبہ کردہ شود ابن عباس گفتہ آنحضرت صلعم میفرماید  
 نکاح کرد و محرم بود مگر میونی گوید کہ نکاح وی در حالی کہ وہ حلال بود و این ارجح می نماید  
 اہل البیت ادسای ہمانی البیت و حق شرط کہ بدان و قاسی توان کردن شرطی است  
 کہ بدان فریج را حلال ساختہ اند و حضرت فرمود در سال و طاس و متعہ تا سہ روز با زنی کند  
 ازان در سال خیر علی مرتضی گویندی کرد از مستکہ زنان و از اہل خران آبادی و در روایت  
 دیگر آمدہ اذن داوم شمارا در استماع از زبان و او تعالی حرام کردہ آزار و ز قیامت پس  
 ہر کہ نزد او چیز سے ازان باشد را داو خالی کند و آنچه اورا دادہ است چیز سے ازان نستاند  
 و لعنت فرمود بر محلل و محللہ و فرمود نکاح نمی کند زانی محلو و مگر مثل خود را مروی زن خود را

سه طلاق داد مردی دیگر او را بزنی گرفت و پیش از دخول طلاق داد و زوج اول خواست که با وی تزویج کند آنحضرت صلعم را پرسید فرمود نه تا آنکه بچشد آن شوهر دیگر از شهید او انچه شوی اول چشیده است

## باب در بیان کفارت و خیار

بعض عرب گفتو بعض اندر بعض مرالی کفارت بعض مگر حاکم حجام و در سندش را و سے غیر سیست و لهذا ابو حاتم استنکارش نموده و شاهد سے دار و منقطع است حاصل  
 اعتبارش در آدینان از حسب است بد به تحقیق نسبت آدم و حوا کانی است + مراد موجب رضا بخلق و دین خاطر است پس بس فاطمه تغریبه بنت قیس را که از مهاجرات اول بود فرمود نکاح کن با اسامه بن زید و او غلام بود در این نزد مسلم است و فرمود اسه بنی بیاضه نکاح کنید با هند را و نکاح کنید بسوی او و سے حجام بود و سندش جدید است و تفسیر شد بریره بر زوج خود و قوی که از او کرده شد و زوج او عبد بود و در روایتی آمده که هر بود حافظ ابن حجر گوید اول آنست و در بخاری از ابن عباس صحبت پیوسته که وی عبد بود و قیر و زولگی گفت مسلمان شد هم آن رسول خدا و زمین در خواهر اند فرمود هر کدام را که خواست طلاق ده غیبت آن بن مسلم اسلام آورد و او را زده زن بود همه برابر او مسلمان شدند او را امر کرد که اند ایشان چهار زن را بگریزد این جهان و حاکم تصحیح این حدیث کرده اند و احمد و ترمذی روایتش از سالم عن ابی بنه ابان بخاری و ابو زرعه و ابو حاتم اعلال ابن حدیث کرده اند و سخن سخن ایشان است و اسد اعلمون احتیاط در هر حال اول است و استدلال بشقی و طقت و رباع بر منع زیاده است بر چهار خلاف می باشد عرب عریض است و چون قرآن کریم ساکت و حدیث شریف حلول است بر بان قاطع و حجت ساطع گویا آنحضرت صلعم زینب دختر خود را بر ابی العاص بن بسیم بعد از شش سال بهان نکاح نخستین باز گردانید و نکاح تازه نکرد و قاین دلیل است بر آنکه تقریر مسلمه زیر کانه می باشد مشر از اسامه

متاخر باشد با وجود انقضای عدت و طول مدت جابر دست و لکن احدی باین جانب نرفت  
 با آنکه امر و حکم تصحیحش کرده اند و در روایت دیگر آمده که نکاح جدیدش رو کرد و نزدی گوید  
 اول جواد اسناد دست و لکن عمل برین روایت ثانی است زنی اسلام آورد و نکاح کرد و نخستین  
 او آمد و گفت من مسلمان شدم و این زن اسلام من است آنحضرت صلوات الله علیها از دست شوهر  
 بکشید بزوج اول داد همچو این جهان و اسماکم آنحضرت صلوات الله علیها را از بی عفتار تزویج کرد چون  
 در آمد و جابر خود بنهاد در پهلوش بیایست دید فرمود البسی نیا باش و الحقی یا هلاک و حکم داد  
 بر او ن مهر و در بیجا دلیل است بر او زن بعیب لکن در سندش مجبوری است عمر بن خطاب گفته هر که زنی  
 بزنی گرفت و بر وی درآمد و او را بر ساء یا مجذوم یا مجنون یا نیت از برای او صدق است بسبب  
 مسیس او و این صدق از کس بگیرد که او را بازی داده و در روایت دیگر زیاد کرده او بجهان  
 فرود جها یا کینا رفان صها فایها اللهم بما استحل من فرجها و در باره چنین حکم کرده که کس  
 هملتش دهند و این هر سو قون است بر فاروق رضی الله عنه و رجالش ثقات اند

## باب در بیان عشرت زنان

هر که زنی را در بر آوردی ملعون است و فرمود بنی بنی خدا بسوی مردی که مردی یا زنی را در بر آورد  
 و هر که ایمان وارد بخند او روز آخرت وی یا نماند همسایه نشود و او بپذیرد و صیت خیر و حق و نان  
 که آفریده شده اند از آنخوان پهلود عوج شی و حمله اعلاست اوست اگر روی که راستش سبک  
 بشکند و اگر گزاری همچنان کج کج مانده پس قبول کنید صیت خیر را در باره زنان و در روایت دیگر  
 آمده اگر خواسته که بوی متمتع شوی متمتع شو با وجود عوج و اگر روی که راست کند بشکند او را او شکستن  
 او طلاق دادن است جابر گوید و غزوه همراه آنحضرت صلوات الله علیها بودیم چون بمید آمدیم بخانه و این  
 خواستیم فرمود و زنگ کنید و شب هنگام بخانه و رسید تا زن ثرو لید و موشان که کشته و تعبیه استره  
 بکار برد و در روایت دیگر آمده چون یکے را از شما غلبت دراز کرد و باید که شب هنگام بر اهل خود



نذر آید و بدترین مردم نزد خدا و زقیامت مردیست که نزد زن خود پرسد و آن زن نهد او  
 برسد پسر را ز او رافاش کند تا او بین حیده گفته ای رسول خدا حق زن یکی از با چیت فرمود  
 بخور آن او را چون بخوری و بپوشان او را چون بپوشی و مزین بر روی وی نسبت بپوش کن او را  
 بدانسان او را مگر در خانه نبود میگفتند مرد چون زن خود را و قبل از طرقت و بر بیاید و دل داخل شود  
 یعنی کار چشم کرد و پس این آیه فرود آمد فسأوه کفر حوث لکم فأتوا حرثکم انی نشتتم یعنی هر کس که خواست  
 و هر وضع که بپندیشیدن را بیاید بعد از آنکه آمدن در موضع حرث و صام واحد باشد که با هر نتیجه از آنجا بیاید  
 و هر که خواهد که اهل خود را بیاید باید که بسم الله جنبا الشیطان و جنب الشیطان صامتاً بگوید اگر  
 میان هر دو ولدی مقدر است هرگز او را شیطان ضرر نرساند و هر مرد که زن را بسوی فرارش  
 خود طلبید و وی از کار آورد و نیامد و مرد شب در چشم گذرانید فرشتگان بران زن تا صاحب دم  
 لعنت می کنند و در لفظی آمده که خشکین میشود بر وی کسیکه در آسمان است یعنی او سجانه و قماری  
 و هر زن که پیونگند میسے خود بسوی دیگر و دیگرے را بدان امر فرماید و سوزن و خار در پوست  
 خاندان او دیگرے این کار خواهد وی ملعون است و فرمود خواستم که نمی کنم از تخمیه یعنی جماع  
 کردن با زن در حالت رضاع مگر دریم که روم و فارس همچنین می کنند و ضررے با ولاد ایشان بسیار  
 و فرمود عزل و اذغی است گویم و آن کشیدن مروست و ذکر خود در از فرج زن بعد از الجماع اندران  
 تا انزال خارج از فرج کند قروی گفت ای رسول خدا امر اوها هست که از ان عزل می کنم و حل اوها  
 تا خوش دام و همان می خواهیم که مردان می خواهند و یهودی گویند که عزل مؤدوه صغری است  
 ز سو دوروغ می گویند یهو و اگر خدا خواهد که بچه آفریند نمی توانی که آنرا بر دانی جا بر گفته عزل  
 می کردیم بر عهد نبوت و قرآن نازل می شد پس اگر چیزی سنه می شد می بود قرآن ما از ان سنه  
 می کرد و در لفظی آمده که رسید این معنی آنحضرت اسلام پس نمی کرد ما را و بود جناب نبوت که  
 طوائف می کرد بر زمانه او بیکر نسل

باب در بیان حدیثی که در کتب معتبره است

آنحضرت صلعم صغیر را آزاد کرد و همین عتیق را صدق او مقرر فرمود و مهر از واج مطرات دوازده  
 اوقیه و نصف بود و اوقیه چهل و در هم سنگ را گویند و دوازده نیم اوقیه را پانصد در هم باشد علی کف  
 چون فاطمه رضی الله عنها را تزویج کرد فرمود و او را چیزی بده وی گفت نزد من هیچ نیست فرمود نزد  
 شطریه تو کجا است بیست تقدیم چیزه از مهر بردخول استحب است و مردن که نکاح کرده شود مهر با عطا  
 بر و عدو پیش از عصمت نکاح آن چیز است و هر چه بعد از عصمت نکاح است آن کسی راست  
 که با او بخشیده شد و آحق چیزه که بر آن اگر ام مرد کند دختر و خواهر او است یعنی مکریم و اصهار  
 همین خسر و خسر پوره اند پس پس ابن مسعود را پرسیدند که مردی زنی گرفته است و مهر او را نام  
 نبرده و بروی داخل نشد و تا آنکه بمرد گفت زن را مهر زمان قوم او است بی کم و بیش مردی  
 عدت است و او را میراث باشد معقل بن سنان اشجی برخواست و گفت جناب رسالت صلعم  
 در باره بروج بنت و اشق که زنی از نابو و همچو حکم تو حکم فرموده ابن مسعود بغایت خوشنود شد و  
 گفت بعد از اسلام هیچ چیز آنقدر خوشنودت کردم چند آنکه باین موافقت قضای خود بقضا  
 نبوی و نشا و گردیدم آری سه فی جمله نسبتی بتو کاشی بود مرا بدلیل همین که قاضی گل شود است  
 هر که میرزن سویت یا ترواد وی آن زن را بر خود حلال ساخت و این موقوف است بر جای  
 و جای داشت آنحضرت صلعم نکاح زنی بر و نسل و تزویج کرد مردی را زنی بر خاتم حدیده  
 این حدیث که مهر کمتر از ده در هم نمی باشد موقوف است بر علی و در سندش مقال است و خبر  
 صدق آنست که آسان تر بود عمره و ختر خون چون بر آنحضرت داخل کرده شد تقو و نمودار و  
 صلعم فرمود لقد عذت بمعانده و اطلاق داد و اسامه را امر کرد که سه ثوب باو بد برود و زنی

له اوی متروک است اما ایش صحیح آمده

## باب در بیان ولیمه

جناب نبوت بر عبدالرحمن بن عوف آنحضرت دید پرسید این چیست گفت زنی کرده ام مردی

وانه خرم از در فرمود برکت دید ترا خدا ولیم کن اگر چه بیک گو سفند باشد و چون بدو شود  
 یکی از شما بسوی ولیمه بایر که بیاید و در روایتی آمده که چون دعوت کند یکی را از شما برود او  
 باید که قبول کند عرس باشد یا نحو آن و بدترین طعام طعام ولیمه است که آینه را از آن منع کنند  
 و آنکار نماینده را بسوی آن طلبند و هر که اجابت نکرد دعوت را وی حصیان کرد خدا و رسول را  
 غرض که نزد دعوت اجابت است اگر چه نام است نماز گزارد یا دعا کند و اگر مفسد است بخورد و در <sup>تلفظ</sup>  
 آمده اگر خواهد بخورد و اگر خواهد ترک دهد و ولیمه و زاول حق است در روز و در سنت و در روز جم  
 سمعه و هر که بشنود نود را بشنود و رسوا کند او را خداست تعالی در سندش خرب است اگر چه تائب  
 دارد و ولیمه تا سه روز غیر جائز نباشد زیرا که از باب ضیافت است و مدت ضیافت در احوال  
 دیگر همین سه روز است و الله اعلم و آنحضرت صلی الله علیه و آله بر بعضی زنان خود بدو روز و چهار روز  
 کرد میان خیر و بدینه سه شب بنا برینا بصفیه و بدو عورت شدند مسلمانان در ولیمه او نبود در آن  
 خیر و بدینه همین نام یکستون لطف فرمود و بر آن خرا و اقط و من انداخت و چون دو دایم فرا هم آید  
 در و از هر که نزدیک تر بود دعوتش می پذیرد و اگر کسی سابق کرده اجابت وی کند و سندش <sup>ضمیمه است</sup>  
 و فرمود بنی خودم تکیه زده و عمر بن ابی سلمه گفت ای کودک نام خدا بر او بدست راست بخور و از  
 پیش خود تناول کن و فرمود از جانب قصه بخورید و از وسط آن بخورید که برکت در وسط فرود می آید  
 و هر که حیب طعامی نکرد اگر خوش داشت بخورد و نگذاشت و فرمود بدست چپ بخورید که شیطان  
 همین شمال می خورد و در آشامیدن آب لضم آوردند نزد دوران ندم

## باب در بیان قسم یعنی نوبت زنان

قسم می کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله در میان زنان خود بجدول می گفت خدا و نما این قسم من است و آنچه  
 مالکش بستم پس طاقت مکن مرا در آنچه مالک آن هستی و من مالکش نیستم و این دلیل است بر آنکه  
 محبت و میل قلب با یکی از زنان مقدور نبوده است بلکه از جانب خداست و نیز درین قسم عدل و

تسویہ در جماع شرط نیست و هر که دوزن دارد و مائل است بسوی یکی از آنها بیاید روز قیامت نصف بدن او آماده خمیده و مساقط و مائل باشد و سجدش صحیح است مرا و میل و قسم انعام نه در محبت و آسفت است که چون بکرا بر شیب که در هفت شب نزد او بماند پتر قسم کند و اگر شیب را بزنی گیر و سه شب نزد او بماند با قسمت نماید و لهذا آنحضرت صلعم نزد ام سلمه سه شب بسر بردند و بر اهل خود و خواریه اگر خواسته نزد تو هفت شب بمانم و لکن نزد دیگر زنان خود هم هفت شب بگذرانم سوخته زین یوم نوبت خود بجای آن نشد پس آنحضرت صلعم و شب نزد او بسر برد و بعضی زنان را بر بعضی فضیلت و قسم نه نهادے بکثرت نزد ایشان و کم روزی بودے مگر آنکه بر همان ایشان گشته و از هر زن نزدیک شدی بغیر سیمین یعنی جماع تا آنکه بزنی میرسد که نزد او بودی پس نزدش شب بسر برد و در روایتی آمده بعد از گزاردن نماز عصر بر زنان و ذکر دوسے پتر از آنها نزد یک شدی و در مرض موت پرسیدی که فردا کجا باشتم را دے یوم عائشہی که از ولج مطهرات اذن دادند که هر کجا که خواب بماند پس بخانه عائشہ ماند و تر و سفر در میان زنان قصر انداختی مسم هر کدام که بر آمدے همان را همراه بروے قنود نزدیکی از شما زن خود را همچو زن بنده

## باب در بیان خلع

دن ثابت بن قیس آمد و گفت اسے رسول خدا تعالیٰ بنی کم بروے و خلق و دین و لکن تاخوش دارم کفر را در اسلام فرمود یا عجب اورا برے سے باز می گردانی گفت آرسے فرمود و اقبل الحبل یقنه و طلقها تطلیقہ رواه البخاری و در روایتی آمده که امر کرد او را بطلاق آن زن و عدت دے بک حیض گردانید و ثابت بروے که بود زنی گفت اگر خوف خدا نبودے نزد در آمدن دے بروے اوقف می کردم و این اول خلع بود در اسلام و ظاهر امر بطلاق سفید و خوب است اگر چه از براسے ارشاد گفته اند بدلیل قوله نساء لے اصساکت بهن و عن او منسج باحسان و لکن شاریت می کند بآنکه حاکم را امر بخلع میرسد

## کتاب در بیان طلاق

ابنص حلال نزد خدا طلاق است این عمر زن خود را طلاق داد و وی حاضر بود پدرش  
 عمر فاروق رضی اللہ عنہ آنحضرت را صلوات پر سید فرمود حکم کن اورا بر حسب گنہ اورا تا آنکہ  
 پاک گرد و از حیض با حیض آرد باز پاک شود پتر اگر خوابد نگاه دارد و اگر خوابد قبل از حیض طلاق  
 و بدین حدیثی است کہ او تعالی طلاق زمان را بدان امر کرده و در روایتی آمده بگو او را کہ برگردد  
 باز طلاق و بدو حالیکہ ظاہرست یا حامل و در لفظ دیگر آمده کہ محسوب شد این طلاق یک  
 طلاق و لکن حاسب تعیین نیست غالباً این حساب از این عمر باشد و آری نجاست کہ صحیحی ادائے  
 حدیث قائل مذکور و وقوع طلاق بدعی و کیے دیگر زن خود را از حیض طلاق دادہ بود این عمر را  
 گفت تو یک طلاق یاد و طلاق دادہ آنحضرت صلوات پر امر کرد کہ مرا حسب کتم و نگہ ہش اتم تا آنجا  
 کہ حیض دیگر سیار و یا تو اورا سے طلاق دادہ پس مرا خدا اورا بارہ طلاق زن خود عاصی شدہ  
 و در لفظ دیگر آمده کہ گفت ابن عمر و کرد آنحضرت صلوات پر آن زن را برین و آن طلقہ را چیز سے  
 ندید و فرمود کہ بعد از طلاق وہ یا نکاح یا رگویم و این صحیح است در عدم وقوع بدعی و اسد اعظم  
 ابن عباس گوید سے طلاق بر عمد نبوت و بعد از آن بگرد و دو سال از خلافت عمر یک طلاق بود یعنی  
 اگر در یک مجلس یک بار بلا فصل دادہ است عمر گفت مردم شتابی کردند در کاری کہ ایشان را در آن  
 مملکت بود پس ایضاً کہیم آتا بر ایشان و ہمضا کرد و محمود بن لبید گفتہ آنحضرت را خبر کرد کہ مردی زن  
 خود را سے طلاق دادہ است یعنی و یک بار پس شتابک برخواست و گفت بازی کرد و میشود کتاب  
 خدا و نسیان شما ہم تا آنکہ مردی گفت اگر نبرائے اورا یکشم او را کہ نام رکاتہ را طلاق داد و سید  
 فرمود و رجوع کن گفت سے طلاق دادہ ام فرمود و دستم برگرد و در لفظی آمده کہ سے طلاق داد و در یک  
 مجلس بران بنگین شد آنحضرت فرمود این یک طلاق است و در روایت دیگر آمده کہ ابو بکر سے ہم  
 زن خود را طلاق البتہ و او گفت نخواستم مگر یک طلاق آنحضرت زن را بر و سے باز گردانید

و آمده که سه چیز است که جد و بیزلی آن هر دو جد است نکاح و طلاق و حریت و در لفظی بجا است  
 حریت و طلاق آمده و در روایتی دیگر وارد شده که جائز نیست احب در طلاق و نکاح و عتاق بگو  
 اینها را گفت و احب شد و فرمود بنی شیبه تجاوز کرد خدا از امت من حدیث نفس اما و ام که بداند  
 عمل نکرده است و حکم نموده و نهاد ازین است خطا و تسبیح را و آنچه بران مستکبر شده است  
 و حرام ساختن زن بر خود چیزی نیست او تعالی فرموده لقد کان لکفر فی در سوال الله است  
 حسنة بلکه این تحریم همین است کفار و آن بد بد و خمر چون چون بر آن حضرت و دخل کرده شد  
 و آن حضرت با وی نزدیک گردید اعی ذبا لله صدک گفت فرمود لقد عدت بعظیم الحق  
 باهک، لاحق شو به کسان خود و این کنایه است از طلاق و فرمود نیست طلاق مگر بعد از کحاح  
 و عتق مگر بعد از ملک و در روایتی آمده نه نذر در غیر ملک و معتق در آن و نه طلاق در آن و قلم فرغ  
 از کس تا نم تا آنکه بیدار گردد و در غیر تا آنکه بالغ شود و دیوانه تا آنکه عاقل گردد و بهوش آید

## باب در بیان حریت

عمران بن حصین را از حال مردی که طلاق می دهد و بر میگردد و گواه نمی گیرد پرسید گفت بر  
 طلاق و بر حریت او گواه گیر این عمر چون زن خود را طلاق داد آن حضرت عمر را گفت هر که از

## باب در بیان ایثار و نظار و کفار و آن

ایثار کرد آن حضرت صلح از زنان خود و حلال را حرام ساخت و کفار را همین داد این عمر گوید موسی  
 بعد از بیعتی چاره توقفت کند و بی افتد طلاق تا آنکه طلاقش دهد سلیمان بن ایثار چند و در  
 کس از صحابه دریافت که ایشان مولی را واقف می کردند یعنی تا رجوع کند یا طلاق دهد و راه  
 ابن عباس گفته این ایثار در جاهلیت تا یک سال و دو سال می شد من تعالی ترقیت آن  
 بچاره فرمود اگر این مقدار کمتر باشد ایثار نبوی تا یک ماه و آن

مرفوع است و این نوع خوف و بیچاره حکایت است نه توحید مردی ظهار کرد و بزین خود و بر سر  
 بیفتاد نزد آنحضرت صلوات الله علیه و گفت قبل از تکفیر برو سے اتنا دم فرمود و زوش مرد و تا آنکه حکم خدا  
 بجا آرسے یعنی کفارہ دہے و در آنوقت گفتی و لا تعدا آمره سلمه بن صخر بن جوفت رسیدن  
 بزین در رمضان ظهار کرد شبے پیر سے از بدن آن زن نمایان شد بروی بیفتاد آنحضرت  
 فرمود و برده آزاد کن گفت جز گردان خود هیچ ندارم فرمود و دو ما دیاسے روزہ گیر گفت  
 نزد سیدم بانچه رسیدم مگر از زمین روزہ گرفتن فرمود شصت مسکین از نیلے از خرمای بخوران  
 این کفارہ ظهار است

## باب در بیان لعان

یکی آنحضرت صلوات الله علیه را گفت بفرما اگر کسی از باندن خود را بر فاحشه یا جریه کار کند اگر می گوید تکلم میکند  
 با من عظیم و اگر خاموش می ماند سکوت می کند بشل آن ع گویم تشکل و اگر گویم تشکل چه چیز  
 جواب نماور روز دیگر آمد و گفت آنچه از تو پرسیدم بیان بتلا کتتم پس آیات سورہ نور فرود آمد  
 و آن را بران مرد تلاوت کرد و وعظ و تذکیر نمود و خبر داد که عذاب دنیا ایون است از عذاب  
 آخرت وی گفت سو گند کسیکه ترا بحق فرستاد من بران زن دروغ بستہ ام آنحضرت صلوات الله  
 علیه طلب داشت و وعظ کرد و سے گفت قسم کسیکه ترا بحق بران گفت وی دروغ گو است تا چار شروع بر  
 کرد و وی چارگوا سے بنام خدا داد باز شروع نمود بزین و میان هر دو جدائی ساخت و در  
 روایت دیگر آمده که سلا عنین بی فرمود حساب شما هر دو بر خفا است و یکی از شما کاذب است  
 اکنون ترا سے بسوی آن زن نیست وی گفت مال من چه حال دارد فرمود اگر راست گفته بودی  
 پس آن مال در عرض استخلال فرج اوست و اگر بروی دروغ بستہ پس جمع مال از وی دور است  
 و فرمود بیپنید آن زن را اگر بچه سفید رنگ فرو بسته مویار پس آن شوی دست و اگر چشم سر رنگ  
 پیچیده سے کوتاه قدر پس آن کسی است که با وی بدنام شده مردی دیگر را امر کرد که نزد شما

خامس دست بردمین او بند که آن موجب است یعنی فراق زن را و جیب می کند و در قصه  
 سگتین برویت دیگر آمده که چون هر دو از تلامین فارغ شدند مرد گفت برو سید روع لبتم  
 رسول خدا اگر اکنون کارش اتم و سطلاق داد قبل از آنکه رسول خدا صلوات بر او بادان امر فرمایند  
 دیگر آمد و گفت زن من دست لیس کننده را در نمیکند فرمود بر کن او گفت می ترسم که جانم  
 در پی او رود فرمود مستمع شو بوی و در لفظ آمده که گفت صبر نمی توانم کرد از و سه فرمود نگاه  
 او را سه دو گونه ریخ و عذاب است جان بخون را به بلا می صحبت لیلی و فرقت لیلی و کس در  
 لغت یعنی سوزن و گاییدن هر دو آمده تا مرادش که ام یک ازین هر دو معنی است و ظاهر آن  
 که مراد اول باشد چه ابقا بر ثانی دور از شر اعلی اسلام و بدی شایع علیه السلام مینماید و چون  
 آیه یلغان فرود آمد فرمود هر زن که در آرد بر قوم کسی که از ایشان نیست وی از حرمت خدا در  
 چیزی نباشد و او قتالی در از نهارد بر پشت نه در آرد و هر مرد که ادکار کند فرزند خود را و وی می بیند  
 او یعنی می داند که فرزند او است در پرده شود و خدا از و در سو انماید او را بر سخلاتق در اولین  
 آخرین هم گفته هر که اقرار کرد بفرزند خود چشم زدن او را نفی می نماید یعنی انکارش بعد از  
 اقرار نمیدانست مردی گفت ای رسول خدا زن من کو کی سیاه زاییده است فرمود ترا شتر  
 گفت آرسه پرسید رنگهای آنها چیست گفت سرخ زگمانه فرمود دران میان آوردی یعنی  
 سیاه فامی هم هست گفت آری فرمود این از کجاست گفت شاید رنگی آذک کشیده باشد فرمود  
 پس شاید این پسر ترا هم رنگی کشیده باشد غرض که آن مرد تعریفی کرد و غمی گداز آن حضرت و او را درین  
 امر خصمت نفرمود

## باب در بیان عدت و سوگواری و استبراء و غیر آن

حبیبه اطمینان نشد بعد از وفات شوی خود بچند شب داد آن حضرت صلوات بر او بادان نکاح حوا  
 او را از آن داد و سه نکاح کرد و در لفظ آمده که بعد از چهل شب از وفات او خودش بزایید هر



گوید پاکلی نمی بینم در آنکه نکاح کند و در خون باشد جز آنکه زوجهش تربیت نکند تا آنکه پاک  
گردد و او امر بریره پس حیض مسند مطول دارد و مطلقه ثلثه را سکنه و نفقه نبود و اصحاب نکند زن  
بجسمیت زیاد برسد و در گریه شوهر که چهار ماه و ده روز سوگوار می نماید و چنانچه زنگین نپوشد  
نگویارد عصب یعنی بچوچ نری و سر نه نکشد و عطر نکند مگر چون از حیض پاک شود پارو از قسط  
یا اظفار اگر بکارد برود ضایقه نیست و در لفظ آمده که خضایکند و نشانه نکند آتم سله بعد از  
وفات زوج صبر در هر دو چشم کرده بود آنحضرت فرمود این صبر روی را می افزوند کنی آن را  
نگردد شب و در روز و در کنی و نشانه بوی خوش سخن و در بخار که این خضاب است گفت پس  
که نام نشانه کتف فرمود کنار و حتر زنی را شوهر مرده بود و پیش برده وی آنحضرت صلوات  
از سر کشیدن پرسید فرمودش خاک که جابر مطلقه شد خواست که میوه نخل خود بر مردی اورد  
از بگردن زجر کرد وی از آنحضرت صلوات پرسید فرمود بی خرمای خود را بر شاید صدقه دهی یا نه  
نیک بجای آن شوهر فریاد ختم مالک در استجوی بندگان خود بر آمده بود او را کشند فریاد آنحضرت  
را پرسید که بکسان خود برگردم که شوی من مسکنی در ملک گذار است است و نه که ام نفقه فرمود  
آری چون برگشت در صحن خانه میباید او از زن او و فرزند که بان در همان خانه که هست تا آنکه کتاب  
بهرت خود برسد و می بینان کرد سپس عثمان رضی الله عنه حکم نمود بدان یعنی در عهد خلافت خود  
فاطمه زنت قیس را شوهری که طلاق داده بود وی آنحضرت را گفت می ترسم که کس تا زمان  
برین و آید او را امر کرد پس که نقل مکان نمود قدرت ام ولد بعد از فوت سیدش چهار ماه و ده روز  
باشد و در سندش انقطاع است و اقراء نزل عایشه اظهار است و نزد دیگران حیض و طلاق  
و اده و طلاق باشد و عدتش و حیض بود و سنده ضعیف طلال نیست مردی را که ایمان از  
بخداورد و آخرت آنکه بنوشاند آب خود بچشت و بکرسه مراد و طی باذن بار و دست و حدیث  
دال است بر تحریم آن عمر فاروق در باره زن فقو و الزوج ترعین چهار سال و بعد آن حدیث  
چهار ماه و ده روز نشان داده و در فوج آمده که زن فقو در آن آن فقو دست تا آنکه بیان بیاید

سندش ضعیف است پس هر دو در خوردن احتیاج نبود و فرمود شیب نگزاید هیچ مردنزدن مگر  
 آیه ناکح باشد یعنی زوجه او یا ذمه محرم و تحکوت نکند هیچ کس با زن مگر آنکه با وی فری محرم بود و در باره  
 سبایای او طاس ارشاد کرده که حامل موطو نشود تا آنکه بار نهد و غیر حامل تا آنکه یک حیض  
 آرد و زنده از برای نفراش مست و عاهره حجبر یعنی حرمان یا رجیم و حدیث دلیل است بر ثبوت  
 نسب و ولد اکرام بفرانش

### باب در بیان رضاع

بکیدن یک دو بار حرام نمیکرد اندک آنحضرت فرمود نظر کنید کیستند برادران شما رضاعت نیست  
 مگر از گرسنگی گویم و این در فرود سالی باشد پیش از دو سال نزو اکثر دو و نیم سال نزد بعض  
 مردم سه ماه و دختر سهیل گفت اسے رسول خدا سالم غلام ابی حذیفه یا مادر خانه می ماند و مبلغ  
 ربالی رسید و فرمود او را شیر خود نوشان حرام گردے بر وی آنچه بر او را بی القعیس بعد از  
 نزول آیه حجاب بر عائشه در آمدن خواست وی نکار کرد و آنحضرت ذکر نمود فرمود او را بی  
 خود اولی بدن بده که عم هست یعنی از رضاعت در کتاب عزیز اول عین رضاعت معلوم  
 بیخبر من فرود آمده بود پسر نجس معلومات نسوخ شد آنحضرت صلوات کرد و این آیه در قرآن  
 خوانده میشد خواستند که آنحضرت صلوات دختر خود را بزنی گیر و فرمود وی مرا حلال نیست دختر خود  
 رضاعتی نیست و حرام می شود از رضاعت آنچه در این است فرمود حرام نمی سازد از رضاع  
 بیخبرم مگر آنچه بشکافد و دایه های کودک را و پیش از نظام باشد ابن عباس گفته نیست رضاع  
 مگر در دو سال و این موقوف است و در مرفوع آمده رضاع نیست مگر آنچه استخوان را تو انا سخت  
 کند گوشت بر وی اند عقبن حارث امی بنی بنت ابی اباب راتر ج کرده بود زنی آمد گفت  
 من شما رو و را شیر نوشانیده ام دی از آنحضرت صلوات پرسید فرمود کیف و قد قیل بین عقبه  
 او را بعد کرد و وی شوی دیگر گرفت در اینجا دلیل است بر قبول شهادت واحد رضاع و در جواب علی

بران و آواستریضاع از آن آتی نمی فرموده و این مرسل است

باب بیان نفقات

همند زنگه ابی سفیان گفت ای رسول خدا! بوسفیان مروی بخیل است آنقدرم از نفقه نمی دهد که مرا و فرزندان مرا بسند شو و مگر آنچه از مال او بی دستن دس بگیرم و دستام بر من درین کار گناهی هست فرمود از مال او آنچه ترا و اولاد ترا کفایت کند بمرو و بگیر طارق محاربی بحدینه آمد و یک آنحضرت صلعم بالاسی نسیرست و میفرمایند معطلی علیاست و بدایت کن بیعالم و در و پر و خواهر و برادر خود تمام مالک اذ ناک و فائده این ترتیب ظاهرست ملوک را همین طعام و کسوت اوست و زیاده از طاقت وی کار بگیر و در حق بن آنست که چون بخورد او را بخوراند و چون بپوشد او را بپوشاند و این حدیث بیشتر در باب حضرت زینان گذشته است و در حدیث طویل حج آمده زینان از شامان و جامه است بمرو و قدر را این قدر بزه بس باشد که هر که اقامت می دهد وی را ضایع گرداند و در لفظ دیگر آمده که حبس کند قوت را از ملوک و حاکمی را که شوی از مرده است نفقه می ست او بیعالم یا بتر از بیعالم است و ابتدا به کسی کند که عیال داری او می کند زن یا گوید که بخوران مرا یا بگذار تعید بن سبب گفته هر که نفقه نکند بر زن میان او و زن وی جهانی می باید کرد و گفته که سنت است و با امر صلح عمر فاروق با مکر امی بنیاد در باره مروان عاصب از زنان کتابت کرد که آنها را از خانه نکند بر آنکه نفقه دهند یا طلاق اگر طلاق دهند نفقه زینان حبس می فرستند و شدت سن است و در حدیث آمده که گفت ای رسول خدا! نزد من و بیاری هست فرمود در جهان خود که قدر کن گفت و بیاری دیگر هست فرمود بر سر زینان حرف کن گفت و بیاری دیگر هست فرمود بر این خود خیر چه نماند بیاری دیگر هست فرمود بر خاوم خود حرف کن یعنی بر مرکب گفت و بیاری دیگر هست فرمود انت احکم و انظمی تقدیم و در حدیث آمده که ما و بین حیده گفته است رسول خدا! یکی باکم فرمود ما در تو گفتیم باز فرمود جهان ما در تو گفتیم باز فرمود و در حدیث آمده که گفتیم باز فرمود و در حدیث آمده که گفتیم باز فرمود

و این ترتیب حاتم مادہ شریع است در بارہ تعلقات ذریعی تقریبی

## باب در بیان حضانت

زنی آمد و گفت اسے رسول خدا این پسر من است شکم من او را آورد بود پستان من او را  
 شک و کنار من اورا اجامی مانند دیریش مر اطلاق داده است آدمی خواہد کہ از من دور  
 فرمود تو حتمی با و مادام کہ نکاح نکنی زنی دیگر گفت زوج من ہی خواہد کہ پسر مرا برود حالانکہ  
 دست مرفوع داده است و از چاہ ابی عتبہ آہم نوشتانیدہ و شوہر وی نیز آمد آنحضرت فرمود  
 اسے غلام این پدرت و این مادر تو دست ہر کدام کہ خواہی بگیرد دست و دست مادر گرفت  
 اورا بر واقع بن سنان اسلام آورد و زنی از مسلمان شدن انکار کرد و آنحضرت صلوات اللہ علیہ  
 یک طرف و پدر را یک طرف و سہمی را میان ہر دو نشانیدہی میل بسوی ماور کرد و فرمود  
 اللہ صمد اہدہ پس ماثل بسوی پدر شد پدر اورا گرفت درین حدیث دلیل است بر ثبوت حق  
 حضانت از براسے ہم کافر چہ اگر اورا حق شوہر سے صہبی امیان ہر دو نشانیدہی و تیزو کسل  
 برانکہ صہبی تلخ بخیر ابویں دست دروین و دختر مزہ را خالہ سپرد و فرمود خالہ بچاسے مادر دست خود  
 روایتے باین لفظ است کہ دختر نر و خالہ خود ماند کہ خالہ والدہ است خادم کیے چون طعام آرد  
 اگر اورا بخود نشانند ہاری یک رو لقمہ اشس بدہد و عذوب شد زنی در بارہ گریہ کہ آن را بند  
 کرد بود تا آنکہ ببرد و بدوزخ شد نہ خویش و را جو انید و زوشانید و نہ را کرد کہ خویشتن  
 از خشاش یعنی ہوا در زمین بخورد

## کتاب بیان جنایات

فرمود حلال نیست خون مرد مسلمان کہ گواہی در ہر بلا کہ الا اللہ وانی رسول اللہ گریہ کیے  
 از خصیلت کیے شریانی دوم جان عوض جان سوم تارک دین و مفارقت جماعت مسلمین

گویم و این نمی باشد مگر بگفته یعنی و ابتداء در لفظ دیگر آمده کی زانی محسن که سنگ زده است  
 قدم مردی که مسلمانی را عمدتاً بکشود در قصاص سے کشته نشود و حتم مرد سے کہ بدر رو و از اسلام  
 و جنگ کند یا خدا و رسول پس کشته شود یا مصلوب گردد یا نفی کرده شود از زمین و اول حکم که  
 میان مردم روز قیامت کنند خونهاست و هر که بدو خود را بکشد وی را بکشد و هر که بکشد او  
 قطع کند عضویش بجز دست و پا که او را خصم سازد و میرا خصمی نمایند و کشته نشود پد عرض پس دست  
 مضطرب است ابو جحیفه رضی ما کریم الله و جبرگفت نزد شما چیزی سے از وحی غیر قرآن هست نزد  
 لاوالدی فلق السجدة و بها النعمة الا فم يعطيه الله تعالى رجلا في القرآن مانی  
 هذه الصیفة وی گفت درین صحیفه چیست فرمود درین صحیفه حکم دیت و سبائی است  
 و آنکه مسلمانی عوض کافری کشته نشود و در لفظی آمده که خونهای مؤمنان برابر است یعنی در قصاص و دیت  
 و کسی می کند بزدلی ایشان ادنی مؤمن و ایشان دست یکدیگر اندر غیر خود و کشته نمیشود مؤمن  
 عوض کار فرزند و عهد در عهد خود و دختر سے یا یافتند که سرش را میان و و سنگ کوفت اند او را  
 پس سیدند که این کار بتو که کرد فلان و فلان تا آنکه ذکر کیے میود سے کرد و اشارت کرد  
 که آرسے او را گرفتار آوردند و سے اقرار کرد و فرمود سرش را میان هر دو سنگ بکوبند یعنی  
 جزاء سیدئته سیدئته مثلها و لکن آخر اقصرتل بر شمشیر بود و لا غیر کیے غلام مردم که گوش  
 غلام مردم تو نگر برید و بود و آنها نزد آنحضرت آمدند از دیت هیچ نمایند و این دلیل است بر آنکه  
 بر عاقلان فرستاد و سبب واجب نیست مرد سے دیگر کیے را از او خسته کرد وی نزد آنحضرت آمد و گفت  
 مرا قصاص گیر فرمود تا آنکه تندرست شوی باز آمد و گفت اقد فی پس قصاص گرفت از تو  
 باز آمد و گفت سنگ شدم فرمود ترا نمی کردم مگر زانسانی کردی پس دور انداخت او تعالی تل  
 و باطل شد لنگی تو بعد نهی فرمود از قصاص زخم تا آنکه به شود صاحب او و این منزل  
 و وزن از قبیلک نهیل با هم مقاد کردند کیے سنگے بر و گیر سے انداخت وی و آنچه در شکم او بود  
 کشته شد خصوصت نزد جناب نبوت آمد فرمود که دیت بچ عتره محمد با یک ولید است و دیت بر

بر عاقلہ او نہاد و اولاد او را و کسانی را کہ با آنها بود و در ایش آن زن گروانید درین میان حل  
 بن نابغہ نہدی گفت اسے رسول خدا کیف یغرم من کالاش ب ولا اکل ولا نطق ولا  
 استکل فمثل ذلک یعطل یعنی دیت طفل کہ نہ خورد و نہ آشا میدہ و در حرمت رانہ و نہ آشا  
 کرد یعنی چه بلکہ بچو این جان رایگان باشد آنحضرت فرمود انما هذا من اخوان الکفا  
 یعنی این کس از برادران کا بنان ست و این بنا بر صحیح بند سے او ارشا کرو و در کفر و دیگر چنین  
 آمدہ کہ عمر فاروق پرسید کہ کسے بہت کہ قضا را آنحضرت صلعم را در بارہ چنین حاضر شد و پاسد  
 حل بن نابغہ برخاست و گفت من بوم در میان آن دو زن کہ سیکے و گیرے را بز و صحیح و غیر  
 عرواس بن مالک و ندان چنین دختر کیے از انصار شکست عفو خواستند انصار اہکار نمودند  
 ارش عرض کردند نیز بر قند نزد آنحضرت صلعم آمدند و قصاص من استند امر بقصاص فرمود  
 انس بن زہر گفت ای رسول خدا اگر تیریہ بیج شکستہ شود سو گند بکسیکہ تمام حق فرستاد و ندان  
 شکستہ نشود فرمود اسے انس کتاب خدا میں قصاص ست درین میان قوم رضا بقواد آنحضرت  
 فرمود ان من عبدا لله من لواقم علی الله کلابہ ویربقتول و رعیا یا مرعی بجز با سوط یا عصا  
 عقل خطاست و در قتل عمد قود باشد و بیکے حائل شود میان این قوم و لعنت خداست  
 و اگر مرد سے مرد سے و گیرانگا ہداشت و گرفت و دیگر سے آزاد کشتہ قاتل کشتہ شود و  
 مسک بچوس گرو و آنحضرت صلعم کیے سلمان را در قصاص معاہدہ قتل کرد و گفت من ولی ترم  
 یوفاز و نہ او و حدیث مرسل ست و انسا و جملش واسپہ کو و کی بفریب کشتہ شد عمر بن خطاب گفت  
 اگر شریک می شد نماہل صفا در وی ہمراہ عوض او می کشتہ و این مذہب و سیت رضے اند  
 و بعض سلف موافق او نید و درین حکم و این موقوف در بخاری ست و در مرفوع آمدہ کہ یکے کشتہ  
 اورا قتیلے بعد ازین مقالہ من پس کسان او میان دو اختیار اند دیت گیرنیا کبشتہ۔

## باب در بیان دیات

آنحضرت صلعم کتابے بسوی اہل یمین نوشتہ در وی این ست کہ ہر کہ موئی را بی جنایت کشتہ

ویده و دانسته وی تو دست یعنی کشته شود مگر آنکه اولیا مقتول رحمتا و بعد یعنی بریت یا بختی و  
 کشتن نفس دیت صد شتر باشد و در یعنی اگر از پنج بریده شود تمام دیت مذکور است همچنین در  
 زبان و در هر دو لب و در ذکر و در هر دو خایه و در شکستن پشت و در هر دو چشم و در یک  
 پاسه نیمه دیت و در مامومه که پوست مغز رسد ثلث دیت و در جائفه که درون شکم رسد  
 ثلث دیت و در شعله که استخوان را بیجا کند یا نژده اهل و در هر اصبع از اصابع دست و پاسه  
 ده شتر و در دندان پنج شتر و در ضربه که سفیدی استخوان ظاهر کند پنج اهل است و در  
 مقتول می شود عوض زن و برای اهل طلاق و دیار است و این حدیث مرسل است و دیت  
 خطا بطور اخصاس باشد یعنی بست حقه بست بدمه و بست بنت مخاض و بست بنت بون  
 و بست ابن لبون و در لفظ بست ابن مخاض بدل ابن لبون آمده اما اسناد اول تو  
 و قفش اصح است از رفع و در روایت دیگر سے جمعه و سی حقه و چهل خلفه که اولادش  
 در بطون آنها باشد و او شده و چهارترین کان بر خدا سه کس اندکی کشته  
 کس در حرم دوم قاتل غیر قاتل خود سوم قاتل بنا بر چهل جا بلیت یعنی بطور ثار طلب  
 مکافات و خطا مشبه است که به تا نریا تا یچو بدستی بود و شش صد شتر است از آنکه  
 چهل حامل باشند و مختصرا بهام برابرند در دیت و در روایتی آمده همه انگشتان کیاستند  
 در آن همچنین برابرند و اندانند دیت و دندان پیشین و کمر سے همه کیاستند و در لفظ  
 آمده که اصابع هر دو دست و هر دو پا برابرند هر اصبع را ده شتر دیت است و هر که بطیب  
 شد بتکلف و معروف نیست بطلب و از وی نقصان جاسم یا مادون آن شده و  
 ضامن باشد یعنی بریت آن جنایت و در سالش اقوی است از وصلی و در مواضع  
 پنج شتر است و همه انگشتان برابرند و ده از شتر دیت هر انگشت باشد عقل  
 نصف عقل مسلمانان است و در لفظ دیگر دیت معا بد نصف دیت حر آمده و عقل زن  
 مثل عقل رجل است تا آنکه ثلث دیت خود برسد و عقل شبهه مغایر است مثل عقل عمده

صاحبش کشته نشود و این چنان باشد که شیطان بجد و میان مردم خونریزی میا شود و بغیر حد او  
 و بغیر حل سلاح فرود سے در عهد نبوت مردی دیگر را بکشت آنحضرت صلعم بروی دیت و در  
 هزار در هم بنام و آفرینش با پسر خود پیش جناب نبوت آمد پر سید این کیست گفت پسر من است  
 گواہ شو فرمود آگاہ باش که دوسے جنایت نمی کند بر تو و نه تو جنایت نمی کنی بروی **س**  
 گنہ بود مردی ستگار را بچه تا طان زن و طفل بیچاره را بجا و این موافق قرآن است  
 لا تزر وازها الذم و زما اخری

### باب در بیان دعوی خون و قسا

عبدالله بن سهل و محیصه بن مسعود بنا بر جده که با ایشان رسیده بود بخیر رفتند محیصه آمد و گفت  
 که این سهل را کشته در چشمه انداخته آمد نزد یهود آمد و گفت و الله شما او را کشته اید آنرا انکار کردند  
 و گفتند و الله ما او را کشته ایم محیصه با برادر خود جوید و عبد الرحمن بن سهل نزد رسول خدا صلعم آمد و  
 خواست که سخن کند آنحضرت فرمود کبر کبر یعنی کلان سال را در سخن مقدم کن پس او در  
 سخن کرد و باز محیصه آنحضرت فرمود یهود دیت صاحب شما و بند یا جنگ بر خیزند و درین باب  
 خطبای آنها نوشت یهود نوشته اند که و الله ما او را کشته ایم امین هر سه را فرمود شما سوگند بخورید  
 و سخن خون صاحب خودی شوید گفتند نه فرمود پس یهود حلف کردند گفتند آنها مسلمان شدند  
 آنحضرت صلعم دیت از نزد خود داد و صد ناقه فرستاد سهل گوید فلقد را کضتی جنیها  
 حواء یعنی ناقه سرخی از انجم المثلث و در این حدیث متفق علیه است و با جمله آنحضرت صلعم  
 ما برهان قاطعه جانیست مقرر است و میان انصاریان در باره قتل که دعویش بر یهود سکند  
 حکم فرمود و آن پنجاه سوگند است که از اهل محله بتانند پس اگر حلف کردند بری شدند ورنه **س**

### باب در بیان قتال اهل یمنی



آنحضرت صلعم فرمود هر که بداشت بر اسلح وی اگرانست و تبر که برون شد از فرمانبر  
و جدا شد از جماعت و مرد پس مردنش مردن جاهلیت است و فرمود بکشند عمار بن یاسر را که در جنگ  
و وی همراه مرتضی بود در عرب معاویه و لکن ابن ابی بانهی را از اسلام برون نمی برد بلکه و  
خاطمی عاصی و طامعی است و آئین جنگ خالی از شائبه عصیبت و بیعت جاهلیت نبود مگر با پیغمبر  
کبف لسان از صحابه کرام و اهل سنت اجماع کرده اند بر منع طعن بر احدی از صحابه و احدی از ائمه  
و فرمودی دانی ای بن ام عبدمنیت حکم خدا و باره کسیکه باخی شد ازین امت و گفت  
خدا و رسول دانا ترند فرمود کار زخمی ایشان تمام نکند و اسیر را نکشند و باره را نه طلبند و بی  
تخش نمایند و صحیح وقت اوست بر علی و وی رضی الله عنه اصل است در احکام این باب  
و برویست اعتماد در مسائل نبی و کار روانی آن و مرفوع درین باب اقل قابل نیست  
بلکه خود موجودیست آنحضرت فرمود صلعم هر که بیاید شمارا و کاشما فرام است و می خواهد که جماعت  
شمارا پرانگند کند او را بکشید

## باب در بیان کشتن جانی و مرتد

هر که کشته شد نزد مال خود یعنی بنا بر حفظ آن پس وی شهید است یعنی بن اسیر با مردی جنگید  
یک دست و گیره بگیرد وی دست خود از دستش بر کشید و ندان پیشین او بیضا و صورت  
پیش آنحضرت آمد فرمود یکس از شما دست بر او زد و چو شتر زنی گزد بر او که تراویت نیست  
حدیث دلیل است بر آنکه جنایتی که بر محبتی علیه سبب او واقع شود او را براس دفع ضرر بود است  
و این قصاص نباشد و فرمود اگر نیکو مردی بر تو بغیر اذن و تو آن را سنگریزه زنی او چشم  
او را کور کنی بر تو گناه نیست و این متفق علیه است و در لفظ آمده که نیست ویت و نه قصاص  
و این نزد ائمه حدیث بر ظاهر خود است و تاویل آن فرج نکند سب باشد و الله اعلم و حکم کرد  
آنحضرت صلعم آنکه حفظ حائط در روز بر اهل طاعت است حفظ است سبیه درین باب ماشیه و ضمانت



از سلیمان و سید زید رسول خدا آمد و فریاد برآورد که من زنا کرده ام آنحضرت از دوسه  
 رو بگردانید آن مرد رو برآورد و گفت من زنا کرده ام با ناعراض فرمود و تا آنکه بکر آید کرد  
 چار بار چون دید که چار بار بر جان خود گواهی داده است او را بخواند و فرمود ترا جنون است  
 گفت نه فرمود نکاح کرده و محسن شده گفت آری فرمود و برید او را و سنگسارش کنید  
 و این کمر اقرار از طرف زانی بطور خود بودند بطلب آنحضرت پس حجت نبود بلکه اقرار یک بار  
 کافی شود و همچنین ماعز بن مالک را فرمود نباید بوسه گرفته یا بدست یا چشم و ابرو اشاره  
 نموده یا نگاه کرده گفت نه فرمود جماع کرده او را گفت آری پس امر فرمود برجم و آنچه همین یک  
 اقرار است پس عمر فاروق رضی الله عنه و خطیب خود گفت که او تعالی رسول خدا را بحق فرستاد  
 و بروی کتاب فرود آورد و در آن آیه رحیم بود آن اخوانیم و یاد گرفتیم و فهمیدیم و رحیم فرمود  
 آنحضرت صلوات رحیم مابعد از وی علیه الصلوة والسلام و می ترسم که اگر دراز شود مردم از زمان  
 قائلی گوید که ما رحیم در کتاب خداییم و گمراه شوند بترک فریضه خدا و بی شک رحیم ثابت و حق است  
 در کتاب خدا بر زانی بعد از احسان از مردان و زنان نزدیک یا مینه یا وجود خلیل یا اعتراف  
 متفق علیه و اگر ظالم شود که واه یکی زنا کرده است پس احدند و سرزنش نکند باز اگر زنا کند  
 همان حد زند و ملامت نفرماید باز اگر زانی شود کت سوم وی را بفرود شد اگر چه بر بنی از سوسه  
 باشد و در الفاظ سلم و فرمود بر پاسا پرد و در مالیک خود زنی از جمیع که بار و از زنا  
 پیش رسول خدا آمد و گفت من سیدم حد را بر پا کن حد زین آنحضرت ولی او اطلبید و فرمود  
 با و سه احسان کن چون بارند ز زمین بیار و سه همچنان کرد حکم برجم او داد وی چار بار  
 خود بر خود بست و سنگسار کرده شد آنحضرت صلوات بر وی نماز گزارده گفت تو بروی نماز بر بنی  
 دوسه زنا کرده بود فرمود و سه چنان توبه کرده است که اگر میان هفتاد کس از اهل مینه  
 تست کنند همه را بگنجد آیا ایستفته فاضل تر سه از آنکه جان خود را در راه خدا باختد رواه سلم  
 پنجیدیم جسم کرد مردی را از سلم و مردی از یهود زنی را که همین نامه است و قصه رحیم در زین

در صحیحین آمده سعید بن سعد گوید در خانه‌های ما مردکی نام توان بود با داسی از راهان خانان پدید  
 کرد با حضرت صلواتی که کردند فرمودند حدیث بزنند گفتند ضعیف تر از آنست که حد زده شود و فرمود  
 شانه کلان که در وی صد شاخ باشد بگیرد و یک بار بزنند همچنین کردند حسنا و این حدیث  
 حسن است اگر چه در وصل و ارسال اشک خدای کرده اند و فرمودند هر که رایا بید که کار قوم لوطی کند  
 فاعل و مفعول به هر دو را کشید به هر رایا بید که بر همه بنیاد او را قتل رسانید و هم آن همه را کشید  
 این عمر گوید هم آن حضرت حد زود بر کرد و هم ایوب کرد و هر قفسش خلافت است و امانت کرد  
 غمناک را از مردان و مرداران را از زمان و فرمودند بکشید ایشان را از خانه‌های خود و دور کنید  
 حد و در آنجا بسو و در کردن یا بید و سست و ضعیف است و در ردی و آتی و بگنجد این امره و بگنجد  
 حد و در آن مسلمانان تا بتوانند و این نیز ضعیف است و نقطه علی و تقوی است که در آنند و در  
 را بشباعت و در فرج است که بر همه بنیاد این نجاسته که او تعالی ازان نبی فرموده و کسی فرود آ  
 بگنجد باید که پشت آن را پیشین خدا و باید که تو بکشید بسوی خدا چه هر که با گناه خود را بگنجد  
 بر وی اقامت کتاب خدا کتیم اللهم استر عیبتنا و امن روحنا تا اناک علی ما تشاء فذلک

### باب در بیان حد قذف

و میکند حد حائشه رضی الله عنهما فرود آمد آن حضرت صلواتی بر سر ستا و خطبه خواند و ذکرش نمود و قرآن  
 خواند چون فرود آمد و مرد و یک زن حکم کرد پس ایشان را رسدند و در آن اول لعان که در اسلام بود  
 آنست که شریک بن محارب البلال بن امیه قذفت کرد بزنان خود آن حضرت صلواتی فرمود گواه بیاید  
 یا حد را بر پشت خود پذیرد یا بن عامر بن ربیع گوید ابو بکر و عمر و عثمان و من بعد ایشان را در تمام  
 ندیم که ملوکی را در قذف بزنند مگر چهل تا از یازدهین حد نیست و هر که قذف کند ملوک  
 خود را روز قیامت بر او سه صد زندگرم محکومینان باشد که وی گفته است

### باب در بیان حد سرفقه

دست زد و بزرگ در چهارم دینار یا زیاد و لفظه بخاری آنست که بریده میشود و در بیع دینار فصاحتاً  
 و زود احدی این لفظ است بریده در بیع دینار و بریده و کمتر از آن و بریده آنحضرت صلعم در سیره  
 که بای آن سه دریم بود و آن بیع دینار است و فرمود لعنت کند خدا ساقی را که در بیع دینار  
 بریده می شود دست او می زد و درین را و قطع می کرد و با او و مرا و مقدار سه دریم است در شرف  
 و آسان بن زید را گفت شفاست می کنی در جدی از حد و خدا برخواست و خطبه خواند و گفت ای سه  
 مردم با کثرت که کسانیکه پیش از شما بودند مگر بسبب آنکه چون شریفی در آنها زدوی می کرد و او را میگذارد  
 چون ضعیفی می زد و بر روی حد بر پامی نمود و ترقی بود و در خر و م متاع مردم بجاریت میگرفت  
 و انکار می نمود آنحضرت صلعم بقطع بیاد فرمود و گفت نیست بر خائن و نه بر نمازنگر و نه بر خنکس قطع  
 زد و بریده بر دست و نه در پیه فرما زدوی را که مقرر بود بر زدوی پیش آنحضرت صلعم آه و نه زود او  
 متاع نبود و بودگان نسیبم که زودیده باشی گفت آری زودیده ام بر روی همان سخن را و بار بار با  
 اعاده فرمودی هر بار اقرار می کردی بقره ناچار آمد کردی پس دست او بریده نمود و آورد آن سه  
 آدمیش خواه از دنیا تو بکن بسوسه او می گفت استغفر الله و افریب الیه فرمود اللهم تب  
 علیه سه بار و در روایتی آمده که بریده او را و بریده دست او و داغ و هید آن را و در فرمود  
 تاوان نزد سارق را بعد از اقامت حد بر او سوزند و قطع و قیل منکر آنحضرت صلعم را از سیوه  
 او نکشت بر خشت پر سید نکشت بر کرسیه آن را بن نوید از حد حشدان و کبک تا ز کفوت بر و سه  
 هیچ نیست و هر که بپیرایه از آن بیرون آمد بر دست تاوان و عقوبت است یعنی قیمت آن و اگر  
 بعد از جدی دادن ضمن بر بر و دشمنی بر رسید بر سو بریدن دست است نیک چپا و همفوان  
 بن اسیه زودیده بود چون آنحضرت صلعم از قطع بیاد کرد و صفوان شفا عمت کرد و گفت عذر کرد  
 فرمود چو ایشان را درون من عفو نمودم تا وقت و پیرا آه روزی زود یکشنبه نشد و زود دست  
 زد و دست او برید چنانچه سنفش بر نه بار دیگر آمد و فرمود بخشید جان کفایت و جان کردند با  
 سوز آورد و مستند با نه جان فرمود و جان کردید کرت چهارم و نومت پنجم آه روزی فرمود قتل کشید

چنانچه قتل کردند شامی گفته قتل در بار پنجم منسوخ است

## باب در بیان حد شارب بیان مسک

مردی شرب بخوار را نزد آنحضرت آوردند و شامی خرقه قریب چهل بار بزد و ابو بکر نیز چنان کرد چون عمر خلیفه شد از مردم شوره جست عبدالرحمن بن عوف گفت سبکترین حد و دستاوردن آنست پس عمر همان مقدار امر کرد علی مرتضی گفته تا زیاده نزد آنحضرت صلوات علی بار و ابو بکر چهل بار و عمر هشتاد بار و هر هفتست و این احب است بسوی من مردی شهادت داد بر کسی که وی او را دید که قی می کند خمر را عثمان گفت وی قی نکند تا آنکه شراب خود تمام کرد که فرمود در باره شارب خمر که تا زیاده نرنید او را چون باز نوشد باز علقه کنید چون بار سوم نوشد باز تا زیاده نرنید چون بار چهارم خورد گرفتش بزنید و ذکر کرد ترمذی سے آنچه دال است بر نسیج قتل در کرت چهارم و ابو داود و انصاری کا از زهری روایت نموده و فرمود چون سبکی از شما کسی را بزند باید که از روی او پیر بزند و قائم کرده نشود و در ساجد آنس گوید فرود آمد تخم خمر نیست در زمین شرب مگر از تر خمر گفت خمر از پنج چیز است انگور و تمر و عسل و گندم و جو و خمر است که عقل را بپوشد زیاده بیعت اگر نیست این نیست که ترا بدمی زو سوسه عقل خیر دارد و آنحضرت صلوات گفته هر سکر خمر است و هر سکر حرام و هر چه بسیار نوشد آرد اندکش حرام است و ساخته می شد زمین از براسه آنحضرت صلوات در شک پس امر زو فرود او پس فردای آشامید و شب سوم خودش می نوشید و دیگران را می نوشانید و آنچه می افزود آن را بر زمین می ریخت ع و الارض من کاس الکواحد نصیب و فرمود نهادند است خدا شفای شما در آنچه بر شما حرام ساخته است طارق بن سوید گفت خمر براسه و او ایازم فرود آن دو نیست و لکن در است

## باب در بیان تعزیر و حکم صائل

آنحضرت فرمودند که ای نذیر بسیار بپوشه و طم و کرم و جدی از حد و خدا و اتقا که کنید وی البیئات را بفرستید  
 آنها مگر حد و دست مرتضی گوید بر پانجم بر جدی حد سے پس بیرون در نفس خود چیز سے از ان بیان  
 مگر شارب نمک اگر اتفاقاً میر و وقتش بر هم و هر که مقول شد در مال خود و سے شمشید است و فرمود  
 با شمشید فتنه پس باش در ان بسند و خدا گشته شده و با شمش کشنده در وی دلیل است بر حرکت  
 مقالم و حد و جوب مد غن از نفس و مال نزل و فقر و تغذیر است از نخل انم این گویم این  
 زمان حق است با تمثال این فرمود و اگر مطلع شد کی در خانه تو و تو را در از ان نداد و پس  
 شکر یزد زوی او را بر تو گناست نیست و در روایت دیگر آمده که نیست ویت و نه قصاص تا آنکه  
 بر او جانظر موی در آمد و تیا پیش ساخت آنحضرت صلعم بر اهل سوال حکم بفظ آن در روز  
 بر اهل مایشی بفظ آن در شب حکم فرمود

## کتاب در بیان جهاد

آمده و غیر آنکه در حدیث در بیان نفس خود را و سے بر شیعیه از نفاق بیرون فرمود جهاد کنید  
 مشرکان را بمال و جان و تر یا تنها سے خود خالتی رسید که بر نژان جهاد است فرمود آرسے  
 ماوی هست که در ان قتال نیست و ان حج و عمره است موی آمده و ستوری خواست و جهاد  
 فرمود ما در و پر تو زنده اند گفت آرسے فرمود درین هر دو جهاد کن یعنی در خدمت ایشان کوشش  
 سی آرسے است آمده برگرد و اذن خواه از آنها اگر اذن دهند تا آنها و نه نیکی کن با آنها و فرمود  
 سن بیزار هم از بیزاران که می مانند میان مشرکان و راجع ارسال او است و فرمود نیست هجرت بفرست  
 هیچ که یعنی بسوی مدینه و لکن جهاد و بیت است و فرمود سر که قتال کند تا کل خدا بلند و این  
 قتال در راه خدا باشد و آمده که مستطیع نباشد و هجرت با کسی که قتال کرده شود دشمن ترا و هجرت  
 بیروت هجرت و بقا و تا یوم القیامه و لکن دال نیست بر وجوب و ضرورت است که هجر با من باشد و نه  
 بار و و چو چار و و چپ کند آنحضرت صلعم بر هجرت از اهل نفاق است

متعلقین ایشان را کشت و فرزندان را بند کرد و این دلیل است بر جواز استرقاق عرب و یهود چون  
 امیر می کردست را بر لشکری یا فوجی وصیت می کرد خاص از اتقوی خدا و با مسلمانان که همراه او نیند  
 بخیر و می گفت خدا کند تمام خدا و راه خدا یکیشد کسی را که کرده است با خدا و خیانت نکند و می شنکند  
 نماید و مثل تکفید و طفل را نشاید چون دشمن خود را از شر جان نهائی میسوی میسوی از سده  
 خصمال دعوت شاه خصلت را که میبرد قبولی آن از زمانه و از زمان ایشان و بخوان ایشان را  
 بسوی اسلام اگر اجابت کنند بجزیه یا بخوان ایشان را بسوی تحول از دار خود بسوی دار مهاجرین  
 و ایشان راست آنچه مهاجرین راست و ایشان است آنچه بر آنهاست پس اگر با آنها نیند  
 از تحول پس تمیز کن ایشان را که نخواهند بود و چه اعراب مسلمین و جاری خواهد شد بر ایشان حکم خدا  
 که جاری میشود بر بنان و هیچ حق ایشان و غنیمت و فی نبود مگر آنکه جهاد کنند همراه مسلمانان پس  
 اگر ازین هم انکار نماید جزیه خواه از ایشان اگر اجابت کنند پذیرد و از زمان و اگر انکار آرد بهشتگاه  
 کن بجدا و قتال کن ایشان را و چون مردم که ام قلع را محاصره کنند و نخواهند که ایشان را از سده  
 خدا و رسول و همه پیران و مکن نوزند خود و در آن خورند چه اگر از سده خود صاحب خود بشکند آسان است  
 از آنکه از سده خدا و رسول بشکند و اگر نخواهند که ایشان را بر حکم خدا فرود آری سخن بلکه بر حکم خود فرود آری  
 چنانی برانی که حکم خدا را باره ایشان برست یا نه و چون از او نترسد و دوست نوری بغیر آن کرده  
 و چون در اول روز قتال کرده است قتال آمانه آن مس روزیدان با او نوزد انغمز بجز نوزد  
 و سده را مسلم از بخون زمان بر ششگان پرسیدند که زمان ایشان را که در آن هم صلح می رود و فرود  
 هم صند میسوی در روز بر همراه آنحضرت صلح فرمود برگردند سن بشکر مدنی جویم و قدر  
 بعضی منازری نرسد را کشته وید پس انکار کرد قتال و سیبایان را و در سده کیشید شیخ شکران  
 و با سده را بریکو نکان ایشان است و بر سده را که نرسد و بر سده کشتند این آید و کلا  
 نقلی آید که انما التملکة و رحن ما ساست لیس و نود و ده و این را به معنی رسد گفت بجز  
 نکار او بسید محمد آرد و بر سده را هم و در تمام راه و آنحضرت رسد صلح میسوی بر سده و سده را



در فرمود خیانت نکند که خیانت و غلول نادر عارست بر اصحاب خود. دنیا و آخرت و سلب بقتل  
 و با نیه عبدالرحمن بن عوف گوید در جوانی که مبارزت کردند در قتل ابو جہل آنحضرت صلوات الله  
 تعالیٰ علیہ و آلہ و سلم را خیر نمودن او فرمود که با هم یک از شما او را کشته است هر یک که گفت من کشته ام فرمود سیف خود را از  
 خون او پاک کرده این گفتند در هر دو نظر کرد و فرمود شما هر دو او را کشته اید و سلب و سے  
 بعد ازین عمرو و او در برابر طائف بنمیقت نما و در نزد یکدیگر داخل شد بر سر مبارکش مغفرو  
 چون آن را بکشید مروی آمد و گفت عبدالرحمن خطل به پرده کعبه آورید است فرمود بکشید  
 او را و چشمه کس را روز بدر بطریق صبر کشت یعنی بے آب و دانه گذشت تا آنکه میزدند و صدا کرد و  
 مرد مسلمان را بیک مرد مشرک و فرمود قوم چون مسلمان شود ما در اسباب خود را نگاه دار و این  
 دلیل است بر تحریم و موم و مال کافر سے که مسلمان شود و بجز اسلای بی بر فرمود اگر مظم بن حد سے  
 زند بودی و در باره این پلیدان و گذگان سخن بنویسد از برای خاطر خاطرش ایشان را  
 رامی کرد و این موافق آیه قرآنی است فاما جناب بعد و اما فداء روز او طاس بنویان  
 یافتند که شوهران داشتند پس ترحم کرد در حق تعالیٰ من آیه فر فرستاد و المصنات صلی اللہ علیہ  
 اکامه ملک ایما ناکه و این دلیل است بر نسخ نخل شیبیه استثناء و در آیه متصل است و نیز در آن است  
 بر جواز طی پیش از اسلام آنحضرت صلوات الله علیہ سومی بخندگیسب کرده بود و شتران بسیار غارت  
 کردند هر یک را دو از ده و از ده شتر در سهم بدست آمد و یک یک شتر و تفصیل داده شد در روز  
 تیسر اسپ و قوس و پیاده را یک سهم داد و در نعلی آمده که مرد را با اسپ و حصه بخشید یک سوار را  
 دو و اسپ را و قوس و نعل یک بعد از خمس فزاید است غزوه تفصیل ربع و در جهت تفصیل ثمان  
 فرمود و این نفل بعضی سواران خاصه می داد و جز قسمت عامه همیشه و صحابہ عس و حسب را می خورد  
 و بر بنی داشتند و از ایشان خمس گرفته نمی شد بر روز خیر طعام بدست آمد هر یک آدمی بمقدار کفایت  
 گرفته و بر گشتی و فرمود هر که ایمان دارد بخدا و روز آخرت باید که بردار بنی سوار نشود و آنکه لاغر  
 ساخته باز گرداند و نه جامه از غنیمت مسلمانان بپوشد تا آنکه گندگردد و انیده باز پس نماید و آن سید

بر مسلمانان بعضی ایشان در لفظ آمده که کترین ایشان یعنی چو زدن و غلام و در روایتی دیگر است  
 که ذمہ مسلمانان کیفیت متولی می شود بدان اذنامی ایشان و در روایت دیگر است بحیث علیهم اقصاه  
 یعنی آنکه در مرتبین ایشان مست و حاصل همه الفاظ یکے است و آتم باقی را فرموده قد اجرتان  
 اجرت یعنی امان و اویم هر که را تو امان دادی و فرموده بدکنتم بیو و نصاری را از جزیره عرب  
 تا آنکه نگرارم مگر مسلمان را و تو اموال بنی نضیر از وادی فی خدا بر رسول خود چه مسلمانان  
 بدان اسب و پتیرند و انیدم تیس خاص بود بنحضرت لعل خود را اذان نطقه یک سال می داد و  
 باقی را حدتہ فی سبیل اللہ در گزاع و سلاح می نهاد و در آن صورت می کرد مراد بکرا ع و اب است  
 و بسلاح آلات جنگ گویم سلاطین و روسا که صرف آستان خود را جدا از آمدنی ملک و ریاست  
 دارند و آن را حبیب خاص خوانند از همین حال است اللہ اعلم در غزوہ خیبر گو سفندان در غنیمت آمدند  
 طاعه را اذابل غزای بخشید باقی را در غنیمت نهاد و آیین حدیث یکے اذاد که تنقیل است و فرمود  
 من عمدنی شکنم و قاصدان را بندنی نمایم و هر قریه که در وی آمده اقامت کردید یعنی بی تلاش  
 خالی ننوید سم شمار وی است و هر قریه که حصیان خدا و رسول کرد خمس آن خدا و رسول است  
 پسترشا را یعنی بعد از خمس

## باب در بیان جزیره و بدنه یعنی صلح

جناب نبوت صلعم جزیره از نجوس بحر ستانم و در سندش القطار است مراد بچوس آتش پرستان  
 چون خالد بن ولید آید و در مدینه اگر قمار کرده آورد آنحضرت صلعم خوش نریخت و بر جزیره مصاک فرمود  
 و معا و ابیمن فرستاد و امر کرد که از هر عالم دینار سه یا برابر آن جامه معافری در جزیره بگیرد و هر  
 اسلام بلاست یعنی بر پادریان در هر امر و بالا کرده نمیشود یعنی هیچ دین و هیچ امری بود و فرمود ابتدا کندید بیو  
 نصاری را اسلام و اگر یکے را از شما در راه پیش آید او را بسوی راسته تنگ مضطر سازید و در حدیث صحیح  
 فرمود بر وضع حرب تا ده سال تمام امین شوند و بعضی از بعضی بازماند و در آن مصاک این هم بود که هر که

از شما آید اورا بر شما باز نگردانیم و هر که از ما رو داد را باز پس دهید گفتند این شرط بتو نسیم فرمود  
 هر که از ما رفت خدا او را دور افکند و هر که نزد ما آید برای وی حق تعالی زود فرجی و قریبی و در  
 قریب که ما هرگز کشت وی بوی جنت نشد با آنکه لاری او از جیل ساله راه می آید

## باب در بیان سبق و رمی

آنحضرت میان اسپان لاغر سبق کرد از جنبا ثانیة الوداع و بماصله میان این دو جلیب پنج یا  
 شش میل است و همچنین بدوانید اسپان غیر لاغر را از ثنیه مسجد بنی نریق این عمر درین سابقا  
 بود و فصل میان این هر دو جا یک میل است و سبق کرد در اسپان قریح یعنی پنج ساله قضایات  
 را دروغایت و قریح بودست سبق کرد خلف یا فصل ریاضت یعنی شتران و پیکان تیرها سم و هر که اسب  
 خود میان دو اسب در آورد و او از سبق کرد دیدنش مامون نیست مضایقه ندارد و اگر مامون است  
 پس تمار باشد و سندی ضعیف است و بالای سپهر تفسیر کرده و اعدا و الهه ما استطاعت  
 من قیة ارشاد کرد و الا ان القوة الرمی این را سه بار گفت یعنی افراد بقوه درین کریمه تیر اندازی است

## کتاب در بیان طعام

حرام است اکل هر ذی تاب از سباع یعنی وزنده و هر ذی نملک ز طیر یعنی هر خداوند چنگال و طی کرد  
 از نجوم حرام تیر و زخمیر و در نجوم خیل اذن داد و در لفظ خصمت داد و صفا پید در غزوات جراد میخورد  
 ابطله سرین خمر گوشه فرستاده بود و بیز رفت و از قتل چاره ای منع فرمود و موجب و گس شد و فیه  
 و صرد یعنی طور او را تحریم قتل است یا اکل و گفتار یعنی بجز اصد قرار داد و خا پشت یعنی ساسی یا  
 جنبشی از خیانت نرسود و سندی ضعیف است و آرد گاو و مزار خوار و شیر او نمی خورد و گوشت گاو خمر  
 را که ابی قتاده فرستاده بود تناول کرد و درین اسپ را شکر کردند و خوردند و این در عهد نبوت بود  
 و بر آنکه وی صلیم سیهما خورد و یعنی در منع نکرد و آرد کشتن بخوک بنا بر دو انهی فرمود

## باب در بیان صید و فواید

هر که گرفت سگ را جز سگ ماشیه یا صید یا نزع کم شده از اجزا و هر روز یک قیطر و چون  
سگ را بگذارد یعنی بر شکار بسیم الله گوید بر وی پس اگر سگ آن را نگاهدارد و صیاد زنده دریا  
نهی کند و اگر کشته یافت و سگ از آن نخورده است تا هم بخورد و اگر سگ یگری با او بود کشته شد  
پس نخورد و چه نمیداند که نام یک از آن هر دو او را کشته است و همچنین چون تیرانداز و یعنی بر شکار  
بسیم الله گوید اگر یک روز غائب ماند در آن جزا تیر خود نیافت اگر خوابد بخورد و اگر غرق در آب  
یا بنخورد و آنحضرت صلوات الله علیه را از صید معراض پرسیدند یعنی تیزی پر که آن را گز خوانند فرمود اگر  
بحد رسید بخورد اگر بعضی رسیده کشته است و قین دست نباید خورد و تا دام که مری بسیم غائب  
شده بدو نکرده است در خورد و اکل است غائبه گفت ای رسول خدا اومی را اگر کشته می آید بنیاید  
که نام خدا بر وی برده اند یا نه فرمود شما بسیم الله گوید بخورد و او را ابیحاری و این دلیل است  
حالت و بیخیر بسیم الله و از آن خننگ نگریزه بدو بخش است که آنرا خذت خوانند نهی کرد و فرمود که نه صید  
میکنند و دشمنی را خسته بسیار زد و لکن دندان می شکند و دیده را کوری کند و فرمود چه چیز جاندار  
را نشانه نباید گرفت زنی گو سفندی را بسنگی گلاب بریده بود وی را امر اکل آن کرد و این دلیل است  
بر صحت تذکره کردن و هم بر صحت نزع کچر چون رگها برود و خون را روان سازد و تا کندا فرمود هر چه  
انرا دم کند و نام خدا بر وی برده شود باید خورد جز دندان و ناخن چه دندان استخوان است  
و ناخن کار و کشته باشد و بیخ و آب را بصبر نباید کشت حق تعالی بر هر شئی احسان نوشته است  
پس چون بکشید نیکو بکشید و چون نزع نماید نیک نزع کنید کار و تیز بایید کرد و زیجه را رحمت بایید  
ذکاة چنین همان ذکاة مادر است مسلمان را نامش کافی است اگر تسمیه نزع فراموشش کرد  
نزد اکل تسمیه گوید و بخورد و دستندش ضعیف است و بسند جدید آمده ذبیحه مسلمان حلال است و اگر  
کرد نام خدا بر وی یا نه گویم تسمیه شرط است و حلت ذبیحه و استقبال ذبیحه شرط نیست -

## باب در بیان اشخاصی

جناب نبوت صلی الله علیه و آله فرمود که گو سفند ز فریب یا قیستی سیاهی بسفیدی آید خدایا شاخدار را فرج <sup>بگرد</sup>  
 و تسمیه کنی و معنی بسم الله شد اگر می گفت ز پایی بد بگ خود بر پیلوسه وی می نهاد و بخت  
 شریف خویش بچ می فرمود و در لغت آمده که اگر فرمود آرد آن قوتقاری شاخدار که در سیاه  
 می رفت و در سیاهی نمی سپید و در سیاهی می دید تا قربانی کند فرمود کار و تیز کن و گو سفند را  
 بر پهلوی خود باندید و فرج نمود و گفت بسم الله الرحمن الرحیم تقبل من محمد و آل محمد و من اصابه محمد  
 صلی الله علیه و آله کرد که هر که سعت دارد و ضحیه می کند وی بمصلاسه مانز یک نشود و راجع وقت  
 اوست برای هر ریه و فرمود هر که پیش از نماز عید فرج کرده باشد وی بجای آن گو سفند دیگر  
 فرج کند و هر که فرج کرده است وی بر تمام فرج نماید و فرمود و جای فرج نیست در ضحایا چنان فرج  
 کور و بیار و رنگ و کلان لاغر که مغز ندارد و این عیبها در آن نمایان است و فرج نکنید که سینه  
 یعنی دو ساله مگر آنکه دشوار شود پس خنده از پیش فرج باید نمود یعنی شش ماه و زیاده <sup>کف</sup>  
 را فرمود که چشم و گوش را نیک بگرد و گو چشم در برید گوش را از پیش پایش گوش شکافت  
 را و از باشد یا نشد بر قربانی نکند و گوشت در پوست و جل را بر سا کین قسمت نماید و جزا  
 را در مزه هیچ ازان تمام صحابه همراه آنحضرت صلی الله علیه و آله و بقره و لا از طرف هفت کس  
 بخورد پس این جائز است و الله اعلم

## باب در بیان حقیقه

آنحضرت صلی الله علیه و آله از طرف حسن و حسین علیهما السلام یک یک کبش در حقیقه فرج کرد و درینجا دلیل  
 بر صحت حقیقه از غیر اب با وجود پدر باز صحابه را فرمود و آنکه از طرف پدر دو گو سفند برابر  
 از طرف دختر یک گو سفند فرج نمایند و فرمود هر کس که در دست بقیه خود روز هفتم از جانب

بج نمایند و سوی مهرش بتراشند و نام نهند و بوزن سوسه سر او زر یا سیم صدقه کنند و نزد ولایت  
اذان در گوش راست وی بگویند و در سری اقامت خوانند و این سنجبست و اسد اسلم

## کتاب در بیان سوگندها و نذرها

عمر فاروق سوگند بیدر کرد آنحضرت صلعم فرمود آگاه باشید که خدا نمی کند شمارا از آنکه  
سوگند کنید بیدر با هر که حالت باشد حلف کند بجز او نیز خاموش ماند و فرمود حلفت آبا و اعمام  
و انداؤکنید و سوگند بجز آنخوید مگر آنکه راست گوئید و سوگندت بر همان است که یا تو بر آن  
تصدیق تو کند و در روایتی آمده که همین بر نیت سحلف است و چون بر همین حلف کرد و دیگر  
که غیر آن بهتر از آن است باید که کفار و بدو همان که بهتر از دست بجا آورد در لفظ آمده فائت  
الذی هو خیر و کفر عن یمینک و در لفظ دیگر آمده که فکفر عن یمینک ثم آت الذی هو خیر  
از نداشت صحیح است و هر که حلف کرد بر یمین و انشا باشد گفت بروی گناه شکستن نیست و بجز یمین نیت  
باین لفظ لا و قلبا لقلب و همین غموس را در کبار شمرده و آن سوگند دروغی است که بر این  
سلفانی را بگیرد گفتیم که در کتاب خداست در بیان مواخذة نیست گفتن مردست لا والله  
و بلی والله و آو تعالی را نود و نه نام است هر که احصایش کند داخل شود بخت و این اسما را ترویجی  
و ابن جان سوت کرده اند و تحقیق آنست که سر و آن اولی است از بعضی روایات و بسط این اجاب  
از کتاب بگویند و الصلوات باید دریافت آنحضرت صلعم فرمود با هر که احسان رفت و وی محسن  
را جزاک الله خیرا گفت پس بمالته کرد و در شمار و آن نذر می فرمود و گفت خیری نمی آرد همین است  
که از بخیل مال می ستانند و کفارة نذر همان کفارة یمین است یعنی در طلق نذر بی تسمیه و تخمین  
کفارة نذر مصیبت و نذری که بر آن طاقمت ندارد همین کفارة یمین است و راجع وقت این نذر است  
بر این عباس و هر که نذر کرد که عصیان خدا کند باید که وی آنرا نکند و در لفظ آمده نیست و فایز بری  
و مصیبت خود را بر عقبه بن عامر نذر کرده بود که تا خانه کعبه بر منب پاره و فرمود که برود و سوار شود

و خدا بشفاعت تو کاری ندارد او را بگو که خوار پوشد و سوار شود و سه روز روزه گیرد یعنی در کفار  
 این نذر متعددین عبادت گفته بر ما دریم نذر بود پیش از قضای آن برود فرمود از وی قضای کن  
 مردی نذر نمود که شتری در بقره آنه نخر کند آنحضرت صلوات الله علیه فرمود آنجا می هست که آنرا می پسند  
 گفت نذر فرمود آنجا عیدی هست از عیاد ایشان گفت نذر فرمود نذر خود وفا کن که نیست وفا  
 نذری را که در وصیت خداست و نذر قطع رحم و نذر ناپ در ملک بنی آدم نیست مردی  
 دیگر روز فتح گفت من نذر کرده ام که اگر خدا کند بر تو فتوح سازد و بیت المقدس نماز گیرم فرمود  
 همین جا بگزار باز گفت باز فرمود صل همینجا باز سوال کرد فرمود مثلاً آذین یعنی تودانے  
 و کار تو فرمود لا تشد الرجال الا الى ثلاثة مساجد مسجد الحرام و مسجد الاقصی و مسجد  
 متفق علیه و اللفظ البخاری رواه عن ابی سعید الخدری گویم در نطق دیگر آمده انها یسافر الى  
 ثلاثة مساجد و باجملة و فاء نذر نماز درین هر سه مسجد ثابت بلکه مختصرت و حدیث شیرست  
 بسع سفر از براسه غیر این مساجد همچو زیارات مقابر و نفس زیارت قبور خوب بلکه مسنون است  
 اگر چه قبر غیر مسلمان باشد و حسن از کمال و ضیح مستندان همند لازل و تلاقل نبود که در زین قدیم  
 و حدیث بر سرش رفته و از سو فم علماء و سو نوبت بتفصیل بگوید رسیده و نعوذ بالله من تبیع  
 ما کوهه الله عمر فاروقی در جا میت نذر کرده بود که شبی در مسجد الحرام اعتکاف کند آنحضرت  
 فرمود وفا کن نذر خودی شبی در آنجا اعتکاف پس بر آورد و ما شیدم گفت نطق کاتبه  
 عبد الباسط قراءتة علی شیخ الاسلام ذکری باسمه و ولده محمد و الشیخ شمس الدین اللیثی  
 و الشیخ عبد الله الالبشیری و الشیخ شهاب الدین بن العطار و الشیخ محمد ابی محمد  
 واجاز بروایت و الله الجهد آیرا و این عبارت درینجا بنا بر آنست تا به نئی که این ترجمه از نسخ  
 منقول از نسخ حافظ ابن حجرست رحمه الله تعالی

کتاب القضاء

قاضیان منتهی قسم اند و در روزی که در بهشت مردی که حق شناخت و بدان حکم کرده و  
 در جنت است و مردی که حق شناخت و بدان حکم نکرد و بیکه چو بر نمود و حکم و سب در نارست  
 که حق را شناخت و قضا نمود و مردم بجهل وی و آتش روز قضا است آری بجا است که بسیاری  
 از بزرگان دین از اختیار قضا در مسلمین بگریخته اند و باین رگه زانها دیده و تکلیفها برداشته  
 رحم الله تعالی منہم امانا ہم الاعظم ابن حنیفہ رضی الله عنہ و درین حدیث نقلی است  
 بر قاضیان و مفتیان مقلد که حق را از باطل باز نشناسند و فتوی می دهند بر جهل از حق و قضا  
 می کنند بدان در مردم انا لله وانا الیه الرجوع فما اصابهم علی النار آنحضرت صلوات  
 هر که متولی شد قضا را وی مزبور شد بغیر سکین و نزدیک است که شام عرض کنید بر امارت و آن  
 نماست باشد روز قیامت چه نیکو است شیر و بنده و چه بدست باز و از نمره و راه انبار که بیخ  
 اقبال و نیا خوش می آید و او بارش تا خوش نیاید سه این مشور و هشوه دنیا که این مجرب و مسکار  
 می نشیند و محاله می رود و حاکم چون حکم کرد و در آن اجتهاد نمود و صواب آورد او را و اجرا باشد اگر خطا  
 کرد در اجتهاد او را یک اجر بود و این دلیل است بر آنکه قاضی و حاکم مجتهد باید نه مقلد پس قضا سے  
 تقلد و افتاسه او شک نیست که او را از قضا تاری گرداند اجر و هم علی الفتی ای جوقم علی المنا  
 همین معنی دارد و الله اعلم و حکم کردن میان دو کس در حال خشم منہی عنه است و لهذا جناب مرتضی  
 را فرمود که چون قضیه آرزو ترا و کس پس قضا کن برای اول تا آنکه کلام و گیر از بشنوی و زود  
 که چه حکمی باید کردن علی گفته نماز لت قاضیا بعد یعنی بعد و هیچ قضا شک نکردم و همیشه حکم  
 ما دم و فرمود شما خصوصست می آید بسوی من و بعضی شما کن می باشد از بعضی در محبت خود من  
 قضای کفم موافق آنچه می شنوم پس هر که را چیزی از حق بر او برش بدیم آن پاره از آتش و روز  
 که از بزی او بریم و او دم و چه قسم پاک شود آتی که شدید او را از برای ضعیف او گرفتار نکنند  
 قاضی عادل را روز قیامت بخوانند آنقدر از ختی حساب بیند که تنا کند که دسے میان دو کس  
 در تمام عمر خود کاش قضای نمی کرد و در غلطی آمد که در دانه از خرا حکم نمی نمود و فرمود هرگز رنگا نشود



قومی کہ کار و بار خود بزمن و در بعضی ولایت زن غیر صحیح است و سہر کہ را اور تعالیٰ والی ہمارے از اسوہ سلیمین  
 کر و روی از حاجت و فقر ایشان در پروردہ ماند پروردہ کند خدا نزل و حاجت او و حاجت فرمود بر سر آ  
 یعنی رشوت وہ در بر مژنی یعنی رشوت ستان و حکم و حکم فرمود کہ ہر دو خصم را پیش حاکم ہنشانند

## باب در بیان گواہی

فرمود آگاہ نگنم شمار بہترین شہود آنگاہی سید پیش از خواستن و بہترین زمین شمار من است یعنی  
 عمدی ہا پس نر من کسانیکہ نزدیکند ایشان یعنی زمین بے عین سپتر آنگاہ نزدیک ایشان یعنی صحابہ  
 باز قومی باشند کہ گواہی دہند بی طلب و نیانت کنند و امانت نمایند و نذر کنند و وفائت از عہد و ظاہر شود  
 در ایشان قوی و آئین دلیل است بر غلبہ شر بخیر بعد از قرون مشہود لہذا بانحیر و در ان ذمہ گواہی  
 و چنانہست گواہی خائن و خائندہ و خداوند کینہ بر ہبادر مسلماننش و نہ گواہی قانع از بر آ  
 صاحب خانہ و نہ گواہی ہروی بر قروی و ہر گفست رضی اللہ عنہم گرفتاری شدند مردم در  
 عمد نبوی برومی و اکنون وحی نمایند پس گرفتار کنیم شمار ابر احوال ظاہرہ شما و آنحضرت صلی اللہ علیہ  
 و روح را اورا کہ کیا اثر شمرده و قروی را گفت آفتاب می بینی گفت آری فرمود ہر مانند شش  
 گواہی دہ یا ترک کن و سندش ضعیف است و حکم فرمود بے بین و یک شاعر و اسنادش جید است  
 و اخذ بیان تعیین **۵** تا ضعیف شہر حاشقان باید کہ بیک شہادہ اقتصار کند

## باب در بیان دعوی و بیینہ

اگر مردم بچود دعوی خود شان ہوادہ شوند بسیار مردم دعوی خودنا و مالہما سے مردم گفتند و لکن  
 واجب است سوگند بردہ علیہ و در لفظی آمدہ بیینہ یعنی گواہ بر مدعی است و بیینہ بر شکر آنحضرت صلی  
 بر قوی سوگند عرض کرد آہناشتابی کرد فرمود تا قرعہ اندازند در بارہ بیینہ تا کہ ہم یک حلف  
 کند حدیث دلیل است بر شہریت قرعہ در چچا مور و مہر کہ جدا کرد و برید حق مردم سے مسلمان بسوگند

و احب کو او تعالیٰ بروی نار و حرام ساخت بروی جنت را مردی گفت اگر چه اندک چیز بود نیز  
 اگر چه شاشی از پیلو باشد و هر که حلف کرد بر همین تا بران مال مردی مسلمان جدا کند و و سه  
 دران یمن فاجرست ملاقی شود و پیش آید خدا در حالیکه او سجا نه بروی خشتناک باشد و در  
 در یک و این خدمت کردند و هیچ کیکی را گواه نبود میان هر دو حکم بنصف نصف فرمود و گفت هر که  
 حلف کرد برین منبر من همین آتش روی گرفت جای نشست خود از آتش و فرخ و سه کس اندک  
 نکند و نگاه نفر باید بسوی ایشان و پاک نشاد و ایشان را خدا روز قیامت و باشد از براسے  
 آنها عذاب الیم تکیه آن کس که بر آب زائد و رشتست و مسافر را از ان منع می کند و دم مردی  
 که کالای خود بدست مردی دیگر بعد از عصر بفروخت و سوگند کرد بجز آنکه و سه آن را بکند و کذا  
 گرفته و خریده است و خریدار و بیار است گویند داشت حالانکه چنان نیست بلکه وی در و حکومت  
 سوم مردی که بیعت کرد با ما مگر از براسے و نیا پس اگر امام انان چیزی باو بخشید و فاکر و اگر نداد  
 و فاکر و دو مرد در خصومت شد و یکی آنکه هر کیکی گفت نزو من زاییده است و هر دو بینه او و  
 آنحضرت صلعم یکسے و او که در دست او بود و آیین دلیل است بر آنکه قبض دلیل ملک باشد و ایشان  
 این مسائل یمن را رو کرد و مطالب حق یعنی بروی نزد حلف نکردن در عاقلیه عائشه گوید در آمد  
 رسول خدا صلعم بروی بر من شادان می خوشید خطما سے روی مبارک او و گفت ندیدی که مجز  
 نمایی نظر کرد این دم بسوی زید بن حارثه و ما سه بن زید و گفت هذاه اقلام بعضی خاصن  
 بعض و آیین دلیل است بر اعتبار قیافه و ثبوت نسبت حدیث تنفق علیه است

## کتاب العتق

هر مسلمان که آزاد کند مسلمان را بر باند خدا به عضو سے از وی عضو را از وی از آتش و فرخ  
 و هر مسلم که آزاد کند و وزن مسلم را باشد آن هر دو فکاک و خاص و اذنا را و هر دو مسلمان  
 که آزاد کند زن مسلم را باشد فکاک او اذنا را بود آنحضرت صلعم را پس سید که ام عمل فاضله

فرمود ایمان بچند او جدا و در راه او گفت که ام رقبه افضل است فرمود گران بها تر و نفیس تر  
 نزد اهل خود و هر که حصه خود در غلامی آزاد کرد و ماله دار و که چنین بنام عبد می رسد پس بنده  
 را قیمت بعد کنند و شرکاء را حصه دهند و بنده آزاد کرد و ورنه آنچه از او سے آزاد شد  
 و حصه شرکاء هنوز در بندگی است و در دو اسب آمده که اگر مال ندارد بنده را قیمت کنند و از او  
 بلا منتفی و تکلیف بروی سعایت و در او پیش خواهد بند و گفته اند که ذکر سعایت درین خبر مرجع است  
 و پاداش نبی و پیغمبر پس بر سر او اگر آنکه او را ملوک یا بدو آزادش کند و هر که مالک شد خدا او  
 هم محرم را و سے آزاد است و راجع وقت اوست بر سر هر بن جناب هر دو سے رانشش ملوک بود  
 موت بگنان را آزاد کرد و جز آنها مالی دیگر نداشت آنحضرت مالیک اطلبه ایست که حصه کرد  
 و میان آنها قرعانه خست و در آن آزاد و چهار را رقیق گردانید و او را سخت و درشت فرمود این عقد  
 دلیل است بر آنکه حکم تبرع در مرض همان حکم وصیت است که از ملک نفاذ می یابد نه از زیاده و تمام است  
 بر صحت اثبات حکم بقریه تعیینه غلام ام سلمه بود وی او را آزاد کرد و باین شرط که تا زنده است  
 خدمت رسول خدا کند و نیست و لا مگر کسی را که آزاد کرد یعنی نه کسی را که فروخت و فرمود و لا یجوز  
 هیچ چیز نسبت به فروخت و و و نه در همه شود

## باب در بیان مکتب و مکاتب و ام ولد

مردی از انصار غلامی را از پس نشت خود آزاد کرد و ماله دیگر نداشت این خبر با آنحضرت صلعم  
 رسید فرمود که ام می خرد آن غلام را از من نعیم بن عبدالمطلب صد در هم خرید کرد و در  
 لفظ آمده که محتاج شد نعیم و بروی قرض شد پس کن را بهمان مقدار بفرخت آنحضرت صلعم  
 هشت صد در هم با و او و گفت که قرض خود به و مکتب بنده است ما و ام که بروی از کتابت  
 و بری باقی است و هر زن که او را مکتب است و نزد مکتب مالی هست که ادای تو اند کردن زن یا  
 یا که از او سے در پرده شود و وصیت مکتب بقدریکه از وی آزاد شده است بجا بجز است و بقدر

برق موافق دیت عبدگمربین حارث برادر جویریہم اللومنین گفت نگذاشت رسول خدا صلعم نزد  
 مرگ خود وینارے و در ہی و نہ غلام و نہ کنیز و نہ هیچ چیز مگر بقله بیضا و مسلح و زمینی کہ آن را  
 صدقہ کردہ بود و درینجا دلیل است بر تشریح جناب مقدس او صلعم از دنیا و از دنیا فراموشی اعراض او و  
 خلوی قلبی غالب شریف دی از برای اشتغال با فقرت و ہر کنیز کہ بچہ آورد از رسید خود وی آزاد است  
 بعد از موت سید و سندش ضعیف است و جمعی ترجیح وقف او بر عمر کردہ اند و تہر کہ مد و کرد مجاہدی ا  
 در راہ خدا یا تصداری را در عسرت وی یا مکتبے را در آزادی گردن او سایہ دہا و را خدا تعالی  
 روزیکہ مسیح سایہ جز سایہ او سبحانہ نباشد اللہم اجعلنا منہم

## کتاب الجامع

درین کتاب ذکر ادب و بزرگواری و زبرد و ورع و تربیت زسا و سے اخلاق و تغیر بے مکارم اخلاق است

## باب در بیان ادب

حق مسلمان بر مسلمان شش چیز است چون او را بینہ سلام کند و چون ویرا دعوت کند پذیرد  
 و چون انوی نصیحت خواہد اندرز فرماید و چون عطشہ زند و بچہ گوید در جوابش برحک اند خواند  
 و چون بیمار شود او را بپرسد و چون بیمہ ہر جنازہ او برود و قمر بوسے را بینید کہ فرود ترست  
 از شہینے در دنیا و نہ بینید بسوی کسی کہ فوق شماست یعنی در دنیا چہ این در خورد ترست بآنکہ  
 خدا را تنوا شمرید بر خود شوقی است و اتم آنکہ در سیدہ خلد و اطلاع مردم بران ناخوش آید چون  
 سکین باشند و کس با ہم سرگوشے نکنند بدون آن سوختہ آنکہ مردم با ہم بیامیزند کہ این سرگوشی  
 مخزون می سازد او را و بر بنخیزاند مردم سے مردم سے و گیرا از مجلس تا خودش را نجا بخشیند و لکن فراموشی  
 و گنجایش کند و چون طعائے خورد دست نشاید تا آنکہ خودش بلعید یا دیگرے را بلعید خورد  
 سلام کند بر بزرگ و گزرنده بر شستہ و اندک بر بسیار و سوا بر پیادہ و کاتی مست سلام کیے از

جامه و حجاب کیے از جماع و بیہود و نصاریٰ لہذا بیت بسلام نکند و اگر در راستہ پیش آید بجا رہد  
ایشان را بسوی راہ تنگ و آئین حدیث پیشتر ہم گذشت لکن این شریعت از عمری در آن بچہ  
منسوخ گشتہ ہر کہ عطر زد و باید کہ بکھڑکد و برادر مسلمانش اورا بر جھلت اللہ خواند و رسے  
در جوابش بیدایکہ اللہ ویصلح لاکم گوید و فرمود آب ملاستادہ نوشید و در نعل پوشیدن  
آغاز بجانب راست کنید و در کشیدن از پای بچائپ و باید کہ پای راست تخت باشد  
و نعل و آخر بود در رزق و در یک پا پوش نخرامید یا ہر دو پوشید یا ہر دو بیند از ہر کہ جان خود  
برہد کہ بی کشد خدا بسوسے او فی نگرد و ہر کیے از شما نذ و خوردن و آشامیدن بدست راست  
بخورد و بنوشد چہ شیطان اکل و شرب می کند بدست چپ و فرمود بخورد و بنوشد و پوش و صند  
کن در غیر اسراعت و کبر

## باب در بیان بز و وصلہ

ہر کہ در وصت دارد فرخی را در رزق خود و آنکہ تا خیر کردہ شود در اجل اورا زیاید کہ بصلہ جسم  
پر و از وجہ قاطع جسم بخت نمی برد آید و خدا حرام کردہ است تا فراموشی مادران را و زندہ و گور کردن  
و خمران و بخل و گدائی نمودن را و مکروہ و اذیتیل و قاتل و کثرت سوال و اضاعت مال را و  
خوشنودی خدا و خوشنودی والدین است و بظن خدا و بظن خودی مادر و پدر و فرمود  
والذی نفسی ہیدا کا ایمان نمی آرد بندہ تا آنکہ دوست داند از برای ہمسایہ یا ہر وسیلہ  
انچہ دوست می دارد از برای جان خود گویم در دست کہ این تشریح در میان اہل سلام ہم جو گشتہ  
فانایترا بن سعور رسول خدا را پرسید کہ ام گناہ بزرگتر است فرمود آنکہ خدا را ہتا گردانے  
حال آنکہ وی ترا آفریدہ است گفت ہاذا کہ ام گناہ است فرمود آنکہ فرزند خود را بکشتہ بخون آنکہ با تو  
بخورد گفت باز فرمود آنکہ زنا کنے با زن ہمسایہ بخورد و آنکہ کہ با دست بر شتام دان مرد والدین خود را  
دان چنان است کہ مادر و پدر کسی راہ شتام و ہر پوری مادر و پدر این کس از شتام گوید

و این خویش بدشتنام میا لاصائب بد کین در قلب بهر کس که دست به بازو درید و فرمود حلال نیست  
 مسلمان را که جدا او را و بر او را ز یاد بر تشب ملاقی شوند یکدیگر و روگردانند این و آن و بهتر  
 این هر دو کس است که ابتدا اسلام کنند و هر کار نیک صدقه است و هیچ نیکی را حقیر نباید گرفت  
 اگر چه بر او مسلمان را بروی کشاده ملاقات کند و چون شور با یزد آبش بیفزاید تا خبر مسلمانان  
 گیرد و هر که دور کند که ام سختی از مسلمان دور کند سختی را از او مسخر خدا و زیارت و هر که آسان کرد  
 بزرگدستی آسان کند بروی خدا و دنیا و آخرت و هر که پیش پیر پنده سلطانی در دنیا پوشتد پرده او خدا و دنیا  
 آخرت و خدا و مرد بنده است ما را مگر بنده در دوزخ و دوست و هر که راست بر نیکی نمود او را بر باشد مثل  
 خاقل او و هر که پناه جوید بچند او را پناه می باید داد و هر که سوال کند او را چیزی بخواهد با بخشید و هر که لاصائب  
 مکافاتش باید کرد اگر هیچ نیاید او را همین دعا باید کرد

## باب در بیان زهد و ورع

حلال پیدا و هویدا است و حرام پیدا و هویدا میان هر دو چیز است که مانند است بیکدیگر  
 و اشتباه می شود که حلال است یا حرام و بسیاری از مردم زمانی دانند پس هر که بر میز کرد شبها  
 را و سوسه و آب و سوسه خود را بری نمود و هر که در آن بیقادی و حرام اتقاد چنانکه شبان  
 اگر در حرامی محفوظ می چراند نزدیک است که در آن بیفتد آگاه باشید که هر پادشاه را کیست  
 و جای خدا حرام است و در تن آدمی پاره گوشت است اگر نیک شد به تن نیک گردید اگر تبا  
 شد به تن تبا گردید آگاه باشید که آن دل است عرض کند در اسلام و فلاح به تن و بدن در ظاهر  
 و باطن بر حضرت ول سلم الله تعالی است قرآن میگوید که الا من اتى الله بقلب سليم و فرمود چنانکه بنده دنیا  
 بنده در هشتم بنده چاره کرده شد خوش است و در ناخوش آن حضرت هر دو در شان بن عمر گرفت و فرمود باش در دنیا  
 چنانکه در یاتو سافری یا رگیزی و بود وی ضعیف گزید چون شایسته منتظر صبح شود چون صبح کنی در آن  
 شام باش و غافل از غنایا و نفس یک نفس سانش شایسته نفس نفس پسین بود و گفت بگیر از صحت خود بر آید

با از زندگی خویش باز برای مرگ خود **س** برگ عیشی بگو خویش فرست **س** کس نیار و ز پس تو پیش فرست  
 نما بقومی از آن آن قوم است ابن عباس روزی در پیش آن حضرت بود فرمود ای خلام خدا را  
 نگاه دار تا ترا نگاه دارم چون او را نگاه دارم روزی خود را بیا بی و چون سوال کنی  
 از خدا بکن و چون یاری خواست از وی تعالی بخواه **س** از خدا خواهی هم و از غیر خواهی هم بعد آن  
 که نیم بنده و گیرنده خداست **س** یاد آن که وقتی پادشاه دمشق بجهاد برآمده بود نزد مقابل  
 عدو یا خاندان ابوالید گفت شیخ الاسلام ابن تیمیہ رضی اللہ عنہم در آن معرکہ تشریف داشت و  
 مشتعل بود بغزو با یک زد که چپمی گوی بگیا ایاک نعبد و ایاک نستعین وی چنین گفت حق  
 دشمن را نه میت و سلطان را فتح داد و شد احمد مروی آمد گفت اسے رسول خدا مکار سے فرما  
 کہ چون آنرا بکنم خدا و مردم مراد دست دارند فرمود ز بکن در دنیا دوست گیر و ترا خدا و ز بکن در آخرت  
 نزد مردم دست دوست دارند ترا مردم و فرمود خدا دوست میدارد بنده تقوی غنی رضی اللہ عنہ آیت  
 کہ پر بیزگار و تو نگرد و گوشه گیر است از خلق **س** و یا زیر کن از بادہ کمن و دشمنی **س** فراسخت  
 و کتابے و گوشه چینی **س** من این مقام بر نیا و آخرت ندیم **س** اگر چه در پیم افند خلق انجمنی **س**  
 و فرمود خوبی اسلام آدمی است ترک دادن او کار بیفایده را و پر نکرد ابن آدم هیچ آوندے  
 بر ترا شکم **س** این شکم بے ہنر بیچ پیچ پید صبر ندارد کہ بسازد و بیچ **س** ہمہ بنی آدم خطاکار و  
 قصور و ارادہ بہترین ایشان تو بکنند گانند و حسدش تو بیت اللہ چہرتب علی **س** تو بہ  
 کنیم و بشکنیم تو بہ دے و شکنیم بہ خاشوش حکمت است و فاعل آن کمتر اند و این موقوف است بر  
 نقصان حکیم **س** بخاطر هیچ دشمنون بہ زلب بستن نمی آید و خوشی سنی داو کہ در گفتن نمی آید

### باب در ترسانیدن از خوبیا می

دور در این خود را از حسد کہ وی می خورد و نیکیها چنانکہ نمار کہ ہنرم رامی خورد و دوست پهلوان  
 آنکہ مرزم را بر زمین می فلگند پهلوان کہے است کہ مالک جان خود است نزد غضب خشم ظلم تا کہ بیست

روز قیامت قرمز و سپید پیراستم کردن و نخل خوردن کہ ہرین شیخ پیشینیان را ہلکا ک ساختہ است  
 و انہی شناک ترین چیز سے برین امت شرک اصغرست یعنی ریاض کلید در روز قیامت ان  
 نمازہ کہ در چشم مردم گزارے و رازہ و دخل ریادہ ہر عبادت برابرست جز صوم و نشان  
 سپیزست در روغ گفتن و خطا و وعدہ نمودن و خیانت کردن در امانت و دشنام دادن  
 ب مسلمان منقہ است قتال و کفر و دور و اری خود را از گمان کہ در روغ ترین خننا ہرین گمان بہت  
 و قرمز و سپید نیست کہ خدا تعالی از وی سنبانی رعیت خواستہ و بر روی روز یکہ برود و  
 خان رعیت بود مگر آنکہ حرام کرد خدا بر وی جنت را آنحضرت صائم فرمود ای خدا ہر کہ والی  
 چیز سے شدا ناست من و گران آمد بر ایشان گران شو بر و سے و این دعاست بر والی ظالم  
 و فرمود چون مقاتل کند کیے از شما بایر کہ اجتناب کند از دن بر روی سیکے وصیت خواست  
 از جناب نبوت ہر بار ہرین فرمود کہ ختم کن و فرمود مردمانے کہ خوش می کنند و بال خدا بغیر حق  
 ایشان را آتش روز قیامت و از جناب باقیعالمے روایت فرمودہ کہ اسے  
 بندگان من حرام کرد من ظلم را بر جان خود و حرام ساختم از میان شما پس ظلم نکنید بر یکدیگر  
 و این حدیث را شجرہ درازست در کتاب ریاض المراضہ قیمت آنست کہ ذکر برادر مسلمان  
 بچیز سے کند کہ او را ناخوش می آید اگر آن عیب در وی نیست این غیبت نشد بہتان است  
 یعنی بدتر از و سے است و فرمودند کہ نیکو و بہا چیز سے نیز آید و با ہم دشمنی ننمایید و قیمت نیکو  
 در پس پشت یکدیگر مینمایند بعضی شام بر بعضی باغی گستاخ بر بعضی پیشہ نگان خدا برادران یکدیگر  
 مسلمان برادر مسلمان است تم نیکند او را و خواری سازد او را و شرفی شمرند او را و تقوی نیچاست  
 و اشارہ کرد بسوی سینه سہ بار یعنی جای تقوی دل است کہ در سینه بودہ است شرف و کسب  
 ہمارا دل سہ ہنہ عرش وہ ہے یہ تری منزل سے ہے آذہ بی بین قدریں است کہ کیے برادر  
 مسلمان خود را حقیر دارد ہمہ چیز مسلمان بر مسلمان حرامست خون او و مال او و آبروی او و  
 اذہ و زہدیت اللہم جنبنی منکرات الاخلاق والاحمال والاهواء والادواء ومعنی



وضع است و فرمود خصوصیت مکن برادر مسلمان خود را و خوش طبعی مکن با او و چنان وعده مکن او را  
 که خلافت آن یکنے و در خصوصیت است که جمع نمی شود در مومن بخل و بخلتقی و آس که یکدیگر را  
 دشنام دهند و بالش بر بادی است تا وقتی که مظلوم تکیا و تکرود است و هر که گزند رساند کسی  
 یعنی نیکبخت شرعی گزند رساند او را خدا و هر که دشمنی کند با مسلمان دشمنی کند او را خدا ایستاده  
 و خدا دشمن نمی دارد و هر که بد زبان را آید با شرمش و ایمان و طمان و نه قاشش و  
 بزرگی و فرمود مردگان را بد گوید که رسیدند بانچه پیش فرستادند و نمی در آید و در بهشت چنان  
 و هر که کند غضب خود را باز دارد خدا از وی عذاب نو در او فرمود و خلی نشود بهشت را فرمود  
 و در خلی نه بخل و هر که گویش نهد بر سخن قوم و آنها از دست نام خوشی اند برین و خدا در هر دو گوش او  
 روز قیامت انگ یعنی بر صاص و فرمود خوشحالی با هر کس که پاک با تو داشت او را عیب او را  
 عیب با سه مردم گویم و زشت است که عیب مردم نمودن عیب مردم نمودن است و هر که بزرگ شد  
 در نفس خود و کبر و ناز کرد در رفتار خویش پیش آید خدا را و دسه بروی خشتناک باشد و فرمود  
 شتابکاری نمودن از طرف شیطان است و تجوست بخلق است و بسیار لعنت کنندگان  
 روز قیامت نه شفیع کسی باشد و نه گواه کسی هر که سرزنش کند و عار چنان بر او خود را بگفت  
 نیرد تا آنکه خودش بجا آرد و سندش منقطع است و آبی بر کسی که سخن دروغ میگوید تا قوم بدان  
 بخند و وای است او را وای است او را گفتار نصیحت آنست که از برای او استغفار کند و سندش  
 ضعیف است و دشمن ترین مردان نزد خدا سخت خصوصیت کننده است

## باب در بیان ترغیب و خوبهای نیک بزرگ

آنحضرت صلی الله علیه و آله بر شماست راست گفتن که صدق ای نهی نماید بسوی نیکی و نیکی با دوست  
 بسوی جنت و مرد عیث است می گوید و کوشش می نماید در راست گفتاری تا آنکه نوشته میشود  
 نزد خدا صدیق یعنی بسیار را شگود و در داری خود را از دروغ گفتن که کذب بر او می نماید بسوی نیکو

و خود را ہی تاکید بسوی نازد همیشه مرد دروغ می گوید و تحری دروغ می نماید تا آنکه نوشته میشود  
 نزد خدا کتاب یعنی بسیار دروغ گوید و در این خود را از گمان بدگمانان اکتب حدیث است و توشینید در راه گفتند  
 چاره ناپایم از مجالس خود که در آن سخن را نیم فرمود پس اگر از بی خبری شنید باری حق را با او کنید گفتند حق را  
 خود پوشیدن چشم و بازداشتن اذی آورد سلام و امر معروف و نهی از منکر هر که خدا با او سخن  
 اورا نصیب و نهم می گرداند درین مراد با من فقط هم کتاب و سنت است لا غیر و نیست چیزی درین  
 گران تر از حسن خلق و حیا شامخی و شبیه است از ایمان و آنچه دریا فتنه اند مردم از سخن نبوت او  
 اندام خدا این است که چون شرم ندارد سے هر چه خواسته بکن و مؤمن قوی دوست تر است بسوی خدا  
 از مؤمن ضعیف و در هر مسلمان خیر است یعنی خواه قوی باشد یا ضعیف و عرض کن بر آنچه  
 ترافع و بد و مرد جو از خدا عاجز مشو و اگر رسید ترا چیزی یعنی از آفت و تکلیف گو که اگر حیوان  
 کردی چنین شدی و لکن گو که آنچه مقدر کرد خدا و خواست همان شد زیرا که عزت قوی کن  
 عمل شیطان را و حق کرد او تعالی بجناب نبوت مسلم با آنکه تو اضع کنند مردم تا آنکه بغی نکنند هیچ  
 بچسب سبکدانه نماند احد سے بر احدی و هر که رد کند از آبروی برادر مسلمان خود در پس پشت او  
 رد کند خدا را از روی او و ز قیامت نقصان نکند و هیچ صدقه در مال و زینت و دیند و بگوید  
 از طرف خدا اگر عزت را و فروتنی نکند و احد سے مگر آنکه بلند تر به کرد او را خدایتا سے دیکھا تو  
 خاکساری سے عالی مقام ہے ہا چون چون بلند ہم ہوسے پستی نظر پڑی ہا و فرمود ای مردم  
 فاش گردانید سلام گفتن را و بخوانید طعام را و بپوشید رومہا را و نماز گزارید و شب و مردم  
 تقصت باشند در آید بجنبت سلامت از عذاب سے رہین دیدہ شب زندہ و از خورشید تنم ہا کہ  
 تلخ کرد و براسے تو خواب شیرین را ہا و لکن حال ما این است کہ سے ہے دل مردہ اگر رات کو جا  
 تو کیا ہا چشم بیدار تو سے پر دل بیدار تعین ہا اللہ صغیر او فرمودین نصیحت و خیر خواہی کرد  
 و این را سب بارفت پر سیدند از برای کہ فرمود از برای خدا و کتاب خدا و رسول او و ائمہ مسلمانان  
 رعایتہ ایشان سے نصیحت گوش کن ہا انان کہ از جان دوست تر از زہد ہا انان سعادت مند پسندیدہ انان

و فرمود بسیارترین چیز سے کہ در آرنده و درشت است ترسیدن از خدا و حسن خلق است و چون  
 نمی توانید که همه مردم را با سوال خود گنجید بار سے باید که از شما بسط وجه و حسن خلق آسانرا بگنجی متون  
 آیینی بپردازد و من خود است و متون مخالف با مردم و صابر بر آوازی آنها بهتر است از متونی که مخالف  
 مردم است و در تشکیب بر این است آنها و فرمود اللّٰهُ اَحْسَنُ خَلْقِي فَحَسِّنْ خَلْقِي یعنی چنانکه صوت  
 من خوب ساخته همچنان سیرت من نیکو و خوب بسازد و هر چه در وی خویش نیکو سازد خویش خویش را

باب در بیان ذکر و دعا

حق تعالی فرمایدین باینده خودم تا یادم می کند و هر دو لبش بیدگرم می جنبند و هیچ عمل نکرده و چنان  
 که نجات و بنده تر باشد او را از عذاب خدا بهتر از ذکر خدا و نشست قومی در مجلسی که در آن ذکر خدا  
 کنند مگر آنکه اگر می گردند فرشتگان ایشان **باسم** آسمان سجده کند هر زمینی که در روی یک کس  
 یک دو نفس بهر خدا بنشینند و می پوشد ایشان با رحمت خدا و یادمی کند ایشان را در آن جماعت  
 که نزد او بیند و نشست قومی در جایی که ذکر خدا کنند و در و نفرستند بر حق صلواتم آنکه حسرت  
 باشد روز قیامت **دبر** که گفت لا اله الا الله و احد لا شریک له و له بر روی بچو کسی است  
 که چارچیان از اولاد اسمعیل علیه السلام آزاد کرد و دبر که گوید سبحان الله و بحمد الله صد بار و انداختند  
 از وی خطا **باسم** او اگر پیش کف دریا باشند و جویر پیرا گفت که بعد از تو چارچک گفت که اگر آنرا  
 با گفتن تو امر روزی کنند برابرش آید سبحان الله و بحمد الله و خلقه و رضای نفسه  
 و زلفه صد مرتبه نتهی رحمت و صلوات کامله **آخر** جمله و فرمود باقیات صائیات این است  
 لا اله الا الله و سبحان الله و الله اکبر و الحمد لله و لا حول و لا قوة الا بالله **آخر** جمله النساء  
 و حسب کلام نزد خدا چارچک است بهر که نام که شروع کنی زیانت نکند سبحان الله و الحمد لله  
 و لا اله الا الله و الله اکبر و الله اکبر و الله اکبر و الله اکبر و الله اکبر و الله اکبر و الله اکبر و الله اکبر  
 ترا بر کنزی از کنوز است لاجل و لاقیة **لا اله الا الله** و در روایت دیگر زیاده کرده که **لا حول و لا قوة الا بالله**

حسن الله الا اليه وقرئ و دعا همین عبادت مست و نور لفظی تا مد که دعا مغز عبادت مست و تسبیح  
 شی بزرگتر بخدا از دعا نیست و دعا فی که بیان از ان واقامت کنند مرد و ندیشود و تسبیح  
 شکرناک و عبادت شرم دارد از آنکه بنده چون هر دو دست خود بر او و آنها را خالص بر گردان  
 و آنحضرت صلیم چون هر دو دست خود در دعا و از نمودی فرو نمی آورد آنرا تا آنکه روی خود  
 بآن هر دو دست بسورس و سج نمود و هیچ طریقی این حدیث متقیه آنست که شدش حسن است  
 و قریب ترین مردم و سزاوارترین ایشان با رسول خدا صلیم روز قیامت کسی است که بسیار  
 در و خوان است بروی علیه السلام گویم صدق ترین مردم درین شیوه زمره اهل حدیث است  
 کتازه سواد هم در رفع عماد هم و اهدک من عاذا هم که هر دم و در هر و رس و اذیت <sup>تذیفات</sup>  
 و طیفه ایشان است <sup>س</sup> در زبان و مونس جان است نام پاره یک دم نیرود که گرنی شود  
 و فرمود سید الاستفطار که بنده آن را گویم این است اللهم انت ربی لا اله الا انت خلقتنی  
 وانا عبدک وانا علی عهدک ووعدک ما استظعت اعونک بک من شئ ما صنعت ابوء  
 لک بنعمتک علی و ابوء لک بذنوبی فاعف عنی فانک لا یغفر الذنوب الا انت و من  
 در بخاری است در بورد که ترک نمیشود این کلمات را یکجا و یکجا اللهم انی اسألك العاقبة  
 فی دینی و دنیا و اهل و مالی اللهم استر عیاتی و امن رو عاتی و احفظ من بین  
 یدی و من خلفی و عن یمینی و عن شمالی و من فوقی و اعوذ بعظمتک ان یتخلف  
 من تحتی و می گفت اللهم انی اعوذ بک من زوال نعمتک و تحول عافیتک و فجاءت  
 نعمتک و جمیع مصلحتک اخرج مسلم و می فرمود اللهم انی اعوذ بک من غلبت الدین و غلبت  
 العدو و شمانية الاعداء و مروی را شنید که می گوید اللهم انی اسألك بانی یا شهید انک  
 انت الله لا اله الا انت الاحد الصمد الذی لم یلد و لم یولد و لم یکن له کف الا احد  
 فرمود خدا را بنامی سوال کرد که چون بدان سوال کرده شود بر بد چون بدان دعا نمود آید بر بورد  
 و هنگام صبح چنین می گفت اللهم بک اصبحنا و بک اصینا و بک نشجنا و بک نموت و بک

النشور مثل أن شب بكم نيزي گشت کن بجای الیك النشور الیك المصیر سے فرود  
 واکثر دعاوی مسلمین بودر بنا اتنا فی الدنيا حسنة و فی الآخرة حسنة وقتا عداب  
 الناس و از او عیبه جناب مبارک است مسلمین دعا اللهم اغفر لی خطیئتی و جهلی و اسرانی  
 فی امری و ما انت اعلم به منی اللهم اغفر لی حدی و هزل و خطائی و عادی و کل ذلك  
 عندی اللهم اغفر لی ما قدمت و ما اخرت و ما اسررت و ما اعلنت و ما انت اعلم  
 به منی انت المقدم و انت المؤخر و انت علی کل شیء قدیر تتفق علیه حتی گشت اللهم اصلح  
 لی دینی الذی هو عصمة امری و اصلح لی دنیاى التى فیها معاشی و اصلح لی آخرتی  
 التى الیها معادى و اجعل الحیوة شریفاً و دة لی من کل خیر و اجعل الموت راحة لی من کل  
 شر اخرجه سلم عن ابی هريرة رضی الله عنه و می گشت اللهم انفعنی بما علمتنی و علمنی ما ینفعنی  
 اسر زقی علی ینفعنی و در روایتی دیگر آمده که در آخرش می گشت و سرزد فی علم الکحل لله علی  
 کل حال و اعوذ بالله من احوال اهل الناس و عاشه رضی الله عنهما لابن دعا بیا نخت اللهم  
 انی اسألك من الخیر کله عاجله و آجله ما علمت منه و ما لم اعلم و اعوذ بك من الشر  
 کله عاجله و آجله ما علمت منه و ما لم اعلم اللهم انی اسألك من خیر ما سألک عبدک  
 و نبيک و اعوذ بك من شر ما استعاذ به عهدک و نبيک اللهم انی اسألك الجنة  
 و ما قرب الیها من ترک او عمل و اعوذ بك من الناس و ما قرب الیها من قول او عمل و اسألك  
 ان تجعل کل قضاء قضیته لی خیرا اخرجه ابن ماجه عن عائشة و صحاب بن جبان و شیخین انه  
 ابی هريرة رضی الله عنه روایت کرده اند که گشت منه بود رسول خدا صلعم و کلمه انه که خوب انه  
 بسوی من سبک هتند بران بن کران اند و سیزان و آن و کلمه ابن سبت سبحان الله  
 و بحمد سبحان الله العلی العظیم **قال** فی الاخر اخرج الكتاب قال مصنفه الشيخ  
 العالم العامل العلامة قاضی القضاة شیخ الاسلام ما صنع الله بوجوه اذ انما فرغ  
 حده ملخصه احمد بن حلی بن محمد بن محمد بن حادی عشر من شهر ربيع الاول سنة

تفاتی و عشرين و ثمانمائة حاصلاً لله تعالى ومصلياً على رسوله صلى الله عليه وآله وسلم  
 و صلواته و بجزایر معظمه و كان الفرج من تعليق الكتاب للبارك صبيحة يوم الاحد  
 للبارك من شهر جمادى الاولى سنة سبع و خمسين و ثمانمائة غفر الله لكاتبه و اولاديه  
 و اهلها و اقاربه و لكل المسلمين آمين و حسبتنا الله و نعم الوكيل و صلى الله على سيدنا  
 محمد و آله و صحبه و سلم انتهى بحروفه و اقول قد طبع هذه الام في هذه الايام سنة  
 الهجرية ببلدة بصرى بالحمية فان شئت ان تقف على اداة ما في هذا المختصر بأسرها و يديه  
 و تخريجاً فراجع فيها ما يشفيك و يكفيك و بالله التوفيق و بيده ازالة التحقير

### خاتمة الكتاب في مسائل شتى من كتاب

مسئلة عوام اهل سلام راعى ثوبون بزطوا هر كتاب و حديث خير الامام مسلم اگرچه علوم غمسه اجتهاد  
 نى و مانند جائزست و اين چنان مى تواند شد كه از عالم بحدیث حكم خدا و رسول در حاد و شریفین  
 پرسند فاسلام اهل الذکران كنتم لا تعلمون همین منى و اورد هامة اصحاب جناب نبوت آیت ترون  
 شکره مشهور لما بانخیر همین ساهى رفعتد این قیودنا مسود که یاران راست از براسه اقتدا و اسوه حسنه  
 بکتاب عزیز و سنت مطهر تراشیده اند اراجیف سوه میشمیت هرگز را کما انان در و و اوین اسلام  
 است شام نمیتوان کردن سه سر و خاطر اجاب زائر از رای ست بد من و تفرج باغ محمد شان  
 تنها و دیگر راجع آنست که اوقضا و مقلد مذبحی خاص از غلبه اسلام جائز نیست و هر که  
 عادت کتاب و سنت و بالغ مبلغ اجتهاد و در مسائل دین است او اوقضا جائز باشد و هیچ زمانه از  
 قائم بحدیث الهى نیست لا اقل از مؤلفات مسته نافع ایشان سه فلولا که ما عن فناء الهوى  
 ولو لا الهوى ما عن فناء که و دیگر اعراب باو نشین که جز مجود تکلم و شهادت عملی از اعمال اسلام  
 و فریفته از فرائض دین بجای آرنده حکم ایشان حکم کفارست لعمرو الله و علیهم ما علیهم  
 و تطویل سخن درین شان و اشتغال نقل برهان از باب ایضاح و ارضح و تبیین بین باشد

و دیگر جمعی گفته که جلال بیت و ذریت رسالت تا یوم قیامت اگر چه عصات باشند مغفورا نند و توی  
 دیگر گفته است از براس اوله و نصوص حکم کرده که سطح ایشان مغفورا است انشاء الله تعالی  
 و خاصی تپو دیگر عصات است مستدریغ عقوبت از یکتان و عدم مطالبه برین آیات ایشان  
 بوجه بودن از ذریت نبوت و حرمت رسالت و دلیل ندارد بلکه دلیل قائم است بر خلافت آن یا  
 نساء النبی من یات منک بفاحشة مبینة یضاعف لہ العذاب ضعفین و یا  
 فاطمة بنت محمد لا اثنی عنک من الله شدیداً علی منک با بر پیمبر زادگی منظر نیست  
 و دیگر مختار در باره مشاجرات صحابه و امر خلافت و جز آن عدم حوض و اختیار سکوت است  
 و این قدر را بسند است که ایشان را خیر قرون و فضل ناس و معدل بتعدیل نبوت اعتقاد  
 کنیم و و نیم که علی مرتضی بر حق بود و مخالف و سب بر باطل و لکن نبی مخرج با نعی از دوازه اسلام  
 و از اخوت دین نیست چون متاخرین صحابه را خطاب کرده اند باین حدیث که لا تسبوا اصحابی فلو ان احدکم  
 اذق مثل احد ذهباً ما بلغ مداهم ولا تصیفہ پس با مردم که بعد از سیزده صد سال آه ایم چه رسد  
 چون سب یا با احد و سلیمین فسق است و قاتلش کفر پس از صحابه چه می توان گفت الله الله فی  
 اصحابی لا یقتل و هم من بعدی فخرنا من اجہم فیحیی اجہم و من ابغضہم فیدغضو  
 ابغضہم و دیگر اجتماع و مسابده و بیعت از برای تلاوت قرآن و تدبیر حدیث و کتابت علم دین  
 و قرابت قرآن از برای اسوات مسلمین و دیگر اعراف جاریه و سایر اتفاقات مشروع نیست اگر خالی  
 از مسابده و سینه و سلیم است از سنا که شرعی اقر و اعلی معنی که پس و نحو آن ثابت است تعیناً  
 احوط آنست که قصر بر ماورد و بالشرع نمایند و در محفل نوکجا و مجلسی تازه بنیاد که محتوی بر سنا گیرند  
 بیعت باشد نشینند و تا توانند از ان بگریزند که در میان بیعتات امید عقاب است در جای  
 ثواب **س** اگر ترا تماشای عید خود طلبند نه خلیس و ای جوانی بگو که بیایم و بگو صفت غیر خدا  
 بچو باد شاه و کدام ولی خدا و قرابت خود و دیگران کفر و شرک است اگر زبان کیکی بدان بیادیت  
 کرده است نزد با استغفار و لا اله الا الله گفتن ترا کیش می باید نمود و دیگر سنت بتقیه نبوی است

بر سر پاره که بشود و چون که سید الاشتهار است اگر چه تراشیدن بمه سوی سر روی جواز دارد و لا سیما در  
 حج که خلق افضل از نصر است و حق مروان در پری نبوی گفته لم یجلق النبی صلعم راسه الشریح  
 الا مع مرآت آنتی و تخلیق سیا شوارح است و هم کلاب الناس و توسط لویه باخذ از طول و عین  
 سنون است که در سال هم رو باش **س** لی جیب و له کحیة + طول لها عمل ابلا فأنکده + کافها  
 بعض لبالی الشتا + طویلة مظلمة باس رده + و قعش شارب تا آنجا است که اطراف لب  
 نمایان گردد آنکه او را از بیخ و بن تراشد و جواز خلق مجموع است و دیگر تادیب رعایا و برابرا با  
 نزو وقوع جنایت و عصیان و مانند آن مقصود است بر موارد خود تقییس علی غیرت و او در آن مواضع  
 همچو مخصوص عموم است از برای احادیث تحریم مال و عصمت دم مسلم و این مواضع در ظفر اللائحه  
 و جز آن یکجا ذکر یافت فرامجه و دیگر در مال جز ذکوة حقی دیگر نیست مگر آنچه اولاً خاصه در آن آمده مثل  
 وجوب ضیافت و سدوق محرم الدم و قوله تناسل و اتوا حقه و م حصادة و قوله یجانجاهدوا  
 باموالکم و انفسکم و نخوان و دیگر عا **ح** حرم شریف همچو مقامات و سنارات و تعلیه در بیوت و یا  
 بر قدح استیاج سخودت است با اتفاق مسلمین و اجماع تابعین قرچ بن برقوق در صمد شوم از  
 هجرت اصحاب چهار صلی کرده و در رفع منا و مقصدی صالح دارد که مشنوا نیدن اذان است  
 کسان بعبید پس اگر کدام مقصد و معارض او نشود جائز باشد و از تشید بنیان و رفع آن فوق حد  
 نبی آمده و دیگر استعمال شجره تنباک حرام است چنانکه نمیدانند استصحاح باللباطة الاصلیة و  
 تمسک بالادلة العامة و ادخال بن شجره در خبثات بسببکه از مساکک علت غلط من است چه  
 اصل در همه اشغیا باحت و طاعت باشد آنکه دلیل بیاید و نقل فرماید که اول دلیل علی تفسیر ذلک  
 ظرفی گفته تنباک و پیبری است که عاشقان آن را می کشند و شوقان می نوشند و منکران را در  
 بینی در آزند و دیگر قدس پاک را بر آسمان اعتقاد کردن کراهی نیست بلکه موافق ادله صحیح است  
 و سنت است این قدر رسالت شده که مشرک از مسکان و زبان و اندر صفاتی که در قرآن و حدیث آمده است  
 اعتقاد را موافق طواجر آن درست سازد و یعاجب التشبه بکلمة الجمالیة لیس کمنه شیء و حد این

لا یجوز ان یتخذ  
 یسجد و یسجد لیس  
 یا کرمش در پیش  
 با صفت و سنون



جمله صفات کجی است خواه استوار بر عرش باش یا اثبات بر زمین و نحو آن همه بر صفت از صفات  
 در حق سبحانه و تعالی در بابی موجودان است و چنانکه از سه جهت عال و راست رسان متجان است  
 شرق تا بقدم هر کجا که می گزیم و گزیده این دل می کشد و جای خجاست و گمراه است و علم او  
 دین از طرفت همین تعلیم خردیه و زنده کردن مشهوره با پنجیر تبار است بویس پس و آیین است  
 در آغاز صد چهارم از هجرت نمود از رشته راه بسیاری ای کسان زود و نابوسه کثیر را از دست  
 و زود میان آیات کتاب و حدیث نبوت تا ب تعارضی و تبانی و خلافی نیست و لو کان من عند  
 غیر الله لوجدوا فیہ اختلافا کثیرا این بهر جهت است که می بینی در افواج راست قال الله  
 الذین فکون و بگمراهی است و رسول و الفاظ صفات ایشان همه توفیق است کم و بیش را در آن راه  
 گز نیست از اسما در آن بر حد را بید بود و قصر بر مورد باید کرد و در دلائل الخیرات و نحو آن بعضی از الفاظ  
 تراشیده اند که کتاب و سنت مساعدت و معاضدت آن نمی کنند **ب** یاغ مزاحی حاجت سر و دست  
 شمشاد خانه پر و از که کمتر است و دیگر حدیث حفظ چهل حدیث صحیح طرق خود ضعیف است بحجت  
 نمی آرد و آنکه ضعیف را در فضائل اعمال علی الاطلاق لائق اعتبار است و آنچه نیست  
 زیرا که احکام اسلام همه منسوسی الاقدام است و بر چهل حصص است است ما سورت برسانیدن سنت  
 اگر چه یک حدیث باشد بلغوا عنی ولو ایه نصرت درین باب و بگمراهی است بطبع جنت و ثواب ترک  
 معصیت بخوت نار و عقاب صحیح است کتاب و سنت بران دلالت دارد بیدعون سر و خوی فسا و  
 طمعاً و امان خائف مقام را به و نهی النفس عن الهوی فان الجنة هی المآوی و اگر شهودیکه  
 از صحاب باطن سقط این خیال منتد برست لکن سخن در آنست که فناء و بقا مقصود با انباشت  
 آنچه مطلوب است همین است سلام با حکام ظاهر اسلام است و پس و بگمراهی است الحسن و الحسین  
 سید اشباب اهل الجنة بر اطلاق خود است بعد از استثنای انبیا و رسل و کبار اهل بدو معنادوران  
 دلالت نیست بر آنکه دیگر سید جنتیان نبود چه حدیث خبر است نه صیغه حصص و بگمراهی است از آن و  
 بی ریشان را رسید و حصول بسوی خدا و محبت او تعالی گردانیدن گزاری و نوعی از تبت پرستی است

پدایت این جمیع از زین کافره آمد و قرآن کریم بکلماتش پرداخته و توحیح آن در اسلام یک  
 در مکاتیب شیطان رحیم است چه در کتاب عزیز ام بغض بهر آنکه گیرد و در شده و عدم غرض بین  
 نظر بازی و شایسته است در آن آنجا که آثار است جزا و سجا از افراسیت من اتخذ الله هوا  
 و مخالفت این اصل با قول تعالی والذین اصنوا لشد جاسه از اوضاع و اضحات باشد و بجز  
 حب الدنیا راس کلی خصیة و حقیقت قول جناب بعلی است گویا سنا حسن تا حسن بصری رفعا  
 مرسلان مروی شده اما مضمونش موافق احادیث و اوده درین باب است مثل الدنیا اصلون نة  
 و صلون ما فیها الا ذکر الله او عالم او صغله و نحو آن و شک نیست که تخم هر خطا و بیخ هر عیبا  
 و جفا همین درستی است سبخی است **س** و یوانگی دوستی از بومی تو می خیزد و هر فتنه که می خیزد  
 از کوی تو سنجیدگی لا الحقیق انخریب الدنیا و بجز کفار مخاطب اند بفرع اسلام و معاقبانند  
 بر ترک آن و حال است بر آن قول تعالی ما سئلکم فی سقر قالوا لم نذک من المصلین آتیه و قول تعالی  
 و یل للشرکین الذین لا یؤمنون الذکوة و نحو آن و بجز فی توحید و صفات فی اهل قول خلاصه  
 معتزله و جمیع و غیر ایشان است و اثبات او سجا و وجهت فوق مذہب کلابیه و اشعریه و کرامیه اهل  
 و ظهور صوفیه و فقها و مذاہب ربوب است الا ماشاء الله تعالی و اشعریه و در باب اسما و احکام مرجیه اند  
 و در باب قدیر جبریه و صفات نوس از تجهم دارند و اقوی مذاہب درین باب مذہب محدثین  
 اهل سنت است توحید ذات و اثبات صفات بروحی که کتاب و سنت بدان ناطق است بدون  
 تعطیل و تاویل و اسرار علم و در نظر تحقیق هیچ فرق نیست در میان کسانی که تنزیه با تعالی بان الفاظ نحو  
 مشکله میکنند و در میان کسانی که آیه اطلاق از صف و نحاس و نحو آن ساخته می پرستند خدا را بهتر از هر  
 که شناخته و تقدیس و تنزیه وی بهتر از خاتم پیمبران که بیان ساخته قل الله ثم ذی هم فی  
 حق صحر بلعین و بجز سوره اسے لفظ آل و اهل بیت ذوی القربی و عترت و ذریت و احادیث  
 و کلام علماء و فقهاء و احد است و مراد بدان کسی است که منسوب باشد بسوی جناب رسالت در  
 نسبت ذاتیه اهل علم خاص کرده اند آن را یک صدقه بروی حرام است از قرابت ذی صلح

و دیگر آن همیشه کرده اند اول منویم لغوی است و ثانی اصطلاح شرعی و چنانچه لفظ آل عابن است  
 از وراج و ذریت در بعضی صلوات و اجازت بیحد واقع شده است مامورست بتحصیل برایشان  
 و تا که آن غیر آتی است با سر بر و ترک لفظ آل از مسلمانان و کتب حدیث بنا بر این منع نموده بود چنانچه  
 است که مذکور در حدیث و کتابت آن بزبان گفته باشند و دیگر صلوات بر صحابه و ملائکه و  
 دیگر صلوات بر ائمه و علیهم السلام ثابت است بلا خلاف و در قول **لا اله الا الله صل علی آل**  
**ابی انبی و خواتم و اولاد** از بر عظیم و نزد ایشان ماثول است و ماثور آنست که صحابه را بر خندان  
 و اول علم با حرمت و اهل حسان ملاحظه نمایند یا بکنند همه جائزست چه مقصود و دعاست از بر است  
 میت بر عبارت و لفظ که باشد و لکن ابقاء فرق در نمی و غیر از خوشتر است و دیگر در دو فرستادن  
 بر سویل خدا صلوات واجب است فی الجمله بغیر حصرو اقل چیزه که بدان اجزاء امتثال امر حاصل می شود  
 یک بار است مخصوصا در نماز و فضائل صلوة و مزایای کثرتش بیش از پیش است تا آنکه بعد از تلاوت  
 کتاب السوره و وظیفه بکار در روزی رسد و بها وجد و باها وجد و او را سعد مردم باین ساد  
 زمره اهل حدیث است کثرانده تعالی سواد هم و دیگر راجع آنست که تلاوت قرآن کریم منتهی  
 از کاست و بعد از صلوة و سلام است بر آنحضرت صلوات و آل شریف او خصوصا در موطنی که نفس بدان  
 وارد شده و تا رک صلوة بر آل غیر آتی است بصلوة مامور بها و دیگر حدیث ثقلین که تسک بکتاب  
 و قدرت آمده است مراد بدان صلوات و عزت و علو ذریت اند که بر طریقها ماثور بود بعد از خود ایشان  
 و از نده هر جا اهل فاسق و مبتدع و آخر حدیث مذکور فائظ و کیف تخلف فی فهمه اشارت میکنند  
 بجهن سلوک باین هر دو و بزمیزیت عالم اهل بیت بر غیر و س و دیگر نسب اولاد یا با است در باب  
 اگر چه در خلقت مادرین باب ثابت است مگر بنی فاطمه که بنی نبی اند صلوات مگر اولاد آنرا که فرستاد  
 نه عام را و اول بنا بر مزید حرمت سادات است و ثانی بوجه کمال خست و نوات و اتصال و حسب  
 بحضرت نبوت صلوات شرف نمایان دارد منقطع نشود روز قیامت لکن نفع آن مقصودست بر مومن  
 آل یا کافر هیچ سود ازین امتساب دست بهم نیدمان اگر مکرر عند الله اتفاقا که نفس عالم است

درین باب و سبب در ایضا کفار در جزیره عرب گفتند که اینها سه قسم اند یکی مشرکین عرب و مجوس و زرتشتیان  
 که از ایشان جز اسلام یا سبب قبول نیست بلیل ایسیف دوم اهل کتاب اند و قتال بلا ایشان  
 تا آنجا است که جزیه دهند و امر باخراج ایشان از جزیره عرب و در لفظی از ارض عرب و در لفظی  
 از حجاز وارد شده و سوم مجوس و اهل صف اند و با ایشان بمان سنت اهل کتاب استعمال با یکدیگر  
 یعنی در حجاب اجلاس از جزیره عرب و آن عبارتست از آنچه بجز هند و شام و دجله و فرات محیط است  
 یا ما بین مدین تا اطراف شام طولا و از حدیث حراق عضا و السلام و سبب عقلی بر مذہب  
 که برخلاف حدیث ثابت است حرامست و ایجاب تقیید ایجاب بعثت علمای اسلام اجماع  
 کرده اند بر آنکه مطاع همین خدا و رسول است پس بی غیر نیست طاعت از برای مخلوق در محضیت خلقت  
 و هر چه از غیر نبی کرده اند از تقیید خویش و احدی از ایشان نصی در باره تقیید خود یا تقیید غیر خود نکرده  
 و هر که دعوی کنند که نص کرده اند تفضل نماید بدان و در کتاب و سنت عرفی واحد که دلیل بود بر اختیار  
 تقیید وارد نشده بلکه دلیل قائمست بر خلافت آن و قرآن و حدیث ناظر اند بر آن است اسکند  
 و دیده تحقیق و هر یک مقلد را چه عینک تا یکدیگر هر سو چشم دیگران عیند و سبب بر دستشان دارا اسلام  
 بود وقتی که سلطنت اسلامیان قیام داشت و بعد از آنکه بدست غیر اسلام و تحت تصرف ایشان در آمد  
 تملک اختلاف کردند و اگر دارا اسلامست یا در حرب از سبب متقی است که دارا اسلامست و  
 ندسب محققین آنست که در حرب است و سبب از سبب است و اگر در حرب است پس بجزرت  
 ازان بسوی دارا اسلام واجب باشد لکن باین کجا و اقامت جهاد و نفس دارا حرب محتاج است  
 بسوی دلیل بین و دلیل نیست و سبب و انقت رعایای اسلام با کفار در مراسم و اعیاد ایشان و  
 چنان واجب کی بودن ایشان با آنان است و من یتولم منکم فانه منهم و من تشبه بقوم  
 فهو منهم و هر که از دل بیزار است و همفقا نخست این امور بخار و باقی است بر اسلام لکن فاسق و  
 قریب کبیره است و هر که از اول دو سندان و راضی است حکم وی ظاهر است و سبب کفار فاسق و  
 عاصی و ترکیب کبیره است و این وقتی است که مع او از برای ذات وی بدون ملاحظه کفیه کائن



از زمین و اثرش چیزه زسیده و گمان جمعی از اهل بدعت که محدثین این روزگار در بر تفسیر و تفسیر  
 بر جاوه او هستند که بحدیث مستظهر بر هیچ یکی از افراد است اسلام جز طاعت خدا و رسول  
 اتباع احدی از علماء و قول قدی یا حدیثی در اجتهاد و قیاس نیست و واجب نیست تا به عبد الوهاب  
 مسکین ابن مسکین بچوسد و دیگر شرط عمل بحدیث نیست بلکه بر موت بر روت است و چون عود  
 کند باسلام ثواب علمای سابق او نبوی و عائد گردد و گناه روت محو شود و اسلام بجهت ما قبله  
 و دیگر اجرای قصاص را داد اسلام شرط نیست در در حرب هم جائز است در یا استهای اسلام  
 واقع و غنم و جز آن در اسلام است اگر چه مطیع حکام غیر اسلام بوده باشد بنا بر تحقیق که در مجالس  
 و در محاکم کرده و علم و دیگر اسامی ایام و مشهور مدراجائز است و دیگر بود در اسلام همین است که امروز  
 مستعمل است یعنی یوم الاحد تا آخر و محرم تا آخر و تاریخ هر قوم و ملت دیگر است بعضی از بیوط آدم  
 علیه السلام گریز و بعضی از طوفان و بعضی از زبان ابراهیم یا موسی علیهما السلام و در اسلام تاریخ الاحد  
 رسول خداست صلوات برایت آن از عمر فاروق شده و چنان حساب باقیاب کنند و اسلام  
 با حساب و در صورت جنت است و در صورت نار و دیگر قیام لیالی رمضان با حدیث صحیح ثابت شده  
 لکن تجدید است رکعت یا زیاده و خود شایع بر یا زده رکعت میفرود و تپش یا دت نا جائز  
 نیست بلکه چند آنکه نفل بیشتر ثواب اکثر ثبات است بسیار دیگر دارد و دیگر سلف تخصیص کرده اند بر  
 تحریم تعلم و تعلیم علم منطق و فلسفه و احد در آن مخالفت نموده و آنکه اربعه و اهل حدیث در مخالفت بوده  
 ازین علم و لکن بسنیان چندان توکل کردند که این مسائل را حکم مقاصد دادند و خطبتهای غریب  
 و عجیب علوم و فیه رو داده و موجب غریب اسلام و ضعف عقیده و عمل گشته و کاهل و لا  
 قوت الا بالله علوم کتاب و سنت چک است که استخوان بوسید و هزار ساله یونان را چون سگ کنند  
 و فرغ عالم افزه ز فنون شرعی را ترک داد و در تاریکی ضلالت و بدعت افتد او لم یفهم اننا انزلنا  
 علیک الکتاب این جرات از کس آمده که غمشاوه محبت دنیا بصر بصیرت او را پوشیده اللهم غفرا  
 و دیگر چه سید و رنماز و ترک چه در آن هر دو ثابت شده و افضل قنوت است نزو و جو و نازل خواهد

و زمان صبح باشد یا در پنجگانه بحسب اقتضای وقت و مصلحت کار و تقنوت در روز جمعه از آنکه گنجد از  
 عدم تمهیت و افضل طول صلوة و مناسب احوال اوست در کیفیت مفرد او در جماعت  
 ایستادن حال یا موین و در اوست بر وضو افضل است از ترک آن همچنین قصر افضل است در سفر  
 بلند اوست جمیع درجات سیر و قیام بعضی شب افضل است از قیام تمام شب مگر احوال الایله معین  
 و افضل صیام صوم را و دست و در حال و در سوال علی الاتصال منی عنه و از خصالتش نبویست  
 ۵ اما احادیثی که در آن تشکلهما به عن ابی شریب و طیبها عن الزاد و در اوست بر غیر خشن و کل  
 شستن از فضیلت در چیزی نیست بلکه چیزی میسر آید خوب است قل من حرم زینة الله التي اخرج  
 لعباده والطيبات من الرزقا و رهبانية ابتدحوها ما كتبناها عليهم و ما اتانا  
 من المتكلفين و این بحکف عام تر است از احوال و تمشین آری بذات و بی تکلفی و بی سائستگی  
 در جامه و نان از طعمات ایوان باشد و افضل در سفر بحالت سیر ترک سنن در و تب است جز وقت  
 صبح و در و در حالت نزول ترک حج و فعل و آتب حسن باشد و قطره در وضو است و صوم  
 بشرط توانائی جائز و افضل از برای جنب نوم بر وضو است گوئی وضو هم روا باشد و اما تواند در سجده  
 بحالت جنابت نوم نکند اگر چه با وضو باشد و در دست است نیم نهد و در احوال استعمال تعیین  
 خوف و ضرر از شدت بر و در خواب و خلیفه وضو است در جملة احوال و افضل در انعام بال رمضان  
 اکمال عدت شعبان است و در نوم شک عیسان ابو القاسم باشد صلوات و هر چه موافقت کرده است  
 بران رسول خدا صلوات و در حج احوال است را با طبیعت بران هر دو در همه حال سنت است بحسب اختلاف  
 آنخاص احوال و زبان و مکان و خلطت با مردم و محل بر ایند اسک آنها افضل است از اختیار عزت  
 و فرار از دست و گاهی بی فضیلت یکی بر دیگری باعتبار وقت و در وقت باشد چنانکه درین پنجگانه  
 آفت فرجام و ترک سبب مع اجماع بحسب با تفرقة علی الاطلاق در سایر اوقات نیست بلکه بحسب  
 اختلاف اسباب و احوال باشد و دیگر استوار حین بر عرش و نزول و هر شب بسوی آسمان دنیا  
 و نحو آن از دیگر صفات علیا حقیقت است مجاز نیست تو شبیه ظاهری است بجز در احوال و در کتب کتبه

و تاویل عدوان و صرحت آن از ظاهر فرج مکتوب و تعطل باشد و حق آنست که جمله کمالات کائنات  
 ظل کمالات و نعوت جلال و جمال صاحب عرش عظیم است و حقائق و دقائق آن خاص حضرت  
 الوهیت ما را جز نام بهره دیگر نیست **س** عقل در اثبات وحدت خیر می گردد چرا که آنچه جز  
 هستی است هیچ و آنچه جز حق باطل است و بگر حمد و صول ایمان و سوال مقبول و توبه استغفار  
 و سید استغفار و دعا به ثابست و انکاش انکار منصوص فوت لبس بدان حرمان است  
 از مرتب کمال ایمان و تمام احسان و بگریغ سبب و قیسه نماز ثابت است بسنت صحیح و از  
 اوضاع اصابع انسان نوزده صوتی باز از حقوق اهدا و وضع کرده اند و لکن آنچه در رفع مسیحیت  
 عقد پنجاه و نهم است و جز آن نیز آمده و این اشارت نزد قول الا اصد از شهادت می باید  
 هر که رکوع با امام مدک رکعت نیست و هر که قائل در جوب قرارت فاتحه خلف امام است قائل است  
 آن و هو الحق گو جمهور مخالف آن باشند و بسلا آیت است از فاتحه و از دیگر سور جز سورۀ برآ  
 دیگر خواندن فاتحه در پس امام در هر رکعت فرض است بنص صحیح حکم فیر متشا غیر منسوخ  
 نیست نماز هر کس را که آنرا خوانده و استماع و انصاف در غیر اوست زیرا که این کرمه در باره نماز  
 با خصوص نیامده و حدیث مخصوص است اگر عایش گیزد و احادیث و جوب قرائتش بجد تو از رسیدن  
 آری سواست فاتحه چیز دیگر خواند که انسان منع صحیح آمده و اول منع مقتدیه از خواندن فاتحه  
 در پس امام همه و استیست و انمی با ثبات مقصود و غالبش از محل نزاع چندی انقاد و در  
 جواب شانی و کافی گفته اند حتی لم یبق دلیل لمن خالف ذلك الا الجهل علی التقلید  
 اول المنصب الغیر السدید و بگر اختلاف کرده اند و چندی که مبوط آدم از آنجا شده نزد جمعی  
 آن جنت در ارض بود پس از کانی آباد بکانی و میان افتاد و نزد دیگران همان جنت است  
 که اسلامیان روز آخرت در آنجا در آیند و ادله هر دو فریق بسیار است اما بر طانی صحیح صحیح که تلج  
 صد کند عطش اضطراب برود میان نیست پس اولی توقف است از خوض در اشال این  
 سائل و اسد علم و بگر مبوط آدم از جنت اول در سرزمین میندوده و ازینجا اولاد و ذریه او



با قایلیم و بیکر مشتاقه متوطن گردیده و بعضی اخبار روایات را در فضائل هند وارد شده و نلفظ هندی جزو قرآن  
 گشته و لکن این روایات خالی از شد و ذوق خرابت بلکه تکلمت نیستند اگر نیست از بهشت نزل  
 بوستان هندی آدم زناز و نعمت جنت چنان گذشت و بیکر استناد از به هم و تروی و غرق و  
 حرق و فقر با ما و بیست و هفت ثابت شده اگر چه در بعضی آنها اجراء شهادت نیز ثابت است پس حساب  
 این سپنجی سر را خردش نموده و اگر سبب خواسته با وجود استعاذه و ذکر از موافق آن ابتلاء رود و در  
 موجود و تکفیر و ثوب مقرر است و بیکر صلوة ظهر را در قاری نماز پیشین و حصر را نماز و مقرر را  
 نماز شام و عشاء را نماز خفتن صبح را نماز با دعا گویند و هر یک را ازین نماز با اول و اوسط و آخر است  
 و تکلیف است اوقاتش از شایع بر وجهی آمده که در دریافت آن بدوی و تروی و صبی و وزن پیر  
 در بر با هم یکسانند و حدیث اقامت صیغت و شتا ضعیف است در فضل او است از دست برینت  
 در اول وقت ان الصلوة كانت علی المؤمنین کتابا موقوتا و بیکر وجود کواکب ثابت و سیاه  
 محقق است کتاب و سنت در آسمان دنیا و آنچه اهل بیست برین هر دو اصل افشرد و ده اند  
 عقل در اثباتش کافی نیست پس اقتضای بر سر و طریق سلامت باشد و در کتاب و سنت ذکر  
 شمس و بروج او و ذکر قمر و منازل دی و ذکر نجوم و کواکب و قوس و عرس و برق و جز آن آمده و  
 بیومی در بیست سنیه کج آن پرده است و فیه الرطب والیاوس و بیکر غیبت سلمان حرام است  
 در هر حال و بر هر حال و مواضع استثنای مجروح است با در کتاب و سنت و ضرورت را خارج نشاند  
 داده اند فاسد دفع الاشکال و بیکر سبب شفق شرک و خلط است نه بحر و مسائلی جدا گانه است  
 تعارض میان احادیث باب ما نزل کسبیکه عارف نیست بحقیقت استلال و توانا نیست بر دراک  
 شریع پس در هر چه شرکت مانع بود و دست خانه باشد ایمن شفق در آن ثابت است با حکما  
 و هر چه قسمت پذیر نیست و در قش مصروف گشته و حدودش محدود گردیده در آن شفق را سائست  
 و بیکر رفق حرام است علی الاطلاق و امر بتسویه آن بصحت رسیده و قمر نبوی را که یک شبر بلند کردند  
 و دیدن فعل صحابست نه قول نبوت و بنا کردن بر گور و افر و خفتن چرخان بر دی و گچ و گل نمودن

آن و انداختن جاسه بر آن و نوشیدن بر آن و نشستن بالای آن خواه از براسه بر آن باشد یا  
 جز آن و پاهال بودن تمبر و گرد آغوشش و نوزد و سکه نذر و نیاز نمودن و آوردن و به بنوران را بر آن  
 اصحاب تجویز نمودن و از براسه زیارت اموات سفر نمودن و بالان بستن و مقابر را مقوس  
 گرفتن و سید گاه ساختن و اشالی این امور بر نکات بطلات است و بعضی از این چیزها بسجده کفر  
 و لعنت و شرک و بدعت و فسق و فجور میرساند و دیگر بنا بر تفریح و جفاست شده و یک رکعت در  
 پنج رکعت و هفت رکعت و نذر رکعت و روایت هر رکعت ضعیف یا غیر ثابت است و اگر ثابت شود  
 یک تشدید افضل آمده و در آخر شب افضل است و با نندادن شب جائز و درین یک رکعت  
 تقیید با اول و آخر شب نیامده پس بر اختلاف خود باشد و دیگر وجه اختلاف در میان اصحاب و تابعین  
 بر سالی فرجه بین عدم تدوین کتب سنت و تفقه حدیث است هر یک که بحسب معلوم خود کاری کرد  
 و بعضی صاحب ثبوت بنیته سینه شد و بعضی را کثرت نوزد عدم دلیل بر آمد کار اجتهاد بود و لکن  
 بعد از آنکه سن در آن شده و صحیح از ضعیف ممتاز گردید اتفاقا اختلاف یعنی چه غایت باقی ابواب آنکه  
 در شکیات استبراکند و حلال بین را بگیرد و حرام بین را ترک و در این طریق ایستاد است  
 نزدیکتر است سلوکش فرماید و از بعد از وفات همچو تیر از کمان بر سر و وکلای الوان مختلفین  
 الاصل و هم در یک پس ناهمی از وقوع در اختلاف مجرم است و واقع در آن غیر مومن و دیگر  
 سبب اختلاف فقها و تباین افهام و توری است و بعد مسافت قری و عدم علم با حدیث و اصطلاح  
 بنا بر عدم تدوین و اوین سنت و انتیاد انبار میل و موثوق و سرخ و منقطع و ضعیف و شاذ  
 و منکر بلکه موضوع و محقق و جز آن بحسب تبسره عدم تفهیم و لکن اعداد تهذیب و تنقیح سنت حاجت  
 باین گردن باقی نیست قیامت سافت بی شبیه نیاس خواهد بود اما تعصب خلف معرفت را منکر و منکر  
 را معروف گردانیده است و سنت را ثبوت و بدعت را سنت و انموده فانا لله وانا الیه راجعون  
 و دیگر سبب اختلاف در میان اهل حدیث و اهل روایت کثرت روایات و قلت ارست نظر از اول  
 از طبقه محدثین کشش بر کوشش بسیار در حج متون و طرق نموده و جوی و دیگر از علمای سنی در اجتهاد است

این کتاب  
 در بیان  
 اختلاف  
 مذکور  
 در این  
 کتاب  
 است

هر دو تا آنکه آخر بر تقلید مودسه از گزشتگان اقتضا نمود و اندر بعد از قرون ششم و هفتم با تحریف  
 زلزله و قتل بسیار و رعد و برق بسیار در دانشمندان خنجریه و نوبت خلافت و جلال  
 سماجا بیک رسیده است رسید حتی که در آل انبیا ظهور مهدی و تولد عیسی علیهما السلام  
 مستصوبیت است خوشنودی تست مطلب ما چه یارب رحمی بسیار با نیک و گریه استسباب  
 بسوی نقابی از غراب بر وجهی که خروج را از ان مذسب با کرده و منوع دانند برین خلافت است  
 و صلحت احدی این نسبت و تقایید را نمی شناسخت و مرتزم بالله اولی و ثانی و اجتماع بر تقسیم  
 مذسب و احدی عینه نبود همین دو گونه مردم بود ز علما و عاقله عامه و مسائل غیر متجانسه غایت  
 و غسل و احکام نماز و روزه و حج آن از آباد و ملین بلاد خود می آموختند و در واقع تا دره  
 بلا تعیین ختی استقامی نمودند و بجای می آوردند و در علما جمعی بود محسن و رستخیز کتاب و سنت  
 و بتصدیق ز برای افتاد با اولاد این هر دو و گویند و در امور متوقف نید با جهاد می پدید آخت  
 لکن هدایت تبرک آن نزد تمیس و وجود دلیل می کرد و از جمود بر تقلید نمی فرمود و بعد از  
 و بعد سال هجرت مذسب عیان مجتهدین نمایان شد اما اعتماد بر مذسب مجتهدی عینه  
 کمتر بود و مجتهد گایست مستقل بود و گایست فی الذسب و صد چهارم راه و رسم تقلید فی الجمله  
 شیوع گرفت اما تا بن جمود و لذت که امر و دست آتن به التزام و التیام نزد زوال دولت اسلام  
 از خلفا و ادا السلام صورت گرفت و گان اصواته فذلک ما حقد و لا و با بن بگذر مردم و بن شمال  
 شتافتند و چیز پسے نور و یانت ایشان پدید آمد و روز افزون شد مثل جابل و خلالت  
 و زرقه و کلام در عقیده و همه بر غیر اساس است و مزایا و سوالات و بگر شرک و اربیت و در عبادت  
 و در ربوبیت و شرک و زینت و ارادت و در تحطیل و تشیل و در علم و اسم و عبادت بلا استقامت  
 و بالعکس قیود و الزومیت و ربوبیت و عبادت ثابت است با در کتاب و سنت و چنانکه در  
 اسس جمله طاعات است همچنان شرک سر جمله بیایات توحید کفر ذنوب شود انشا و احد قاسم  
 و شرک محبط جمله حسنات گردد با اربیت کتب و رسائل توحید می بجز بید و نحو آن کفیل بیان

این مسائل و احکام است و دیگر آنجا خواندند و مقتدا در بعضی جایها از اهل قبول و جزایشان از سایر  
 بانستن علم غیب و استمداد و استعانت نمودن بایشان در آنچه خاصه پروردگار است شرکت  
 یا کفر جز خدا احدی نبود و سجود مستمان و ستمند بود و هیچ زمان در مکان نیست **غیر حق هر چه**  
 دولت را بر بود **سدر راه تو همان خواه بود** و دیگر اخبار و آثار در بیان عرش و کرسی مابین  
 عرش و سمار سابعه و لوح و سلم و سموات سبع و ارضین سبع و لیل و نهار و ساعات و نجوم و مهر ما  
 و آب و باد و سحاب و مطر و صواعق و صیحه و زلزله و جبال و بحار و انهار و بحر نیل و فرات و  
 جیون و حیون آمده و بعضی قوی و بعضی ضعیف و بعضی شاذ و بعضی غیر ثابت است پس آنچه در حدیث  
 صحیح آمده در خورد قبول است همچو اثبات هفت زمین و مانند آن و آنچه در غیر دست لائق و توقیست  
 بنا بر عدم دلیل و هر چه برین بقول فلاسفه است یا ماخوذ از اسرار تورات غیر حری است بقبول **گویی**  
 ازان بیانات اهل و ائمه باشد اما ما موثریم تصدیق و تکذیب آن و اقتضای بر او در عدم  
 تقوه بما و راست آن طریق مامون است و دیگر رنگ کردن موی سر در پیش بجناد کتم و سار الوان  
 جز سواد و مندوب بلکه ما مور به است و سواد منی غنه است احادیث صحیح درین باب وارد شده و در  
 تنقیف شعر است از شمس آینه بران و مخالفت اهل کتاب است و خضاب دست و پای در رنگ  
 زمان حرام است بر مردان و روایات وارد در باب غسل همه و اهی است و دیگر حلت در و حری  
 از برای زنان است پس مردان را استعمال و تخلی نه سبب حرام باشد **سبیم و العین ابها**  
 کيف شتم آری گل و شرب در آند **سبیم مردان را هم منی غنه است** و لکن حرمت سار استعمالش  
 محتاج دلیل باشد دلیل نیست و قیاس بر خورد نوش قیاس مع الفارق است و دیگر مردان را هم  
 الوان جائز است جز صغیر چون فرق میان نمک و خام و حله نبوی سرخ محض بود و معطر و بصفت  
 صیغ فرموده و در زمان را خصصت است در همه رنگها چه سیاه چه جز آن و لباس جناب سالت قیص و عا  
 و از آن بود و در سار اول اذن داده و از اسباب منی نموده و بر تبر ثوب بطریق ناز و نیست و عید نموده  
 خرقه حلال است و حری حرام در لایح در شوب بغیر عدم استعمال است و دیگر حجاب و جنب و از نواج طهارت

و در حق زمان است مستحب است و غرض بصیر و از زن بوزن از مرد با سوره است و از ایداد نیست از قبل  
 غیر بیچون نمی آید و مرد بزرگ است علیه و کحل و خضاب و نحو آن است که اجنبی را بدین آن رو نیست  
 و همچنین دیدن فریغ و سابق و عصبه و عرق و این و صدر و اذن که ابداد اینها جا نماند و دیگر غیر صحیح  
 از برای شفا در مرض و دفع و غیره و ازل و ملا و تش بطریق و ظیفه و است و بی از براس منع آن  
 معلوم نیست چه این ختم بر قرابت در حکم دعاست و نیست صحیح بر جاوار شده و محرم از و محرم از نفع  
 و دعاست و موثق بدان صاحب استجاب و وفا و اهل علم و ذکر و تحریر که در اعجاز و نفع این ختم را در  
 دفع مکاره شیطان و دفع حوادث از زمان و امداد علم و دیگر برعت در نیت اختراع شده بر غیر شال  
 و در شرح آنچه امر شرح بدان دارد گذشته نه دلالت و نه اشاره و نه قول و نه فعل و نه برعت خلاصه است  
 و هر خلاصه در تمار و تقسیم بسوی حسته و سیئه بلا دلیل است و ایجاب تمش ایجاب برعت و امداد  
 و دیگر تا که صلوة عدا بر وجهی که وقت نماز بر سر رفته و وی نشسته ماند و بلا عذر بگذارد آن نیز  
 کافر است بر لسان نبوت و تاویل احادیث صحیح و آورده درین باب پسند او را الالباب نیست و حدیث  
 آمده بین الرجل و بین الکفر الصلوة رواه ابی حاتم الا البخاری و آیین دلیل صحیح و نص صحیح است  
 بر آنکه ترک نماز از وجبات کفر است و دیگر وقت نماز فوت شده جهانت که یادش آمد و این ادا  
 نه قضاء اگر بیایان یا بنوم بگذارد است و اقتضای مقام آنست که عامد را قضا نبود و لکن چون علم  
 فدین الله احق ان یقضی بموجب خود شامل این صورت میتواند شد اگر چه دلیل خاص صحیح و برین  
 موجود نیست و دیگر بر وجوب ترتیب و قضا و فوائت دلیل صحیح نیامده و تخریج فعل و دلالت نمی کند  
 بر آن که بموجب صلی ایجاب و ایقونی اصلی استدلال کنند و لکن این استدلال خالص نیست از  
 شوب و اعتراض و معارضه و قضا و آن در جماعت مستحب می نماید و دیگر زنان را گزاردن نماز مسجد  
 خصصت است و لکن خانهاست ایشان بهتر است از برای ایشان و منع ایشان از مساجد بی  
 این قدر بست است که خوشبو مالیده نمایند و در شب بیابند و فرق نمودن و وزن جوان و بی  
 بی دلیل است و در خصوص حضور ایشان در صلی و لیها آمده مگر آنکه آنرا گفته که در بعضی یافته اند

که در وقت مقدمت جالب نفست و بیکر صدقه و زکوة حرام است بر بنی هاشم و عیالی ایشان و از  
 بعضی ایشان بر بعضی نیز نارواست و حدیث دارد در باره صدقه که بعضی ایشان بر بعضی نفی  
 ثابت است و بعضی هاشم عبارت اند از آل علی و عقیل و جعفر و عباس و عمارت و از بعضی صدقه قطع  
 جائز است نه فرض و لکن احادیث دال بر تحریم عام است و احتیاط در هر حال اولی است و بیکر  
 وقف در راه خدا بجهت قربانی است که نقض آن بعد از فعل روایت شده و واقف را در غیر او از حق  
 اموالیکه در سبب یا مشدند نمانده آمد و احدی بدان سودمند نگردد و در مصالح مسلمین جائز است و  
 ازین ادوی است آنچه در کتب مکره یا سجد نبوی یا بر قبر شریف و سکه مسلم نمانده اند تا با وقاف نشاء  
 دیگر چه رسد و بیکر هیچ حدیثی مرفوع صحیح صحیح بلاهت امر بفرمان برای زیارت قبور نیامده و محذور  
 حقیقت بر زیارت افاده انشاء سفر نمی کنند و اخبار وارده درین باب همه ضعیفند مگر در بعضی از  
 مسافر زیارت شامل جمله قبور است خواه قبری باشد یا غیر او در فعل است محبت نیست و نه در قول  
 احدی جز شارع و بیکر تشدید بسیار غیر جائز است و بدان امر نیامده بلکه ابن عباس از حضرت  
 آن بجز حضرت اهل کتاب منع نموده و مراد تشدید رفع بنا و تطویل است و از حضرت امینی زیارت  
 پس تشدیدش داخل بعثت بود و بعثت ضلالت است و بیکر ثواب قرب و صدقات هداة  
 از اعیان با سوات میرسد و لکن اقتضای بر صورت آورده حسب است و ادنی بسنت ثابت و زیارت بر  
 غیر ضروری است و صدقات از طرف ولد و غیر ولد و نماز و زکوة و عیال از و س و از غیر ولد و عیال از  
 ولد و از غیر او در احادیث وارد شده و بیکر زیارت قبور مردان را سفون است اما بدین شد  
 و زمان را ممنوع و در زیارت دعاسی مانور خوانند و جائز است زیارت قبر قریب غیر مد رک سلام  
 بطریق صدق جام اما استغفار از برای وی نارواست و لغتی که بر زواران قبور آمده مراد بدین  
 کثرت زیارت اندوزن اگر چنانچه و فروع و بی تابی و کار غیر معروف کنند امید است که باز و نشود  
 و اسد اعلم و بیکر از شرعی غیرست در و چیزیکه کتاب عزیز دیگر سنت صحیح و این هر دو دولت  
 دارند برین دعوی که در تخیل بودن اجماع و قیاس بر سید از قرآن و حدیث ثابت نمیشود و احادیث

این هر دو آن هر دو بی ایجاب شارع است و هر دو فقها اتفاق کرده اند بر تریح اوله و قول ثانی  
ایشان که دلیل شرع چهارست بخرج است با دلالت ساطعه و مجاب است آنچه نیز که در اصول فقیه  
نذکر است و بیکر صدور کبارا تا نبیا بعد از نبوت متبع است و قبل آن نزد جمهور غیر متبع  
و صدور صغائر مختلف فیه است اکثر بجز از رفته اند و شک نیست که نصی قاطع درین باب  
در شرع نفی و اثباتا سوجو نیست و لکن ظواهر اوله قاضی است بوقوع لابد است ترتیب بران فی احوال  
یا قبل از وفات و بیکر جماع اگر ثابت شود و واقع گردد و آئی لهم ذلک پس متبروران اجماع  
این آن فن است نه اجماع دیگران یعنی در مسائل فقهی قول فقها و در اصول قول اصولیان  
و در احکام حدیث قول محدثان و در نحو قول نحاة و قس علیه ذلک و عدم عبرت با این فرق  
سبب جدل و اختلاف جمعی از اهل علم گردیده و باین بر بگذرد از دریافت صواب از خطا و حسن از اهل  
و سنت از بدعت و رایج از مروج محروم افتاده اند و قیاس را انواع است و تفسیر از ان همان تفسیر  
جلی است پس بس و قیاس محبت است در امور دنیوی و آسمان نوعی از بدعت باشد و بیکر  
قول فعل صحابه که آنرا اثر یا حدیث موقوف نامند در شریعت محبت نیست خصوصا نزد مصداق  
بالاوله قرآن و معاشرت با حدیث رسول الا ان رسول اجماع و تفسیر آنرا محبت گفته محبتی تیره بران نبیا خاتم  
و معلوم است که احدی جز نبی معصوم و مطاع نیست آری این قول فعل شاهد و متابع شریعت است  
می تواند شد و بیکر صدور رایج ثابت است بسنت صحیح و منع از ان نامجا نزد مذاهب مالک درین  
باب ارجح مذاهب است نظر بلیل و این طریق نزدیکتر است بتقوی و طهارت و حافظ است  
از جمیع در حقی و بیکر روایت نبی صلعم در مقام نزد بعض محبت است و نزد بعض محبت نیست و  
ثانی رایج است و کرمه اکمال دین و انعام نعمت و جز آن دلیل است بران و تفسیر چند نام ضابطه  
باشد اما بروی و بر فیه اوجبت بقول و فعل مرئی در نوم منتض فیه شود **س** چه غلام آقا بام  
مبذرا فتاب گویم چندان شبم نه شبم پرتم که حدیث خواب گویم نه آری نجاست که چون بعضی از مردم  
سرت آنحضرت صلعم را احتفال ببولد و خواب و دیدن ذکا بر شایخ استکار آن نمودند که فرست

بر عتبی چو آن خواب اهل غلط سماع یا عدم فقیرا عکس العقصیه نمودند و دیگر بجهت کسی که تفریح و سر خود  
 در استحصال ظن بکلمه شرعی نموده و لابد است که قائل باشد و اولی که اقتدار بر استخراج احکام از حدیث حاصل بود  
 و این را چند شرط است یکی علم بخصوص کتاب و سنت در آنچه تعلق دارد با حکام نه معرفت جمیع  
 آن تعیین عدد آیات و احادیث مجروح است انحصارش در پنج صد و زیاده و کم چیزی نیست  
 مقدار کفایت بسندست همچنین در سنت تحدید پیا پسند حدیث قول عجیب است و صحیح همان  
 مقدار کفایت باشد و دوم آنکه عارف بود بمسائل مختلف فیها تا بر خلافت اجماع نزو که سبب قائل  
 بحیث اوست فتوی نه در سوم علم است بلغت عرب تا در تفسیر کتاب و وفقه حدیث بنی راه  
 نرود و حفظ آن از نظر قلب شرط نیست مکن بر آخر آتش از نولفات ائمّه و مواضع آن کافی است  
 چهارم علم است باصول حدیث و وفقه برسد را متسلّم الیه احاطه و چند آنکه باع در آن طویل نیست  
 کار آسانی گرایم پیغم آنکه عارف بود بناح و نسخ این سه و اصل اصیل و آیین بغایت سهل است  
 چه حفظ پنج آیه و ده حدیث بلکه اکثر از آن چندان و شوازه نیست اگر بر نوک زبان ندارد  
 در بطن می تواند ضبط کرد و توسیع دائره این باب که صنیع فقها و رای است چیز نیست  
 تصور درین مراتب ششم موجب نزول از مرتبه اجتهاد است و بیان انواع اجتهاد و قیاس را  
 جای دیگر است غیرین مختصر و دیگر تقلید و لغت انداختن قلاوه است در گردن غیر چه تقلید  
 بدی از نادره و غنم و در اصطلاح قوم عمل نمودن است بقول کسی بغیر محبت پس عمل بسنت  
 خارج است ازین تعریف زیرا که از وادی قبول رو نیست نه قبول را سبب و عمل لفظ اطاعت  
 اقتدا و آنسوه و اتباع و اعتصام و تسک و نحو آن بر تقلید دلیل سفا هست استدلال است چه  
 بود این الفاظ یعنی تقلید حقیقت لغوی است و بحقیقت شرعی بلکه مجاز اصطلاح است  
 نیز نیست **س** سائرت مشرقه و سرت مغربا به شدتک پین مشرق و  
 مغرب بود دیگر آثار تقلید و رسائل شرعی فرعی نیز و بعضی جا زو نیز و بعضی دیگر مندوب و  
 نزد بعضی آخر واجب و نزد بعضی از ائمّه وین مکروه یا حرام است و قول ثانی راجع است و کتاب <sup>سنت</sup>



بران دلالت و نحو دارد و التزام مذکور خاص بعبادت است بلاشک و شبهه و ایجابش ایجاب  
 بعبادت و ائمه اربعه عقائدی کرده اند از تقلید خود و تقلید دیگران هر که باشد و هر کجا که باشد  
 و قضا و غیر عقیده در احکام دین ممنوع است بخص القضاة الثلاثة و جز آن و مجتهدان در مذمت حقیقت  
 از عمری در آن منقرض گشته اند و در شافعیه و حنابله بسیار گذشته و ائمه حدیث مثل اصحاب  
 صحیح سنی و جز ایشان با نفع بود و بی نفع اجتهاد مطلق و همچنین جمیع کثیره بعباده خفیر از خدم چشم سنت  
 مطهره در قطره من و نحو آن و هنوز اثری از آن در بعضی افراد باقی است و لا یجوز لمان عن  
 قائم علی الله لعبادته و قصر اجتهاد مطلق بر چاکس از آن فاضل است تجرد است و است  
 آن ابر رحمت در نشان است بدی و میخانه با نام و نشان است و دیگر جمعی گفته اند که اصل در  
 اشیاء ابا حجت است و نزد بعضی منع و نزد بعضی وقف و اول حق است و اول کتاب و سنت  
 بران دلالت دارد مگر آنکه مخصوصی بود بر این منع و وقف را اجزایهای شایسته و بایسته گفته اند  
 که در محل خود مذکور است و دیگر معنی تعادل اوله تساوی هر دو است در قوت و ضعف و معنی تعادل  
 مخالفت است در مفهوم هر دو و معنی ترجیح فضل نیکی بر دیگری است و مقصود بدان ایشان حق  
 و طرح باطل است و اختیار قوی و ترک ضعیف و تعارض در کتاب و سنت و ظاهر باشد در  
 نفس الامر و آن ظاهر اعلیای حدیث در فروع نموده اند و توفیق و تطبیق بخشیده تعارضی تنافی  
 که غیر مرفوع است در مؤلفات فقهاست خصوصاً اهل آراء و وجوه ترجیح قریب صد وجه است که  
 در ارشاد و الفحول و حصول المأمول بایه السائل مذکور است و دیگر قرآن شریف مثل است  
 بر حرف و صوت بخص سنت و حدیث و اتفاق ائمه و سلف و مخالفین این مسئله محجوج انبیا و ائمه  
 بر شربت آن و تشبیه بکلام غیر صحیح است بکار اجالی و کرده در نفسی مخالفت هیچ شی با و سبب است  
 در اوصاف و نعمت ذات مقدس لا اله الا الله کامل آنست که سر قبول اشغال این سائل  
 فرود آرد و خویش را در آن رواند و که ما مانور سستییم بخص و خویش در کشف حقائق صفات  
 بلکه واجب بر اسلک سبیل سلف صالح است که از بچو لا یفنیها در عاقبت گذشته اند و دیگر

سخن در کردیت عرش بنا بر انکار استخوان حسن بالای آن بنجار حکای پیشین و در قمار فلاسف  
یونانیین و شیوه تکلمین مبتدعین است جز زبان ایمان سودی و گیرنی آرد اعتقاد و موافق تعلق  
کتاب و سنت کافی و منجی است و این قدر بخت و انعام و خوش در آیات ذات و صفات شیوه  
غیر فضیله و افراخ ایشان است و همذات است حدیث بر تقدیر کردیت عرش نیز اثبات صفت  
است و او را حاطه و توقیت و غلو و رفع کمانت کرده اند و بعد از آن سینا و اشباه و نظائر او  
منسوب بسوی جبل و ضلالت و سوء فهم و تعلید حکما پیشین نموده و قد تم الکرسی و سکر قومی در ترک  
اوله و نواسه و مدعا تمام بعمل احتیاج بقدر کرده اند و گفته اند مقصود شده سید و شکم سید  
و شقی در شکم شقی و این اعتقاد بدتر از عقیده اهل کتاب است چه اوله دارد اند بر اتیان او امر  
ترک نرساند و تحمل پاکان و تحمل است و در مفهوم ایمان بنص حدیث و قرآن در مومن بعضی و کافر  
بعض غیر مومن است بخدا و رسول اگر چه عقیده باشد بشهادت در ظاهر و دیگر انبیاء و رسول اسطفا  
میان مبود و عباد هر که بر ایشان ایمان آورده و کار نشان و ادله ایشان کرده و سه بند و غیر  
خدا و ناجی روز جزا است و هر که بر خلاف ایشان بسته وی ملعون و ضال و محبوب از قرآن  
زواجبال است انکار رسل و شریعت کاری سهل نیست و در اسطه دانستن ایشان در روع ضلالت  
و جلب منافع هر چه معمول بر ذوق و شدة او در نفس و نحو آن شرک است این کار خداست بکار بنان  
مصدق نیست بنده بنده است گو بر آسمان پرورده انعام است گو بر آسمان دنیا فرود آید  
العباد عبدان قدق و والرب ربانان تنزل دو دیگر شفاعت مقید است باؤل و شوقش  
از کتاب و سنت هر دو است گوی سچ یک نمیدانند کوی در ان شفاعت می در آید یا غیر و اگر  
در آید در باره وی پذیرد همیشه و در یانه آسید واری با عمل جماع نشان و انشیدی است و یاس  
باجه و عمل علامت کفر و خواری و در باجرات بر ذنوب در از دین و اری شکرکان کونیا  
او شان به احسانم کردند می کنند اگر ایشان او اسطه و وسیله خود در نجات و قرآن حق نیندیشد  
چیت پس بنا بر ایشان در عمل و عقیده در حکم ایشان است ما اشبهه الیلالة بالبارحة و دیگر

هر روز در این است چون و او را در و او رسید و مردم باذن خدا شفا و شفقت هم و او قرآن شفا  
 و رحمت است از برای اهل ایمان و دعا را در تقاضای حاجت است آرد و قلب و قالب را  
 همین دو علاج است و او دعا و تحلف شفا در حصول دعا یعنی بر ضعف تاثیر فاعل یا عدم قبول  
 منقعل یا کدام مانع قوی و عائق خارجی باشد و تقویض در و او افضل است و اعراض از دعا  
 حریان مردم در تادیب آداب و شروط دعا تقصیر می کنند و عدم اجابت را شکایت و حکایت می نمایند  
 حال آنکه این تصور خود از طرف ایشان است نه از جانب دعا و خدا نخستین شرط قبول دعا صدق <sup>مقتل</sup>  
 و کمال حلال است و آن که با حدیث پیدا به الی السماء یقول یا رب یا رب و مطهره حرام  
 و مشرب و حرام و ملبسه حرام و غذای با تحرام قائل است بجنباب لذلک نص قاطع و برهان  
 ساطع است درین باب و ثبوت دعا و دروائی است ترک بر خدا و دیگر جمعی در کار خود بر حجاب  
 نهاده است و بنصوس رحمت و غفو و مغفرت بهر دو دست نمودن است و بر سبق رحمت بخصب  
 است لای عقل گردیده بعضی ملاک امر بر جبر یا اجابت نهاده اند و نهاده اند که ایمان همین تصدیق مجرد <sup>است</sup>  
 و عمل در آن و این است و ایمان ما و شهادت میراث علیه السلام چه کیس است و بعضی را اصلاح آباء  
 اسلام منتظر گردانید و بعضی بر شفاعت امین و علیهم السلام فریب خورده و آئین همه بنابر کثرت  
 جعل بی طاعت عم و نعم است او تعالی چنانکه گفته اند نواز است چنانکه گفته اند که هر هم است ایمان میان  
 احوت و ربایا بدینچ میزبان بدوان و وید کار نید بر و از پی بسته چاید و از دست شکسته چه  
 تاثیر تحقیق جمال با جلال تبارح است و خوار با تهر هم و در آن آئین است که عمل می کند و  
 بیشتر و گول که نمیکند را بدین راه چون دیگر است و خود را در اختیار دیگر کتاب و سنت  
 کفیل موافق خویش و جاست و بر تزلزل این هر دو بین ترفی نیست از این شرف و دیگر فیه در یاد  
 حدیث بی رحمت تقوی نریان می کند که درش با تدریجی آن و اندلیس فلیس آری بر که شد امر ترو  
 از شرح و علوم از دین بالضرورت است ره آتش مردم و باشد و در اصل عدالت در رسوات و  
 حال اسانید و سانی همین ضابطه صدق است پس بی تمیز و دیگر مجموع است و صحیح بتفق اند

بر قبول روایات فساق التاویل پس تشیع و نصب و اعتزال و مانند آن قاجح در تسهیل و آیت  
 نیست اگر دعوت و کذب نسیان در میان نباشد و این ضابطه اعتراضات بسیار را که بر روایات اخبار است  
 از هم می پاشد و بگردد سخن اقران و امثال که مخالفت هم اند در مذہب و عقیده و رفرور قبول  
 و حق کید گیر نیست این تند ب شوم باب عداوت و تعصب با برکنان کشوده و از مجلس اس  
 انصاف بدشت اعتساف بیرون بروه الا من عصمه الله تعالی و تقوی اهل علم در تائید این حکم  
 و توثیق این فتوی بسیار است و این جرح و تعدیل اقران بحق معاصران بنا بر دوستی و دشمنی  
 با هم سبب جدال و قتال بسیار و در مسائل و احکام بسیار گردیده و توجه کیے در دیگرے بیوجیب شرعی  
 دینی دعوت ضرورت دینی بنا بر حسد و بغضا و کسب نام در زمره سفاه اول دلیل است بر عزت  
 اسلام و بر قبول دین و واضح سبیل است از برای خندیدن اعدا و اسلام و چیره شدن لغزین  
 بر رعیان ایمان **عصمتنا الله سبحانه عن ذلك** و بگردد حفاظ حدیث را چند طبقه است یکے صحاب  
 و دوم تابعین سوم تبع تابعین در بر طبقه ازین طبقات علم حدیث و افر بود و محدثان سر بر آورد  
 بعد کذب و فسق قاشی شده و رخنه در کار و بار دین افتاد چهارم طبقه اقران قاضی ابو یوسف  
 حنفی است و درین وقت نیز عهد و حفاظ کثیر بود و اما در طبقات اخری و تقاضی قاضی علم حدیث  
 رو کبی نهاد تا آنکه شده آنچه شد و عقل بیای نقل نشست **س** پری ننفه رخ و دیو و ککر شرنه تا  
 بسوخت عقل ز حیرت که این چه بود یعنی است **س** مگر شرنه و قلیل و شرنه آفرین و انجیل الله جل  
 کل حال و بگردد طریق معرفت احکام و مسائل دین تلاوت کتاب و تدبیر حدیث مستطاب  
 و مطالعه کلام علماء این سر و علم شریف و در است علم اخت است و اما کتب علم کلام و فقه را سے  
 پس طبع نعت است بیاطل و شب خطاست بصواب طالب دین و علم را کور و کرمی سازد و در گو  
 تقلید شوم انداخته از برکات و انوار قرآن و حدیث محروم بیدار **س** محال است سعدی که  
 راه صحافیه توان رفت جز در پی مصطفی **س** هذا آخر ما فی هدایه السائل من البیان مع الزنا  
 والنقصان و بگردد صحیح است ایمان کسی که اقرار دارد بظواهر اسلام اگر چه با حث نیست از جمیع عقاید

و همین است حق بحجت و حرم متعین بر تفت اسلام بر معرفت حقائق و دقائق علم کلام که جز متدبر  
 در معارف علییه از انبی تواند فهمید از باطل باطلاست شریعت سخیسه بیضا که شب او چون  
 روز باشد ازین خرافات بر کران بوده و سلف صحیح از دریافت این زیادات و زوایای  
 شکم در عافیت گزشتند بزرگ و در عکس و صدق و صفا و لکن میفرماید بر مصطفی بود  
 و دیگر توحیدی که کتاب و سنت بدان وارد شده نفی شرک است بانوای و اخلاص عبادت و توحید  
 و الوهیت است باقسامه از برای او بجهان و چهاره انبیاء علیهم السلام باطل توحید فلاسف و جمعی  
 و قدریه و اتحادیه پرور ختم اندر عقل و نقل هر دو ال است بر بطلان آن کل ما خطل ببالک  
 فان الله تعالی سوی ذلک توحیدی بهتر از توحید قرآن و تجزیه ای اکل تراز تجزیه سنت مسیحه  
 و جان در میان نیست لیس و راه عبادان قرینه و کلاهطل بعد عروس و دیگر داعی بسوی تفرق  
 در دین و باعث باختلاف اعظم در مسلمین و موجب تباین در شرح مبین همین دخول رای است  
 در شریعت حق پس بس و مردم پیش از ظهور این آراء فی الجمله با هم متفق بودند و چنان را عمل  
 بر نصوص کتاب و سنت و اداء قرآن و حدیث بود و حتی که فنون را سه ظاهر شد مردم فرقی متفرقه  
 و احزاب تخریب گردیدند الا من عصمه الله تعالی و این داعی و افعال در اسلام از اهل کتاب خفیه  
 متوسی علی السلام توحید را تفسیر کرد و نامش شناسانها داین تفسیر مرفوع بود و دو کس از یهود و پیران  
 آرا خود در شناسا میقتند و کم و بیش نمودند و سخنان از ان شرت گرفت آرا بجهلی که کون نام دارد  
 اختلاف در دین یهود و تفرق در شریعت موسوی از همین جا که پیدا شد اهل شناسا بنزله قیامان  
 و ملت اسلام و مومنان بشنا بیه مقادیر اندر دین دین مبین سه رقی الذی جاح و رقت الشمس  
 فتشنا بها غنشنا کل الامم فکافنا فذبح و کافنا ما و کافنا فذبح و دیگر هرگز  
 از مبتدعه معتقد است که وی بر حق است و مخالف او بر باطل و خود را تابع نامده آسمانی و رسولی بر با  
 می پذیرد و لکن فرقاناجیه هانست که مانده بر کتاب و سنت و مقتدی سلف است پس بس  
 چه نیز ان اعتدال سنت و بیعت حق و باطل و صواب و خطا همین قرآن کریم و دو اوین پیشتر

لا اله الا الله و محمد رسول الله است و هر چه نامسره آمد مسره است این بسیار از کتب  
 در ریاست نیک و بد صحیح و غلط جدا حکام ظاهر و باطن کافی و روانی و شافی است و ما آنرا تعلیم  
 احصای بران مسندی است کیش پرست شده تا شیوه ایران نواب و غیر سنت نبود چاره دیگر  
 دل و دیگر محبت عزوجل از عظم فرائض است بر حیا و آیات و احادیث بسیار بران ولالت و  
 و آخرین محبت ایشان کتاب اوست بر جمله کتب بعده محبت پنبیر است عظم و این نیز فرض است  
 بر امت و اثر این محبت تقدیم اتباع اوست بر تقلیدات بگنان پیتر محبت عباد صلی است  
 از این حدیث بحسب مراتب قرب و بعد هر یک از اتباع و ابراج و آخرین محبت اخذ است بقول  
 کسیکه سخن او موافق حکم خدا و رسول است و در هر حکم که بر خلافت اوست از هر که باشد و هر کجا که باشد  
 دعوی اکل قول عند قول محمد خدا آمن فی دینه کف خاطر و دیگر دعای او تعالی نوی  
 از انواع عبادت است بر لالت کتاب و سنت پس داعی غیر الله و طالب امری از ان امور که  
 بدست آید و تعالی است حاجت غیر الله است و پشت انبیا و رسال نیز برای همین اطلاق و توحید و  
 فراد و سبحان بیانات بوده تا از برای کار دیگر و در سوره فاتحه می بینیم است برین اطلاق  
 انرا و لهذا خواندن آن در هر کجاست نماز خوانده آنها از رویا در پیش امام فرض است تا منبیا باشد  
 تجرید عبادت از برای او سبحان و استمان از وی و دیگر تشرک و بدست را شایات توحید و رسالت  
 نه خاص بیعت نمیده است بلکه چهاره اهل علم در هر زمان و مکان ارشاد عباد و بسوی اخلاص در  
 دین و تفسیر آنها از وقوع در انرا تشرک نموده اند و قرآن از برای همین کار آمده و در سل بنا برین  
 تصدیق و سبوح گشته و هر کس بود بر قطرت اسلام پیدا شده پس تسمیه هر چه در توحید بالقاب مستحق  
 تجدی و روانی بعد از تعالی است از مقتضای عقل و نقل و دیگر تقیید آیات مردم را گور است  
 و پیر است ساخته است و بهب انواع کفریات و ضلالت گشته و تفرقه عظیم در جماعت مسلمین  
 انداخته اگر بگنان تصریح تمسک بهل تنین کتاب و سنت مطهر جناب رسالت آب می کردند  
 نور و تصدیق صورت نیکرفت و لو شاء لهداکم اجمعین و لکن للهدایه من ید الله الله

دیگر چنانکه توحید غیر مسلمانان چند گونه است و همه باطل همچنان شرک مشرکان زوجهاد و گاه به  
 شرک در ذات گفته و گاه به در صفات و گاه به در عبادات تعطیل اسما و صفات از افعال  
 انواع شرک است فرعون در همین عقیده گرفتار بود و همیشه آمدند و دست بر این ناز و نودا کفر  
 واحده و مخالف تکلمین اسلام بدولت ایشان جاوده تا دلی سپردند و قتل و قتل را که نه چنانکه است  
 بر آن گذشتند و شد آنچه شد و این همه ضلالت با ای ضلالت و بدعت بر بدعت است و دیگر  
 علم بسط و تکسیر و علم اوقاف و استخراج اسما و تکلم علوی و سفید از آن حاوشت است در دین و طبی از  
 کتاب و سنت بلکه از افعال و اقوال سلعت است بر آن معلوم نیست بلکه مظنون آنست که این نوع  
 سحر مانده از یهود باشد که اوقاف را معلق بنیترات می کردند و از او را الواح نحاس و زر و سیم  
 و پوست آهومی نهشتند و سگ و زعفران خون مرغ و خوراز را در این رسم می ساختند و استعمال  
 بخورات می نمودند و نقشهای نگاشتنند و این همه مخالفت بین دوار و با خلاص عبادت و موافق است  
 بطریق سحر به هفتاد هزار کس که بحیاسب بخت رو به جهان اند که از قاصد استرقا میکنند و اکثر آن می نمایند  
 و دیگر در چاه علی واقع مدام استرقاد و ارقا است و کسان این مثلت بحیاسب بخت و دیگر در  
 ایشان هفتاد هزار است با بر همین الف هفتاد هزار دیگر باشند و مرتبه صغری جواز رقی است یا یا  
 واحادیت و پنج در زبان عربی باشد و مفهم گردد و مثل بر که از لفظ و معنی شرک نبود و ماورای آن  
 همه در زور و کالای بر پیش خاوند است ما اتانی الله غیر ما اتاکم بل انکم جهل بیکم قفر حق  
 و دیگر احادیث وارده بشبوت عدوی در بعضی اشیا با وجود امر بفرار از مجذوم و نحو آن تخصص است  
 بموم حدیث کاندوی و کاطیره و نحو آن ای کاندوی کالی هذیه که اشیا و در اصول  
 شده که عام را بنا کنند بر خاص نزد جهل بتاریخ و دیگر وجود جن و شیاطین ثابت است بمصوح کثیره  
 طیار از قرآن و حدیث و جاهد آن جاهد اسلام است بلکه در انسان هم شیاطین اند و با وجود این شیاطین  
 در هر چه که در مردم نمود ارا ناکار از وجود شیاطین یعنی چه دیگر اختلاف در دین و تفرق بر  
 مذاهب مذموم است بر لسان شارح هفتاد و دو دولت از همین چنانچه شده و نجات در فرموده واحد

بهین جهت منحصر گردیده قرآن کریم معلومست بزم اختلاف و تفرق و همچنین حدیث شریف و آیین احادیث  
 بعد از آنکه رسیده و حدیث اختلاف اصتی و حمة لا اصل است نزد کارکنان مجتهدین و اگر ثابت  
 هم شود مفید اهل بعثت و تقلید نیست بلکه محبت است برایشان و دیگر علاوه بر این تا روزگار یعنی دوام  
 بلا انقطاع است در بعضی نکات طویل چنانکه شیخ الاسلام ابن تیمیہ رح و شیخ اکبر ابن عربی فہمیدہ انوار  
 ظواهر قرآن و حدیث مخالف تفسیر ایشانست و دیگر هجرت از قمر و کفر واجب است در هر زمان  
 مکان اگر لکن نیست یا من آنست که آنجا عبادت خدا و اتباع شرع بلا تکلیف علی رؤس الاشهاد کند و یا وسیع  
 تعرض شود یا ایها الذین آمنوا ان الرضی و واسعة فایای فاعبدون و درین باب چند حدیث  
 آمده که تضعیف مذکور است و همچنین قادر غیر واحد من انشاء اللہ تعالی و دیگر قرآن بسنت نبوت  
 بقرآن منسوخ میشود و اولاش در اصول فقه مذکور است و در غیر موضع از کتاب و سنت این معامله  
 رود و دیگر در تصانیف امام عزالی رح لایسا ایجا علوم الدین چهار ماده فاسدست <sup>فلسفیه</sup> ماده  
 و ماده کلامیه و ماده تراثت صوفیه و ماده احادیث موضوعه اگر کتاب را ازین چهره پاک نمایند  
 صوفیه و فاضله باقی می ماند و یا اصلاح اصل کثیر فساد قلیل فرع معتقدست انشاء اللہ تعالی مع خدا علماء اسلام  
 باصلاح و تخریب این کتاب ازین مواد فاسد و پرده خست اند و لکن احمد و دیگر احادیث وارد در نوم  
 سحر و قتل ساحر حرام مطلق واقع شده نه مقید و مختص نوعی از انواع آن و نفیوش آنست که حکم  
 جمله سحر باطلی اختلافات انواع یکے است اما اهل علم در ان تفصیلهما کرده اند پس احتمال و تعلم سحر  
 هر دو حرام است مطلقا گو بعض انواع اشکاف باشد از بعض و در شام و اعم و دیگر تعلم علم نجوم و کلام  
 مصطلح حرام است بر اهل اسلام اگر چه برای معرفت اوقات صلوٰۃ و حساب نمودن سنوات و دریافت اوقات و صفات رب الارض  
 و السموات چنانچه ستاره ازین آسمان دنیا است و آله جرم شیاطین و علامات طرق و هر چه غیر این فوائد میباشد  
 و منافق گویند و ثابت نمایند همه باطل باطلات است و لیلی قاطع و برهانی ساطع بران و حالت تکلیف  
 سحر و اوج فلک چیدانی چیست به چون ندانی که در سرای تو کیست و دیگر حدیث خلق  
 آدم علی صومعه معانی بسیار دارد تا آنکه بفرمانی رسانیده اند الصق بسباق و سیاق حدیث



معنی واحد است یعنی آفرینش در طول قامت بر مقدار شصت گز شده مثل دیگر سبب آدم  
 که اول طفل می شود باز شاب با شرح و همین را علامت شوکانی روح ترجیح داده و حدیث دیگر می آید است  
 و دیگر معنی حدیث من مات ولیس فی عنقه بیعة مات مینتة جاهلیة آنست که اگر کسی  
 با وجود امام نبی میت او بیرون او همچو مرگ جاهلیت باشد چه ترک بیت او نوعی از نبی است و معنی  
 امام علوم دکیه و هم در آن مفارقت جاهل اهل اسلام است و این یکی از روحیات جاهلیت باشد  
 و اگر امام وقت موجود نیست آید است که مصداق این خبر می شود و لکن نصب امام بر است واجب است  
 صحا و ترک آن ترک واجب است و اما است آنکه در اقطار متباعد صحیح و اطاعت اهل بر قطر از براس  
 امام قطر خود ثابت و خل یکی در قطر و دیگر معنی منی عنه و دیگر خواندن تورات و جز آن از ادعیه  
 برای رفع طاعون و در با جائز است زیرا که تورات از برای نوالل آره و در با اعظم نوازل است و  
 حقیقت طاعون در شرح و تفسیر در جز و خدا و دعوت نبی است در فسا و آب و هوا و دیگر خفیه را که  
 در هر چه شمرده اند این ارجا اگر با معنی است که محل داخل در ایران نیست مگر ثواب و عقاب بر آن ترتب  
 میشود پس بعضی سلف نیز برین عقیده گذشته اند و اگر باین معنی است که هیچ مصیبت او را ضرر نمیکند پس کفر  
 صحیح و ندرت قدریست و دیگر جان دمال کافر غیر ستان در دال اسلام معصوم است بنا بر بقا  
 بر امان اول و بودن در حکم اهل ذمه و در دار الحرب عصمت آن نیست و دیگر رای در شریعت  
 تحریف است و در قضا کفر است و همین است معنی قول بعضی اهل علم که تغیر در فتوی محسب از من و کنه  
 و احوال باشد و کیفیت که مصحح دیگر است و شریع دیگر و هر یکی را اوله و تفاسیل است که در حقیق باله  
 جز آن مذکور شده و دیگر احادیث درباره کفاره ذنوب و رفع درجات نزد ابتلا بحسن و صطبار  
 بر آن بسیار آمده و جمله فاداه اجر بر ابتلا و بر صبری کند و خدا با صابران است و صابران را اجر عظیم است  
 و در آنکه اگر خاری میخند خالی از نشخ اخروی نیست و اشد مردم در بلا و صبر خلق بر من حضرت رسول  
 فاصبر کما صبر اولوالعزم من الرسل اللهم و تقنا و دیگر صفت با یری و رقص با جمل و صود و و  
 و تمد و تقلص و رفع و خفض همراه ذکر خدا بلسان و تواجد بر سماع صوت حسن و بر شید جرم مرد و است

و در آن تغییر و از جایات فطری است سجده برای این کائنات حین است که بعضی ازین النوع  
 در سجد حرام و سجده علی السلام می کنند و احدی تعرض نمی کند و دیگر شفاعت سید الشقا صلی الله علیه و آله  
 روز قیامت از برای اهل کبیران است اسلام ثابت است با و صیحه متواتره باذن و تحذیر و انکار  
 انکار شرع دین باشد و لکن هیچ کسی نداند که وی با مخصوص بر ایمان بسیر و در خورد شفاعت  
 گردد و لایشفعون الا لمن اراد تقوی و اراد رضا امر مهم است و اثر شفاعت خط عقوبت و زرت  
 در حق گناه گاران و رفع منزلت است در حق نیکو کاران و شفاعت را موطن باشد و از برای  
 جلب ادا سباب است اعظم آنها اتباع کتاب و سنت و اجتناب از انواع شرک خفی و جلی و اقسام  
 بدع و درین و ماندن میان خوف و رجاست و جز انبیاء و قرآن و حجرا سود و شهداء و علماء و صلحاء  
 هم شفاعت یکدیگر کنند گویان اذن و حال اذن معلوم نیست مع تایا را که خواهد و میلش که با  
 و دیگر خلق افعال حسن و قبح و خیر و شر همه با جمیع الهی است اختیار هب و ادران و خلق نیست و  
 عقل کلیل است در دریافت آن و صفات خدا بر ظاهر خود است و تاویل آن صحت بموجب انکار  
 صفات تعطیل متصل عابد عدم است و معمول عابد هم و شبه صاحب تجسیم است و مترون انظار حسب  
 قالب سلیم س و هذا الحق لیس به خفاء مذ یعنی من بذیات الطریق و دیگر در صبر و حلم  
 باعتبار لغت عموم و خصوص من وجه است و باعتبار تعریف مصطلح عموم و خصوص مطلق و این هر دو  
 صفت معدود است در خصال خیر و شمائل فاضله و بران ترتیب اجر خیر ممنون و محبوبیت خداست  
 و صبر در جزا و اجر و ثواب اعظم است از حلم و دیگر ادران استجاده در استنجا مطلق است نه مقید بفرج  
 اعظم و اسفل پس شامل هر دو باشد و دلیل بر تخصیصش با سفل معلوم نیست گویند در تفسیر آیه  
 در فرج اعلی کافی باشد و دیگر بیان حدیث نهی شفاعت از سبب باب و عصب و حدیث افنا ح  
 من الیمة اکلها تا رض نیست چه ثانی عام است و اول خاص و اسحاق غیر میته بمیه چیز نیست  
 و نه دلیلی بر نجاست میته جزو ک موجود پس اکل و بیع میته حرام است بدون فرق میان جمع اجزاء  
 که ارباب و عصب که مخصوص است ازین عام و دیگر خوب و غلات که نزد و مس دران بول و روش

می افتد نجس نیست چه اصل در هر شی طهارت است و استقصای سابقین اصل واجب تا آنکه تا قلی بیاید  
 و نقل کند و معذکشت کاران زرع و خرمن را تا اسکان از بول و روشنگاری سینه کنند پس  
 دوس و واجب غیر ماکول اللحم محکوم باطهاره است و قول بخلات آن دسواس و گیر لحم و دم آه  
 حلال و پاک است و همچنین خون آدمی و دلیل بر ذمه می تحریم و نجاست است و کلا دلیل  
 و بار اقیام به مقام شمع کافی است و دم مسفوح حرام است بنص قرآن نه نجس و دیگر کذب و نمیه و دیگر  
 ناقص و وضو نیست و اخباری که در باره نقض آمده همه ساقط از لیاقت احتجاج است و دیگر  
 واجب در وضو غسل قدمین است نه مسح و در جواب این غسل بحدیث صحیح و نقل رسالت صلی الله علیه  
 شده و قد جاءنا به من جاءنا بالقرآن و اثبات غسل بکتاب و انکار ثبوت مسح از ان سنی  
 تعصبات و حمایت خداست بلکه آنچه ثابت است هر دو قرارت نصب و جرت و اسد سلم  
 و گیر سطلن مرض بنا بر حرج گو ضرر نکند و قدرت بر وضو یا تو هم زیادت مرض تعدیه تیمم نیست  
 آری اگر گزند میرساند گو آب موجود است تیمم در مرض جایز باشد و دیگر و اتم بحدث نماز و رعایت  
 گزار و گو حدث میکرده باشد و پیش از حدث در خانه گزاردن بی دلیل است بلکه حدث و اتم در حکم  
 طهارت کامل است نه طهارت ناقص و دیگر ترک اکل و شرب اشیا حلال بر صاحب حدث بنا  
 زیادت حدث لازم نیست مگر آنکه خوف جان و ضرر ابدان باشد چه از اکل مضرات نمی آید و تحریر  
 زیادت علت بدون افضار لبوی ضرر برین و خوف هلاک محرم حلال نمیتواند شد و همچنین نصی بر حجت  
 اکل شراب موجود نیست و منع از ان بنا بر ضرر است بحسب تجربه اطباء و دیگر جایز است اماست  
 صاحب علت و ذو حدث از برای کامل طهارت چه جماعت همین منت مکره است نه نرض است  
 نه شرط صحت نماز پس سلس البول همان بکند که مروی غلت می کند و دیگر صاحب حدث ستر کردن  
 در جماعت گزارده نمازش مجزی است و حکم با عاده او ابتداء محض و شک فاسد و تنطع کاست  
 لم یأتی به الله و کلا رسوله صلی الله علیه و آله و کبر جنب و محائض قرآن بخوانند و بر منع مسح صحف از برای  
 غیر طاهر و لیلی برین نیست گو اقیان استحسن باش هر چه را دلیل ساخته اند مجموع است و دیگر سجده

مسافر خانه گرفتن و سکن ساکنین با کشف عورات و کثرت عیاشیات و شغل دیگر مصلحت و تلوذت سبب  
 باوران و اولاد سلخ این مردم ممنوع است و ابقا در این قسم مردم خواهد سا فر باشند یا مقیم و ران نامحائز  
 بلکه تخریب مساجد علی العموم و رکتر ازین امور آمده تا باین امور به بساجد فاضله چه رسد و دیگر مصلحت را  
 طهارت جامه واجب است نه شتر و حمت نماز همچنین طهارت مکان و اولاد و آورده درین باب  
 همین افاده و خوب می فرمایند جنم بشرطیت اما فقهار درین باب مسامحت کرده و آنچه نمی آید است  
 گفت بدان جنم نمودند و دیگر هر که نماز در جامه یا در جای غصب کرده نمازش صحیح است اگر چه  
 آنم غصب بر وی باقیست چه دلیل بر نفی صحتش و شرح نیامده و لا سبیل الی حاله دلیل علیه  
 و دیگر نماز در مقبره یا بسوی قبور ممنوع است بدالالت اجادیت صحیح بدون فرق میان قبر نبوتش و غیر  
 آن و میان آنکه در آنجا فرشته گسترده اند یا نه و آن قبور مسجد است یا در خانه و ضلعه اسم مسجد بر آن  
 رافع اسم مقبره از وی نیست چه اسم را تا شیری در تحویل احکام اسلام نباشد مثلاً بار اگر و شقیه  
 یا منفعت نامند و یا در آنرا اگر کرم و لطف خوانند هرگز حلال نمیشود و زنا یا محارم زنهار موجب سقوط  
 حد غیر کرد و دیگر رفع یدین نزد کبیره ابرام ثابت است بقول فعلی شارح علیه السلام با اختلاف و در  
 مواضع دیگر اختلاف کرده اند و حق ثبوت اوست بچار صد خبر و اثر نیست دلیل بر منع یا نسخ  
 یا ضعف آن بدست مخالف و دیگر خبر و اخبار بسط و در نماز هر دو ثابت است بعضی اول را ترجیح داده اند  
 و بعضی ثانی را و راجح آنست که احیاناً چنین کند و احیاناً چنان و وجود بر صورت واحد موجب  
 اجمال و دلیل دیگر است بلا دلیل و دیگر موقوم در پسر نام جز سوره فاتحه قرآن و دیگر خواند قرآن و حدیث  
 دلیل است بر آن فاسقون الله و انصوا و اذ افروا فاصتوا و لا تفعلوا الا بقا لئله الکتاب تخفیف  
 و تطویب در قراوت نماز کسب مآثر از فعل نبوی است صلواتی که از آنجا حاصلی و دیگر ترتیب سور  
 واقع در صحف بر حسب تقدم و تاخر در ترتول نیست که قراوت سوره متاخر در رکعت اول و مقدم در  
 رکعت آخر تا آنکه نباشد بلکه ثبوت این قسم قراوت بحدیث صحیح و فعل آن در عهد نبوت بدلیل صحیح بوده و  
 مخالف درین مسأله از زمره اهل علم و شعور نیست و دیگر هر که نماز فرغید در خانه گزارد باندرسی آمده

شریک نماز شد با امام این نماز او با امام نافذ است بکم شارع علیه السلام فانها لکما نافلة اگر چه  
 احتمال مرجوح دارد که ضمیر راجع بسوی نماز خانه بود و دیگر حدیث من کان له احرام فله صلاة امام  
 له قضاء و تنصیف است بنا بر تفسیر امام ابوحنیفه رحم و حسن بن عماره با سناد آن و از قطنی گفته و بها ضعیفا  
 یعنی فی الحدیث و بر فرض شهورت هم مدارض حدیث قمرات فاتح خلف الامام نیست که این عامست  
 آن خاص و بنا بر عام بر خاص ضابطه مقبول و متداول است و دیگر خواندن توبه و استعاذه در سبب امام  
 عز و قمرات اولایاس نیست و شی سوهین از قمرات خلف امام متناول آن نیست چه مراد بدان قمرات  
 قرآن است پس بس و رفع یدین در سجده ثابت نشده و دیگر مجرد وجود بدون نماز یکینیا و استسقاء  
 در آن اجر کشیم مرتب و نه خصوص این دعوی و کتب سنت معروفست و عمل بعضی آن بر سجده کاشن نماز  
 یا بر نفس نماز مجازست و لا بدست در آن از علایق و قرین و دلیل و از سجده نبی نماز یکینیا و سجده تلاوت  
 دیگر سجده شکرست مثلا و کثرت سجده مقربست بسوی میبود و مؤثرست در ارتجابت و عانزد خدا  
 امام شوکانی در آخر عمر سجده با سه بسیار طول می کرد **دوس** و او ان گفته صد بارها علیک یا بعضی  
 عصیها فی سجده لتقلیل و دیگر صلوة بر آنحضرت صلوات در نماز نزل و تقهار واجبست و در غیر نماز  
 غیر واجب و لکن ولالت اوله بر وجوب واضح نیست و اوله بر وجوب صلوة بر سماع ذکر شریف جنابت  
 صلوات مفید شریعت اوست در هر حالت از نماز و جز آن و چون صلوة سنجار و ادکارست حدیث  
 ان فی الصلوة شغلا مسارضا و نباشد و لینی منحصص مصلی از عموماً نیامده و دیگر صلوة ماشوره که  
 اهل علم بر آن اتفاق کرده اند همانست که در احادیث تعالیم مطلقاً و تقیداً بنماز بطریق صحیح ثابت  
 گشته و هر چه از آن صحیحست احقست با پیشا بر غیر خود و صیغه درود که در نماز می خوانند اصح  
 صحیحست و دیگر جمع میان دو نماز بغیر عندر جائز نیست بلکه حرامست نزل و جمهور و بود سخن و اوله که  
 آن همه مجروحست و دلیل روشن بر آن موجودیت آری در سفر جمع تقدیم و تاخیر و اتیان بسبب  
 و عدم اتیان بر آن جز نزل و در رکعت صبح ثابت شده و دیگر رفت الیدین در دو عابعد از کتفین  
 اوله مساجدی گشته یا مخصوص از نشده لکن عموماً اوله بی شبهه قاضی سستی بجز از آن چه رفع کیا از

ادب و عاست تا آنکه جناب رسالت صلوات الله علیه تمام برقع نمی فرمود و همین یک انگشت اشارت میکرد  
 و دعای نمود و دعا بعد از مکتوبات هم وارد شده پس اینجا که وجود دعاست منع برقع بدین دلیل  
 نیست جز عدم نقل و عدم نقل بقول عدم نیست و ترمذی فقدان منحصات عمل بر عیون تعیین است  
 نزد اهل اصول و دیگر حدیث ذوالیهدین در باره کلام در نماز و سجده سهو صحیح معمول برست و دلیل  
 بر آنکه کلام ساسی و جابل بلکه جای بطل نماز نیست اگر آن کلام از جنس اصلاح نماز است و در کلام  
 عام بسوی مناد فرشته اند و دیگر سجده سهو در نماز بر هر زیادت و نقصان بود و روی ترخیم شیخ  
 ابی مخره باشد پس هر چه از افعال و اقوال در نماز ثابت شده خواهد و حسب باشد یا سفون یا سون  
 هم نقصان بر ترک آن صادق است و هر چه بران بیفزاید بران اسم زیادت راست پس  
 سجده سهو باشد و دیگر راست فاسق در نماز جائز است اگر چه در پس غیر فاسق فضل باشد چه عت  
 و فسق تا صاحب خود را بحد کفر رسانیده است از گزاردن نماز در پس او و خودی و بیخا و ناخج است  
 و اگر موجب بطلان بودی لابد شایع بران متنه میفرمود و ان لیس غلیس و دیگر حدیث من اجده  
 رکعتن الصلوة مع الامام فقد ادرک الصلوة و این است بر آنکه هر که رکعتی از نماز در یافت  
 کرد ران ام القرآن خوانده است وی در رک رکعت نشد چه تمام رکعت همان است که با فاتحه باشد  
 و سوره نزل و فقها از مضائق انعام و فرائق اقدام است و هر طریقی می از سلف و خلف شتافتن  
 حق از هر که گزیرت و آن همین عدم اعتماد است بر کوع با امام ز و فوت فاتحه شوقانی روح اول نقل  
 بود بقول فقها و سجده نابل شد بجانب قول بیدم اعتماد و نیست رساله درین باب رقم زد و دیگر تفریق  
 جماعت در سجده واحد درست نیست و اگر این افراد و تجمیع در حال قیام جماعت کبری است خود  
 منکر و اعظم مع باشد و هر چهار مسلم در سجده حرام برعت شنیع است شاه عبدالعزیز دهلوی هم بران  
 تفسیر خود فقره فرموده خدا رحمت کند بر کسی که این تفرقه را آلیفند بخشد و این خرق را التیام دهد  
 و دیگر صلوة تحیت نزد آمدن مسجد پیش از نشستن واجب است با اول صحیح گوید و زوجه در حالت  
 خطبه امام باش و توفی از رسد اوقات کراست نماز نزد خون مسجد بنا بر تفریق میان این احادیث

مسک مستحسن است تا عمل بهر دو دلیل دست بهم در احوال کدام جهت صورت دیند و دیگر نماز جمعه مثل  
نمازهای پنجگانه فرض عین است هر خطبه که روز جمعه سنون است نه شرط صحت نماز و این همه قیود و  
کوفته‌ها را برای این نماز آفریده اند و از شکلهای کلان خود بازمی‌آید و همانند شور و قول بهر دست  
هرگز و دلیل صحیح از اول کتاب و سنت بران ولایت ندارد بلکه راجح از ان از شریعت حقه اسلام  
استشمام نیست و آن که در وقت کس هم منعقد میشود و دیگر نمازها و شهود در خطبه جمعه سنت است نه واجب  
و ادست بر نفس افاده و جوبش نمی‌کند غایت آنکه سنت مؤکده باشد و دیگر تحمید مسافت از برای  
سفر و شرع نیامده هر چه در لغت و عرف مصداق سفر است در آنقدر مسافت و سیرت نماز بقصر  
می‌باید گزارده کم باشد یا زیاده و این قصر عینیت است نه خصصت و ظاهر اول عدم فرق است میان  
سفر طاعت و سفر مصیبت و دیگر در تحمید مدت اقامت در سفر که در آن قصر نماز است اقوال  
دین بعد هم مختلف آمده راجح آنست که اگر نیت اقامت چهار روز کند نماز را تمام گزارد و یا ترود  
تا بست شب قصر نماید و دیگر مسافر تا تواند اتمام بقیم کند زیرا که خیالی از در نظر نیست یکی خلاف با  
او و جوب قصر بدون دلیل و ال بران دیگر مخالفت امام در سنن است و اگر ناگزیر درین شب  
انتهای که در دو رکعت اخیر فتمدی شود نه در دو رکعت نخستین و دیگر جمع میان دو نماز در  
مزولف با و نه هیچ ثابت شده و همچنین جمیع تاخیر در سفر با حدیث صحیحین و غیرها ثابت است و جمیع تقدیم  
با و نه در احوال صحیحین ثابت پیوسته و کذا که جمع از برای سطر و در جمیع بغیر سطر و عذر ال  
را سخن است و حق عدم جواز اوست و دیگر بدیث عدم نماز بر جنازه مردی که منسوخ است بفعال  
بروی نزد فتوح بر آنحضرت صلوات و دیگر تشییع جنازه بتلیل برسد بنا و به رزق نبوت و در سیر  
قرن شیر لکه در عرصه ما بعد این قرون و ایام سلف صالح بر حسب مرسوم در بعض بلاد معلوم است مگر  
علامه شوکانی روح در فتح ربانی گفته که در آن عری نیست بنا بر آنکه در کتب دست درم حال  
فرق میان شخص و شخص و وزن و وزن و مکان و مکان و حجر در فتح صوت با این موجب است  
نیست اگر چه خلافت اولی است است و لکن اولی نزد فقیر قصر است بر سر و دیگر اختلاف کرده اند

ذکر مجرب و است یا بعین اخصای باید و هر طرف همی رفت و سخن گفته و حق آنست که هر جا که در شرع  
 ذکر مجرب آمده آنجا مجرب کند و هر جا که بسیر آمده آنجا اسرار نماید و بذلک میحصل التوفیق بین الأدلّة  
 و الخروج من المضائق المصنّعة و مساجد اولی است بذکر از مواضع دیگر بلکه بنامی مساجد خرد برای  
 همین اغراض است و من اظلم من منع مساجد الله ان یذکر فیها اسمه و سعی فی خرابها و یکرورس  
 کتیب حدیث در مساجد علی رؤس الاشهاد با وجود آنکه اش بر احادیث معصنات جائز است بعد از این  
 و هم که عامه متعین آن احادیث صفات مذکوره را بنا بر امرار بر ظاهر حمل بر تشبیهات خواهند نمود  
 دلیل بر منع ازین ذکر و علم و درس نمی تواند شد بلکه ثبوت آن بفضل نبوت است و ما اذا بعد الحق  
 الا الضلال و دیگر احتقال ببوله رسالت صلعم بعت است و حکم بعت معلوم و امتحانش از بعض  
 اهل علم که بلا فیه تاریخ و ماه باشد و خیالی از منکرات بود بعت دیگر است سلف ازین جنس بیع و عت  
 گذشته اند و ابتلا خلف بدان موجب نزول سخن و سخن بر اسلام گردیده صفات ثابت جناب نبوت  
 و تذکار حالات حضرت رسالت صلعم که در کتب معتبره حدیث و آیات کتاب مضبوط و وارد است  
 از برای درس و تدریس و تعلیم و تبلیغ است حاضر و آتی چه کسی اراد که شان رفیعش محتاج بشناسی احتیاج  
 مستحده و انعقاد است بجهت باشد هر که را اشتغال بتضلیه و تسلیم است وی هزار درجه بر تفضل با این  
 بر عت شرف و ارد پنج صد سال از هجرت احدی از سلف و خلف صحاح این بزم رانی شناخت  
 سپس خلف تا خلف بزم بر خاستند و با شایب این بزم با اشتغال اولی محله تیره و انقضاء و تضلیل و  
 تبذیر یکدیگر را خطرات شیطان مقتدر آمد و انتهی الا مرالی صانق و نعوذ بالله من سوء العاقبه  
 و دیگر اعتقاد نفع و ضرر بقبور و الهاس آن و افروختن چراغ بران رطوبات نمودن بدان و سجده بران  
 بسوی آن همه شرک و معصیت کبری است و بر بعضی ازین چیزها لعنت آمده و ذکر کفر مستحق سوز  
 زیان درین اجبار و اموات خود شک نیست اعاننا الله منه سه تا چندگ از چوب و گداز  
 سنگ تراشی و بگنار خدا بیکه بصد رنگ تراشی و دیگر نوح آنست که نام خدا بر زبان رانند  
 و خون جانور روان سازند پس و بجهت هر مسلم بر سر مذهب که باشد و در هر کس مذمت که بیفتد چون نام خدا



بروی برده شد حلال است گذر وقوع تسمیه از مسلم و عدم وقوع آن نزد قبح التباس بود  
 عاقلانه را نزد این التباس امر با ماده تسمیه و اکل ذمیمه فرموده پس تسمیه فرض است بر  
 ذابح نزد قبح و احادیث آن نزد اکل بر سر و در اقل تسمیه گرفتن بسم الله است و بر تحریم ذمیمه  
 کافر که انشاء در دم و ذکر اسم الله کرده و دلیل نیست آری اگر این قبح و سب از برای غیر الله است  
 بجهت حرام باشد اگر چه از مسلم چه انبوه و همچنین اشتراط استقبال در ذبح بے دلیل است  
 و دیگر حلت زکوة بر فقیر است و غنی را در آن حظ نیست غنی آنست که نزد او چهل  
 یا پنجاه در هم یا ثمن آن باشد و نزد بعضی آنکه کاسب است گو یک در هم هزار و  
 نزد بعضی آنکه وجوه فدا به عشا است و راجع قول ثانی است پس صدقه گرفتن بر مالک  
 پنجاه در هم یا قیمت آن حرام است و اگر یک در هم از پنجاه در هم بجا برد اخذ صدقه روا باشد خواه آن  
 بیت المال بدست آید یا از کلام برادر مسلمان و دیگر اموال منصوصه باقی است بر ملک اهل او آنها  
 دفع کنند اگر معلوم اند و هر یک که باشد نسبت تمامه و نزدیک بقدر ملک صحیح خود بگیرد و اگر ملک مستحقین  
 نیست و قریه معلوم است متولی آن قریه یا عالم آنجا بدهد تا در مصالح مسلمین از دنیا و دین صرف  
 نماید و اگر جهل کلی است مال خداست در بیت المال نهند و امام مسلمین باید هر که بجای اوست آنرا  
 محتاج ایشان صرف سازد اگر محتاج نباشند در مصالح غرض بذل نماید و اگر در آن اموال مال زکوة  
 آزاد و صرف زکوة خرج کند و دیگر تحریم زکوة بر آل محمد صلوات الله علیهم است و مخالفت این  
 حکم آنچه صحیح است با شد نیارده و تعلیل عدم حصول خمس علی بن ابی طالب است و خاصه و فاسق  
 بودن غنی محول حضرت زکوة از وی نیست هر حال بد بدست مانند هر که زکوة بروی حرام است او را  
 احتمال آن بنا بر تقویت حصیاتی منکره نیست غرض که در زکوة منکران از ابر معاصی بصرف  
 شریک در حب است و اخذ آن ظلم است و دیگر با شمی به شمس زکوة ندهد هر که تحریمش  
 کرده منتسب در حرج و احتیاج نیارده و در اقبال علماء در اثبات جوازش نزد تقید بر دلیل و تارک  
 قال قبیل بجوی نمی ارزد و احادیث وارده در عدم حلت زکوة بر آل محمد صلوات الله علیهم فیست

و دیگر در خضراوات زکوة نیست و اول عامه کتاب و سنت مخصوص است با دله آورده درین باب و  
 محقق است بدان هر چه از تقاضای موقوفه است بر اخراج وی از زیر زمین و تکلیف مزکی در وجوب  
 زکوة شرط است پس بر مال طفل قیم باشد یا غیر آن زکوة نیست تا آنکه جوان شود و نیست زکوة  
 بر چهارم بر پنج که باشد و نه بر اسوان ششند تجارت و حق اخذ زکوة است از زمین و اخراج قیمت جز  
 بگذرد و انباشت زکوة در حلی مختلف نیست هر جانب جمعی خرما سیده و اوله در بوجوب محاب  
 گواحتی با اولی باشد چه در آن مخلص است از شتهای است و دیگر تخلی جوانان و کوه کمان بسیم  
 جائز است و بزرگ حرام صبی غیر مکلف است و شتاب نما طب بحدیث العباد بها کیف شتند و بر شت  
 استعمال در سویم در غیر اکل و شرب و دلیل نیامده و نص خاص دلیل حکم عام نمی تواند شد و در غیر  
 و استعمال در حرام است بر مردان کم باشد یا نیامده و تمنع ایشان از حلیه و استعمال نص  
 محتاج دلیل است و دلیل نیست بلکه دلیل قائم است بر خلاف آن و دیگر تداوی باشد یا نجس  
 و محرم حرام است با اوله صمیم و این اوله عام است خاص بجالتی از حالات نیست و سکر که ساختن با دله  
 حرام است و اگر خودش ظل شود بی علاج حلال باشد و غیر حرام قطعی است یا نجس است و در اثر  
 نه و او پس تداوی بسکرات خواه بعین بود یا تحمیل بخل و کم بود یا بیش و تنها باشد یا آینه تدریس  
 و سکر او بعد از خلط قوی بود یا ضعیف حرام است هیچ وجه جائز نیست و آدویه اگر کسی اگر کبد است  
 حرام بر وجهی مخلوط است که بهمانه است اول از عین و اثر او وسیع نامده است استعمالش جائز باشد و در حلیه  
 از بلا و کفر مانع استعمالش نبود و اگر آمیزش او بر وجهی است که اسم و صفت او باقی است تداوی بدان  
 جائز نیست و این تفصیل در غیر مسکرات است و با مسکرات خود حرام باشد علی الاطلاق و دیگر صوم  
 و انظار رمضان برویت بلال باشد یا بشهادت عدل واحد یا با کمال حده شعبان و صوم یوم  
 عسیان با الو القاسم است مسلم اگر آنکه در روز روز یکم بقید و دیگر در معنی حدیث الصوم لی و انما  
 اجزئی به پنجاه قول است او ای آنها شش قول باشد یکی آنکه هر سه ده چند تا هفت صد چند  
 مگر صوم که ازین هم بیشتر است دوم آنکه خصما و او بهما حال او بگیرند مگر صوم سوم آنکه صوم عبادت خاص است

غیر خدا بدان متبذرا شده چهارم آنکه صوم صیبر است و عماران را از جو حساب و دین پنجم آنکه غیر از برین  
 عبادت اصلا اطلاع دست بهم نیندیشتم آنکه در وی ربانیت و دیگر احادیث وارد و در  
 حبیب چه متعقب است اللهم که اگر حبیب از شور حرم است و آیه که هم اشهد الحکم و لکن این خبر  
 نیز ضعیف است و دیگر شک نیست که اجرو طاعت با مشقت بزرگتر از اجرو طاعتی است که در آن تکلیف  
 نیست یا کمتر است خصوص کتاب و سنت و قول جاهل است تعاضد این در عامی کند و دیگر حج قریب  
 از میت قریب در احادیث آمده لکن بعد از تاراج خوردن آماج از طرت جنینی پس بلا دلیل است  
 و هر چه بران از مسأله اجرت و جز آن متفرع نموده اند مجرد قال و قول است و دیگر زن منقود را در تمام  
 ذکر کرده اند که بیسبب کی از آنها آثار آن از علم نیست و امتیاض بخت بقول احدی از است گویا  
 باشد معلوم و فرقت نزو عوا از نقد مانند آن ثابت و در خصوص نسخ بقصد و عدم نفقه اول آمده  
 و نزو تزویج بدیگر عود بسوی زوج اول می تواند شد بنا بر بطلان نکاح بفسخ و منقود و دیگر زن را  
 میرسد که اگر شوی کا بین او نمیدهد از وی محتسب گردد و با وی مباح نشود چه این بر شریک است  
 در احتمال خویش به همین صدق بوده احتیاطاً باینکه الوفاء به ما استحللتموه الفروج و حاکم بر آن  
 که کا بین زن از مال شوهر گرفته بسپارد و خواه قبول کند یا انکار نماید چه این دین اهرم و دین است  
 همچنین اگر شوی فقیر است زن می تواند که از وی مستع شود تا آنکه کتاب نموده مهرش بدست او  
 و عرف مردم در مطلق مهری دلیل است اعراف مخالفه منابع شرع بر احدی بخت نیست و دیگر در  
 یا فسخ بودن خلع اختلاف است هر طرف گویا عاشرات کرده تا آنکه علامه شوکانی رخ نیز بر دو سو  
 شتافت و گاهی فسخ را و گاهی طلاق را ترجیح داده و این ادل دلیل است بر صحت علم و عبور  
 یعنی الحدیث و لکن فسخ بودن آن نه طلاق فی الجمله رجحان دارد و امر نبوی بخلع نزو بعضی از شادی  
 و نزو بعضی از کبابی دشمنی نظر است و بی محسار برای ارشاد در اینجا موجود نیست و دیگر در تقدیر  
 نفقه واجباً زنان بر شوهران اختلاف کرده اند و بر هر دو کم و بیش آن را پیورده و حق آنست که تعدیه  
 درین باب نیامده و آنچه مرده است بهین کفایت است بقدر معرفت و عرف هر دو با رجحان است پس بقدر

مقدرت خود و کفایت وی از اقوات عام مواساتش کند و مقصارت در او قوا که در توابع و مثل آن بچو  
 برگ تنبول و طیب و شانه و کحل و مانند آن مراعات نماید و این مختلف است با اختلاف اشخاص و حالات  
 و احوال و ازمان و امکانه و حس و غیره و حسب منتهی از برای تحقق النقصه به انقدر است که کافی  
 باشد و در بعضی وقت و تاگزیر است معون مال از غیر را شدات بدلیل و کافی قول السیف که اموال کم و در  
 زنان به شتمندان کمتر اند و گویان بسیار و خود مختل را شدات ایشان نیزه قول رجال باشد تا بسفها  
 اینان چهره و دیگر حدیث کین و قد قبل دلیل است بر عدم جواز نکاح با زنی که مشهور بر طبیعت  
 اوست و شهادت یک زن کافی است تا شهرت چه رسد مردم درین باب غفلت و مساحت را  
 کار بستند و بنا بر عدم مبالات بدان در محرمات شرعی افتاده و دیگر زنان در عهد نبوت تبریقات  
 و متفقات و تنفعات بیرون خانهای بر آمدند و بسا حد نمازی کردند و مرد و بعدم ابراز نیست که در  
 قرآن شریف واقع شده مواضع نیست است و دلیل بر تعیین جائز و نه جائز ازان قائم نیست و  
 حجاب خاص و درباره الافاج مطهرات آمده در حق زنان است و تحفه نضل و شعیبه در حجه الوداع در  
 آخر عهد رسالت واقع شده و قبل از نزول حجاب و نظر با جنبیه بدون شهوت حرام نیست نزد  
 بعض صحابه و اوضاع زینت نزد ایشان روی زن و هر دو کف دست و جز قبل و در دلیل بر  
 عدم جواز نظر بوضو و دیگر وار و شده آری امر بفض بصر از یکدیگر آمده است و نظر بسوی مخطوبه ثابت  
 شده و بر نظر طیب و حاکم بر شاهد دلالتی در اول نیست بهتر آنست که زنان را حکم کند تا موضع حاجت  
 را از وی ببینند و دیگر امر بوضع حلی که در بستان یا درج و نحو آن برسد ثابت است و حدیث  
 و شامل هر جا که باشد و قطعه بزرگ و هر آفت سکو و حل است بر عجم جائحات خلاف در آنست که از طرف  
 آوی باشد مثل سرقه را غدا درج و نحو آن همچنین جائز نیست اقد زکوة بز زمین غیر مزروع گو  
 مکن بالزراع باشد و کبنا بیج و فاویج رجا و هر دو را صورت است که در جای خود ذکر یافته فراجه و حل  
 منهدا تا جادیم بجز و دیگر بیج اجناس مختلفه پانگه خواهند کبنا بشرطیکه دست بدست باشد و در  
 اجناس متفقه ذکر شش چیز آمده پس - انصر باشد در همان اجناس مسته که زر و قیوم و گندم و جو و

خرم و نمک است و قیاس دیگر ششاد بر آن بی دلیل و باحق روایات خرمیان مجرب و قال قرسیل  
 و دیگر بیج و قف نزد حاجت جائز است بشرطیکه در کار و وقت آید و همچنین نقل او از کسانست که  
 بنا بر بقای اصلاح و دیگر تسویه اولاد و رهجو و حب است نهند و ب و ادله صحیح بر آن دلالت دارند  
 و خلافت در آن خلافت است با رسول خدا صلعم و تخصیص بعضی و ترک بعضی جور و ستم است و دیگر  
 زعفران و جوز هندی و انیسون و نحو آن لاحق است بسکرات اگر قوی قائل بکراین چیزها و حالی  
 از احوال بصحت رسد و اگر سکونیت بلکه مفسر است نیز حرام بود آری نزد فقهایین هر دو وصف صحیح  
 از برای تخم نیست و همچنین برگ قات که مجازیان بجای برگ تنبول در بهند نوشجان می فرمایند  
 خوردنش رواست تفتیری و سکری در آن متحقق نشده و اگر ثابت شود فاحش و محکم و دیگر شی در  
 بازار بدون ازاری که سائر شرکاء بود بی شبهه حرام است و انکارش بر هر مسلمان واجب گرداید  
 این کار بسیاری کنند و از این که امر است بیاس بود و تر عورت مباحه آمده تا آنکه تنه هم بر  
 نشیند الله احق ان یتقی منه و دیگر در نهی از خلق تمام راس دلیل نیامده اگر چه خلافت سنت  
 و از سایر خراج است و جز ننگ و قوع آن از حضرت نبوت معلوم نشده آری نو مسلمان را امر با تقا  
 شرف فرموده و مراد بدان شعر اس است نه شعر ریش اگر چه در کفر و بیزه است و حدیث دارد  
 خلق راس ضعیف است و دیگر اگر ارام خوب ماکوله دلیل صحیح نیامده احادیث نمی استنباد از طعام  
 سخنان اشارت می کند بسوی تحفظ از امانت غله و حدیث اگر چه الحظین لا اصل له است و گاه استغفا  
 حرست اطعمه از حدیث لعن اصابع می کنند اگر چه فی الجمله بعدی دارد و در نهی از ترک لغو بر اساس  
 شیطان تعلیل است از برای تشریف و ارام لغو ساقط از دست انسان و دیگر تخمی در مجالس ابرار  
 اهل فضل جائز است بر لیل فاهنحو انفسهم الله لکن و اما قیام پس بنا بر محبت و سرور ثابت چنانکه  
 با فاطمه علیها السلام میکرد و اما بنا بر مجرب و تعظیم پس مضموم احادیث عدم جو از اوست و بعضی اهل علم آن را  
 و اصل آداب حسن ساخته اند اما شوکانی رحمه الله تعالی از قیام برای مجرب و تعظیم مطلقا منع نموده و هر کس  
 اشاره الله تعالی و دیگر بوسیدن دست و پاوتن و میان هر دو چشم بر وجه آورده در احادیث جائز است

و قیاس بران خوب نیست بلکه خوف آنست که در بخت آنست و دیگر در اعراض متعارف و واقعه  
 در احساس و تماشای قدم آئین از سفر حج و غیره و اجتماع اهل میت در مسجد یا مسکن قول فصل  
 آنست که اگر این اجتماعات خالی از منکرات شرعیست جائز و اگر شتم است بران ناجائز مثل  
 تقنی باصوات مطربان و امیر و حضور باوه و ادارت آن و در چهره اشتباه رود و استبرار اذان واجب  
 و دیگر تصویر جاندار کشیدن تحت حرامست بهر شیخ که باشد اول و هر چه کثیر لطیف در تشدید تحریش وارد  
 شده و نهی از تصویر کشی مختصست ببیوانات و حکم تصویر احوال اوست اگر چه صورت غیر حاصل با  
 انبیا در آنجا باشد و قرام عاقله دلیل بر تجویز صورت نیست بلکه تصویر بر صورت حرامست بهر حال و هر که  
 آنرا فراموش کرد وی گویا انکار بر منکر کرد و با استهانت وی پرداخت و دیگر آنکه گفته اند که تحریم مطلق  
 سماع باجماع است این قول صحیح نیست بلکه دلیل بر خلاف آن قائمست و اخبار و آثار بسیار  
 در جوازش وارد شده و در حرمت معازرت و آلات لهو و لعب خود مختص نیست معذاتقی گسیست  
 که اوقات خود صرف این کاری کند و ذائقا می کند خصوصاً درین زمین سیئات سماع سلف  
 مشتمل بر بیایات و کفر و ضرب و بیع صفات جوهر و کرم و شجاعت و ضیافت بود و تشییب  
 بزرگ دیار و مواضع و وصف انواع نعم می کردند قصائد سبیه و حلقه و نحو آن غالباً همین حالت است  
 و امروز اشتمالش بر ذکر قدود و خدود و دلال و مجال و هجر و وصال و ضم و شرف بلکه تنگ و  
 کشف و معاقرت عقار و خلق عذار و وقار باشد فاین هلاک من خاک و دیگر پوشیدن جامه  
 سرخ بخت مردان را حرام نیست حله عمره از زمین جنس بود و مخطوط چنانکه ابن قیم روح گمان برده بلکه  
 هیچ لون بر رجال محرم نیست خام باشد یا پخته و زنان را همه تلون درستست و استعمال  
 خود از فعل نبوت ثابت شده آری هر سخ که از معصوم باشد حرامست بر مردان و دیگر هر چه که بجز  
 رساند خواه آن را در بیع و شرازشند یا در غیر آن حرامست مگر حیله که شرع بدان وارد شده  
 مثل ضرب بشکال غیر شک حیله مقصودست بزود و قیاس بران جائز نیست سماعت مردم در  
 میل کار تا آنجا رسانیده که خیر شرعیست در فقه رای میل گردیده و نعوذ بالله من جمیع ما کرهه الله

و دیگر بنده وی عوام نیست چه زرد را در برابر اجرت ابلاغ است نه بر همین نقد و احتیال در جوازش  
 غیر ضرورت و خصوصاً درین عموم بلوی و کراهت است بنده وی بهین جهت است که منفعتی باین تعرض می کشد  
 یعنی اینی از خطر راه و زد و اشتراط این منفعت شبیه با است پس چه اشترط بکند و دیگر بانواعی باشد  
 یا ضمنی محاربه است یا خدا و رسول و تحریم و بیای فضل از او می سد ذرائع باشد و تسبیح علیه بنفست  
 ربانیت بلکه عمال عامل است بر عمل او و دیگر هر چه در آن در نشه را ضرر است حیلده باشد یا تعلیق یا دوست  
 یا یقین باطل است شرعاً با و اشخاص و عوام نیست و حسیت از برای وارث بعد از نزول غیر الفرض  
 شرعیست و در مسئله عول و قول است شوکانی روح بسوی هر دو فرسته لکن آخر میل بجانب شریعت  
 عول نموده و دیگر چهار شرطهاست اگر دست بهم داد جهاد است و در نه فتنه باشد و جهاد فرض کنایست  
 بر اهل اسلام و بعد از اذن مادر و پدر باشد با اخلاص نیت در اعلا کلمه خدا و از کشتن زمان و  
 که در کان شیخ فلسفه و امثال ایشان نمی آمده و پیش از جهاد دعوت بسوی سیکه از نه حال  
 لازم است و آن قبول اسلام است یا جزیه یا سیف و دیگر رضاعی که اقتضای تحریم می کند چنانچه  
 نه کمتر از آن و در رضاع و وسال است پس بس و در شریعت آن سخن زنی واحد پس می کند کیف  
 و قد قیل و دیگر آیات و آیه در زیادت و نقصان عمر متعاضض یکدیگر نیست هر یک که در محل جهاد  
 و از اسباب درازی عمر است صلوات رحم و تضاد و گونه باشد سعلق و غیر هم و دیگر اتصاف با بیان  
 در حالت تکلیف لشکر ثابت است لقوله تعالی و صایق من اکثرهم بالله الا وهم حشمی کون و این  
 دلیل است بر اجتماع شرک با ایمان و شرک کبریا تر است غیر مغفور پس در اهل شرک می توان گفت که  
 حایق من اکثرهم بان الله هو الخالق الوالی الا هو مشرک بالله بما یعبده من الاصنام و غیرها  
 و اهل تفسیر را در آیه مذکوره دو آیه تاویل است اینکه تو شقیم ارج احوال است و اید اعلم و دیگر بهفت طبقه  
 بودن زبیر مسلم است بنص کتاب و سنت و آنکه در هر طبقه ازین طبقات اوادم خود هم از مشایخ این طبقه  
 ظاهر پس چیز اثرا بن عباس که سر و دست میان صحت و ضعف اسناد و سنن دلیل دیگر بران موجود  
 نیست و اثر صحابه در اثبات چو اعیان اثره نزار تا آنکه مرغی صحیح بیاید و رفع اشتباه نماید چنانچه

در اثبات این مسائل از باب علم لا ینفع جهل لا یضر باشد و دیگر حلال دین است و حلیم ترین و بیان خبر و  
 مشبهات است و در تعیین مراد مشبهات اقوال اهل علم متکلف آمده و حسن بیان درین باب  
 تقریر است که در دلیل الطالب مرقوم است مقام متسع ذکر آن نیست فرجند و دیگر است و چون اسما  
 را حدیث نفس مقهور است مادام که از زبان نبر آورده و بوجوب آن کار نگردد است هر حدیث که باشد  
 خواه مستقر شود در نفس یا زود بگذرد خواه کوتاه بود یا دراز و خواه دیر ماند یا شتاب رسد و خواه  
 آن بر نفس سریع باشد یا بترقی غرض که این همه احادیث باقسامها و احتمالات انواعها معفو است و  
 تفصیلی که درین باب کرده اند دلیل مساعدت آن نمی کند و دیگر بنا را اسلام بر پنج چیز بوده یعنی هر چه  
 ازینها ستون دین است و تا همه با فراهم نیاید اسلام تمام است پس اتیان هر واحد بر وجه مجزی  
 بدون احتمال در صورت و بی شرعیه لازم است و هر که کرد و ناقص کرد وی گویا آن را نکرده و اگر جاهل  
 از وجوب اتیانش بران حجه نمی داند که آن متفقش لازم است امید است که معذورا قدره تا رک  
 نمازها و محله بقصان ارکان و غیر آن و حقیقت کافر و غیر آتی بما مور به است و اندر علم و دیگر تفسیر  
 نبوتی از برای آیات و احادیث صفات همچو قبض ارض و سما بیان  
 سحاب و ابهام و کشف ساق و زحشر و قول جنم هل من هنید و نحو آن همه حقیقت است محال نیست  
 سلف درین باب جاده ایمان با و زود با تقویض سپرده اند و خلف تبع ایشان در وازة تاویل کشاده  
 حق همانست که سلف بران گذشته اند و دلیل بر وجوب تاویل نیامده و اگر نیک بشکافی هدایای که تاویل  
 نوعی از کذب است هر که در تنزیه باری تعالی آمیخته همان این صفات را با ظاهر ساخته تشبیه کار  
 سفاهت است و تعطیل حرف اهل رای و اقرار با بیان و امر آن بر صورت مرویه وارده سلیقه اهل ایمان است  
 و همه صفات را درین باب حکم واحد است و دیگر مسلمانان که درین دیار سکونت دارند در امان هستند و  
 کفار متعرض جان و مال آنها نیستند حکم مستامن دارند آنها را گرفتار مال شان بی رضای شان  
 بخصب یا سرقه یا مانند آن جان نیستند که مستلزم خدر است چون آنها متعرض جان و مال ما نیستند  
 فحقن اسحق حکارم الا اخلاق منهم لکن دیگر مسلمانان که از وی تسلط آنها خارج اند اگر درین دیار



بی عقب در امان آمده مال شان بخصب یا سرقه بزرگ آنها را گرفتند مضائقه ندارد و حال آنست از اینجا باید دریافته  
 که اگر مسلمانی بطریق قرض از کافر چیزی بگیرد بر وی ادای قرض واجب است تا بعد از اتمام نیاید  
 و اگر قصد ادای قرض دارد لکن او را میسر نشد و فرموده دست راست او را بشمارد این حیل از برای گرفتن  
 قرض سودی از کفار این دیاری تواند شد لکن از کتاب آن اول تقوی بعید است و الله اعلم بالصواب  
 لفظ سفر و جهل چنانکه بعضی فقرا می کنند سنت صحیح بر آن وارد نگشته بلکه نقل عیقل دال است بر خلاف  
 آن بنا بر صدم افاده کلام و ذکر الهی بر وجهی باینکه جناب نبوت صلیم تعلیش بهست فرموده و بصیغه نشاء  
 که نشانش داده و آن کلمه طیبه لا اله الا الله است و آمده که این کلمه افضل کلام است بعد از قرآن پس  
 سنت گذشته و دست بیدست زدن یعنی چه و چون الله گفته تا تونمیت هو هو حق حق و  
 بخوان سرودن چه قسم جائز می تواند شد ذکر بدون جمله مفیده مهمل باشد و بجز رموز و شستن از بر آب  
 در رو شریف و حیوان بدون تحریر تمام لفظ و جمله عبارت اصطلاح جمعی از اهل علم است سلفا و خلفا  
 و الا مضائقه فی الاصطلاح همواره در خطوط و رسوم این چنین کرده اند و مقصود بیان قصر طول اهل سنت  
 پس بس غایت آنکه نزد مورور عبور بر آن آنچه در خود تکلم است بدان تفوه فرمایند شلما نزد مور  
 صلیم و روح و رض و خوان صلی الله علیه و آله و سلم در جمله و حتی الله شمسه بگویند یا نهی از این تلفظ  
 در میان نیست و لکن دلیل بر کراهت رفر و ابتداء قصر با وجود حصول فهم مراد و عاقبت ده و خود  
 این کنایات در سنت صحیح ثابت است و گویا ستودن زنده تعریف است و ستایش مرده تا بین اگر این  
 معراج راست است جائز باشد بهر چه که بود خواه بلسان یا به زبان چنانکه در او آخر کتب می کنند و در  
 ناراست و در تایید خلاف سنت است منعی نیست و صواب بسیار دارد که از رجوع به این مختصر ظاهر  
 میشود و درین عصر اگر این رسم را یکی از پابیند از مردم باشد انشاء الله تعالی زیرا که جلب مفاسد  
 بسیار درین و دنیا می کند اللهم غفرا و بجز ستمات شرعی در حقیقت همان است که بقصر میسر بود  
 بهر چه متواتر گشته و ضمن یکبیه همسایه مضمون دیگر است واقع شده اهم سرقه بران صادق نیست و  
 هیچ سخندان ازین توار محفوظ نمانده است الا سن محمد صلی الله علیه و آله و سلم را بنا بر شرف حفظ

و تا اول میانی و معانی این حالت بیشتر دانگ می شود و قاصر و ناقص را کمتر دست بهم می دهد و بیشتر  
حال سرفات کلامیه و در هر دو صورت محمود و مذموم موجود است و ماخذ این نامه کفیل بیان اوست و  
سخن خواجه عظیم باشد یا شریک صاحب سخن است مثل دیگر اموال او و معصوم است بصحت اسلام و کما  
نمی رسد که دست تقدی در آن بی طبیعت نفس سخنور دراز کند آری سخنور مختار است بهر که خواهد  
همه نماید و عطا کند یا نفعی زان در نقل و عقل نیست و دیگر اقا صیص اولین و آخرین از ابتدا و در سل  
و اعداد این حضرات که در قرآن مجید و فرقان حمید وارد شده تحقیق آنست که لفظ لفظ خداست  
و معنی معنی آنان نه آنکه میانی و معانی هر دو بعینه از مقابل دست بلکه نظم قرآنی مجرب حکایت آن معانی  
در پیرایه کلمات ربانی است فارغ از اشکال و صفات مطلع الهلال و دیگر در حدیث رفع  
خطا و نسیان از است اسلام مقال طویل است با جمیع طرق در روایاتش قاضی است با کمال حسن بغیر  
باشد و این قسم حدیث محبت است در ما نحن فیہ پس بر دلش صحیح و ثابت است و این هر دو امر با کمال  
شکره ازین است مرفوع باشد انشاء الله تعالی و دیگر در تقریر روح بعد از موت هشت مذہب است  
ارجح آنست که جانها سه مومنان در علیین است و جانهای کافران در جهنم و مواضع دیگر مختل و  
شیاطین مستلط بر انسان بعد از موت آدمی ظاهر آنست که در جای دیگر که انخوان ایشان از  
شیاطین می مانند میبوده باشند اما دلیل برین حکم در مرفوعی نیامده است و دیگر اسلام انقیاد و ظاهر  
را گویند و ایمان از عیان باطن بر او احسان تزکیه دل و تصفیه اندرون را اول را شریعت دانند و ثانی  
را طریقت شناسند و ثالث را سلوک و تصون و معرفت و حقیقت خوانند دلیل سلفت صحیح بر سر سلفت  
و محصول و مدلول هر واحد معلوم نیست چه از آنها موافق ظاهر کتاب و سنت است آنرا بدان باید که  
در هر چه فهم آن بدلائلی از هر سه دلالت مطابقت و تضمنج التزام یا دلالت النص و اشاره النص  
اثور و قبول از سلف صالح نیست تصادف از آن بهتر است از آنها ض برای آن و کیف که میا حاصله  
نظاره و باطن او را سنت و نصوص کتاب است پس پس هر چه درین هر دو میزان سره آمده است  
و هر چه کاس نمود کاس دست و اهل احسان در سماعی دارند از اهل بیان را اسلام بنا بر آنکه جامع هر

بوده اند و صد و یک کلمات از ایشان منصوص حدیث و قرآن است و در احتیاط ایشان نیست و کشف این  
 جماعه و الهام این عصا به و منامات ایشان حجت شرعی نبود و دیگر مال کتسب پذیر نیست و تقاضای اخبار  
 حرام است و اخبار نگار کمال بیاطل در وجه این هرست و اطلال در اخبار این مختصر نکوه فرایجه بلکه اگر  
 پرچم اخبار سر پا راست گفتار باشد تا هم خالی بازگردد است شدید نیست و با یک با این وسیله چیست  
 اگر هر قسم قطعی نباشد باری در شکیه بودن آن شک بر بنا بر قواعد اسلام نیست اللهم احفظنا و  
 چنده دادن در مواضع اباحت و اجرائز است و از باب تعاون بر بر و تقوی است اگر طبیعت نفس  
 بدون اگر اجبار باشد و در اخذ آن بشود و ملامت بر تا کردی انبواوی معاونت بر اثم و  
 عدوان است و در حق آن حرام چه هرگز مال هیچ مسلمان اهدی را بدون طبیعت نفس و سه  
 حلال نیست بلکه معصوم است اگر چه عصا سنی یا سوگی چراغ باشد از اکل اسوا بیاطل نبی آمد و  
 زیدیه و فرج عقیقه اندر و در اصول معتزله دلیل و از بدسوی تفصیل در مانع انداز است صحابه پس چنانچه  
 اهل سنت و جماعت لب تکفیر این هر دو نگشوده اند همچنین احدی بکفر ایشان صیاح نموده اللهم  
 که ضروریات دین را انکار کنند و در نه مجرد بعت زیدیت دلیل کفر و اخرج نیست ملوک و ائمه عین  
 کیش داشته اند خدا رحمت کند بر امام ابن الوزیر و سید بن امیر و علامه شوکانی که این هر سه شیخ  
 سنت و مجتهدان مطلق فزیریه را اصولا و قواعدا و تالیف خود از بیج بر کرده اند و دین خالص سلام  
 تا که اتباع کتاب عزیز و سنت مطهر است و هیچی متقی و تصحیح و ترجیح فرموده که با حدی را مجال انکار و  
 مبتدعی را موقع فرار در دست نماند و الله یختص بر حتمه من یشاء **ع** اذا وضبت عنی کرام  
 عشیرتی فلا زال عصباً ناصیاً لهاها و دیگر حدیث ترمذی را سلام به بست طریق مروی گشته  
 و غالب طرق او ضعیف بلکه اکثر انان است اما مجموع حرق خود منتقض است از برای استدلال  
 حسن لغیره است و الفاظ متلفه دارد و در آن ذکر چهل سال و پنجاه سال و شصت سال و هشتاد سال  
 و هشتاد سال و نود سال و صد سال آمده و اثبات فضائل و برف تعارض هر دو کور شده  
 تقصیب از ماخذ باید است و دیگر موتی را در بزرگ چنان حال است کی سوال شود که بزرگ نبی

و درین دوام خدای باینیم بچنان و تن هر دو دستم عرض اعمال اعیان بر موقی چهارم عرض مقعد در  
 صباح و مسا و جنان و این باب خیلی وسیع است تا کتب معتبره این فن از نظر مومن نگردد و وقت  
 بر جمله حالات آن عالم دشوار است اما طایفه این علم کمتر اند با آنکه مسلمانان بسیار اند و فحشلت از دریافت  
 حالات عالم برنج و معاملات آنجا جانان بزرگ را بنده شکم ساخته و در گوید نیا طلبی انداخته از  
 برکات اسلام محروم گردانیده است گویا خود بعد ازین خانه نشینان دار بقای نیست و در مطای  
 آن فی الجمله ضعف عقیدت است بمباد و رجوع است بسوی دهر و اندر علم و دیگر حقیقت فریبین  
 آنچه مستحق گشته همین قدر است که این صنایع منجمله انواع سحر محرم است و صاحبش سحر سحره و مرده شیاطین  
 می شود و در زوال بیان خود مجبور است و کمتر است که اثرش زوال پذیرد و عود بجانب اسلام  
 دست بهم بر و اصل این عمل متصل است بشیاطین عهد سلیمان علیه السلام و دیگر سحریم را که  
 یکی از مدارک غیوب مقرر داشته اند آنوقت آن و بجا آوردنش حرام است بر مسلمانان و از اصناف  
 محرمه سحر سازی است و هر چه بدان معلوم کنند موهوم و مظنون است گو در بعض احوال مطابق واقع  
 باشد لایعلم الغیب الا الله و در کفر کسیکه معتقد است اوست خود هیچ شک و شبهه نباشد و هر  
 در کلمات و بیضاوی و دیگر تفاسیر که احادیث فضائل سوره نوشته اند غالبش موضوع و بی اصل است  
 و اقل قلیل ثابت و بنا بر ایلوش بر تساهل و اخبار فضائل اعمان است که چشم و گوش بند کرده  
 بدان آویخته اند و در معلوم است که امر کام شرعیه متساوی الاقدام است فرقی در میان واجب و  
 محرم و سنون و مکروه و مندوب و فضیلت آن نیست و دیگر زنان و کودکان را بر تلاوت قرآن کرم  
 اجر معهود است اگر چه معنی آن نمی فهمند و همراه هم معانی اجر مضاعف نقد وقت باشد و هیچ عمل  
 قیام بر بنیه اسلام بزرگتر و فضل و اجرا تلاوت قرآن نیست تالی گویا هم زبان است با صاحب کلام  
 و بعد از آن کثرت در دست پس پس آنچه متصل است از دیگران کار نشوره و دیگر متهم در تفسیر  
 کلام الله حقیقت شرعیه است پس تفسیر مرفوع بالاتر باشد بر همه بعد حقیقت لغوی است بعد تفسیر صحیح  
 سپس هر دو سخن سواد و دیگر تادیب بال که در عرفش جبرانه نامند و مواضع خاصه از سنت مطهر

ثابت شده ز علی العموم پس حق درین باب اقتضایست بر ثابت از شارع و قیاس در دوران گنجایش  
نیست بلکه وقوع این تاویب ثابت را نیز خلاصت قیاس و اولاد شریع گفته اند ای چون شارع  
علیه السلام بر خلاصت عموماً مقصود خویش در مواضع خاصه سلوکش فرموده ما را بدان ایمان آورید  
و بران اقتضای فرمودن واجب است و دیگر مجموع آیات منسوخ پنج آیه است نزو اکثر و نزو بعض  
اند ازین هم متروک نقل احادیث منسوخه و حدیث است نزو اکثر و نزو بعض محققین ازین هم کمتر  
و مواضع متفق علیها علم از را تخمین است و در بیان آیات را با پانصد و احادیث را تا بمائین رسانیده اند  
و کار بر غیر بار اسلام دشوار ساخته و این منسوخات مرقوم است در اخذ این مختص و گیر قی بالفاظ  
کتاب و سنت و لغت عرب که معانی آن مفهوم است جائز است بلا شبهه و شک ما دام که شش بر الفاظ  
شکر و کفر بود و همان معنی است و صند الا وفاق و بغلیق التناوید و اما استعمال جواهر  
که گانه و چیز آن بلبس تعلیق و اکل پس اگر از برای معایج بشهادت طیب حازق است حکم ترویج  
وارد و تعدادی جائز است اگر چه تقویض افضل است و اگر حکم نجوم بنا بر قمر اعداد و جلب منافع بود  
پس ز شمار کردن نباید گشت و روایات مروری در فضائل جواهر همه بیچ و با در بود است و اوجمین  
طیبیان بیار باطن اند نه احدی از عافیت شعاران اهل حدیث و دیگر شهور موقی بفیال  
و حاصل نغش و زائر خود و شنیدن سخن ایشان را ثابت است با در و صحیح نیست مطرو و مکن این  
حالات مقصود را ندر بر موارد خود تقویض علیه امور و گیر نمی توانند منسوخ و بنا استوار و استعانت از  
تقابیرین سماع و شعور قیاس مع الفارق و دلیل بی شعوری است از مدارک شرعی کیفیت است الا  
اسلامی و آمده که میت جواب سلام زائری گوید و دیگر زیارت پیوز سنون است بلا شک و شبهه بدان  
امر آرد خصوصاً زیارت سید المرسلین و خاتم النبیین و شفیع المذنبین سلی الله علیه و آله و سلم و دیگر صلوات  
در حق کسیکه موجود است در آن بلاد و مقصد خویش انشاء سفر از برای این کار کرده و منافع و نسیه در  
زیارت بسیار است از هر دور دنیا و نیست در آخرت و دعا از برای است و تقاضای بحال و غیرت  
بحال خویش و احادیثی که در فضل زیارت نبوی آمده با قطع نظر از آنکه همه یا بیشتر آن ضعیف است و مستند با ضعیف



و دیگر خصالی که موجب ظلال عرش است و احادیث صحیح و ضعیف بدان وارد گشته و حفاظت حدیث  
 بجمع و نقد آن پرداخته بنمود و در حوصلت میرسد این خصال در ماخذ این مختصر مع اوله خود مذکور است  
 اجماع اینها بفتن حوصلت باشد امام غاوی شایب ناشی در عبادت مرد و دل بستن سجده و سجده و سجده  
 یکدیگر محض پرستش خدا خائف از خدا نرود خواندن زن صاحب منصب و حال نجفی صدقه زمین از  
 شمال تا اگر خدا در خلا با کار و در بعضی احادیث دیگر ذکرش خصالی دیگر نیز آمده و دیگر خصالی که  
 ذنوب متقدمه و متاخره زیاده برسی حوصلت است بعضی در طهارت و بعضی در نماز و بعضی در تائین  
 و بعضی در نماز چاشت و بعضی در قرارت بعد صلوة جمعه و بعضی در نماز تسبیح و بعضی در فضل صوم  
 و قیام رمضان خصوصاً عشره اخیره و صوم یوم عرس با مال الایلیا و حج خالص و نماز در مقام  
 ابراهیم علیه السلام و دیدن خانه کعبه و فضل آفرسوره حشر و تعلیم قرآن با اولاد و فضل تسبیح و تکبیر  
 و تملیل و فضل غزدر باط و ادب و قنوعی و سعی در حاجت مسلم و ترخیص در اذای غار از راه  
 فضل مرض و غربت و فضل صاف نمودن عقیب لبس و طعام و زنده ماندن در اسلام و دیگر بعد از  
 اتیان بارکان اسلام دانستن حرام و مکروه و مستحب و اجتناب از مشتبهات بنا بر حفظ از وقوع  
 و محمی که عبارت از مشتبهات است ضروریست از ضروریات اسلام بعضی از آن در اکل است  
 و بعضی در شرب و پیاره در لباس و برخی در وطنی و دومی آن در مالاجرت کتاب التقوی را  
 از برای بیان این مسائل عقد کرده و اکثرش صحیح است و دیگر طلب روزی حلال فرض است  
 بعد از فراغ فیض و بهترین کسب کار و دست خود است و او را علیه السلام عمل بدست خویش می کرد و زره  
 میساخت و ابراهیم علیه السلام بزازی می کرد و عیسی نجار بود و دیگر غالب صحابه تجار بودند انصاف  
 کشت کاری می کردند و مهاجرین غله و جامه بفروختند روایات حدیث را نیز حرفها بود و انفع تجارت  
 در اسلام غزوت نزد وجود اسباب و شروط آن هلی اد لکم علی فحاشا تنجیکم من عذاب  
 الیم و دیگر با حرام است در بیع و قرض و کسب است از کبار منکر حدیثش کافر باشد و اخذ و جر آن  
 محاربه است با خدا و رسول و زیاد گونه است یکی ربانی که نقد را بنسبه فروشد و دوم ربانی که

اندک را به بنیاد فرزند نمایند و بگویند کلام موزون است حسن او حسن است و قبیح او قبیح جناب نبوت  
 مثل به صاریع کرده و در یک نوبت با صد شعر شنیده لکن بیشتر اضاحت وقت و زمان کرده باشد  
 و در شعر حکمت است و بعضی بیان سحر بود و بگویند ریاضت و عبادت است و خفی است از  
 سبب نعل و قائل آن از کتب سنت مطهره و کلام صوفیه صافی دریافت می تواند شد و بگویند  
 غیبت یعنی غایب عیب کسی گفتن هر چند موافق نفسی الامر باشد حرام است و برابر خوردن گوشت  
 برادر مسلمان خواه در دین او گریه یا در صورت یا در سیرت یا در نسب یا در حسب یا در عجز آن نیست  
 نیست مگر گفتن شخص معین اگر اهل شهر را بدگوید یا مظلوم فریاد ظالم کند غیبت نباشد و بگویند  
 نیز یعنی سخن سبکی بدگیره رسانیدن که موجب ناخوشی با هم آنان باشد حرام است  
 سخن چینی را توانم چاره کرد که تا من خود نگویم او چه چینی و ولی از مغتری نتوان بر آمد  
 که او از خود سخن می آفریند و بگویند که برادش نام و او را خواهد بزبان باشد یا با اشاره سر یا چشم  
 یا برو یا دست یا مانند آن فسق است و کشتن بوسن کفر و خندیدن بر روی کسی بر طریقه خوب  
 بتک حرمت او باشد حرام است و مباحش در صدد و پیشتر خندیدن و که صبح باخت نفس  
 در دو با خندیدن و آنحضرت صلعم فرمود حرمت مال و عرض مسلمان مثل حرمت جان اوست  
 و کعبه گفت که خدا ترا چه قدر حرمت داده است لکن حرمت مسلمان از تو زیاد است اما مردم در  
 کار اطلاق عنان کرده اند گویند این شریعت را منسوخ پذیرفته و بگویند دروغ علی الاطلاق حرام است  
 و شهادت زور را برابر شرک نهاده اند و دروغ از برای صیحه میان دو کس یا برای اغراض  
 اهل خود یا دفع ظلم ظالم رواست و تعریض بهتر است از کذب صیحه و بی حاجت تعریض هم مکروه است  
 و بگویند هر که حکم موافق قرآن نکند حق تعالی آن را کافر گفته قضیه و مناقشه در میان افتد اجماع  
 آن بشرع واجب است شرع هر چه حکم کند خلاف طبع باشد آن را بطیبت خاطر باید پذیرفت کرده  
 گرفتن آن کفر است بلکه استلزام انکار شرع و ضمایح حکم طاغوتیه و ولایة امور که بر سلطان شرع  
 باشد نیز همین حکم دارد و بگویند عجب تکبر کردن و نفس خود را بهتر شمردن از دیگران و غیره را قیود است



دو اشستن حرام است اعتبار خاتم راست و خاتم معنوم نیست که چه خورا بود و سعدی فرماید **س** مرا پیر  
 وانا سے مرشد شهاب بود و اندر ز فرمود بر روی آب نه کیے آنکه بر خویش خود من مباش و دیگر  
 آنکه بر غیر من مباش و دیگر تقاضا بنسب حرام است و همچنین نکاح شریک و جاه عربی را بر عجمی  
 عجمی را بر عربی فضل نیست مگر تقوی ان اگر صاکه عند الله اتقا که نص است در محل نزاع و دیگر  
 تقضاة و اهل اتمام و علماء و ذواته را رزق از بیت المال باید داد و بجز آن یعنی بقدر کفایت بناظر  
 تا اجرت بر عبادت که ناجائز است لازم نیاید و دیگر حره را سفر کردن بدون محرم یا زوج جائز نیست  
 و نزد فقها کتبی و ام ولد را جائز است و خلوت با اجنبیه حره یا شدیاد حرام است و دیگر غلام و کنیز را  
 عذاب کردن و طوق در گردان انداختن و زیاده از طاعت کار گرفتن حرام است آخر وصیت نبوی  
 این بود الصلوة و ما صلکت ایما نکم و دیگر تراشیدن ریش که از قبضه کم شود حرام است و اگر  
 از طول و عرض زائد بر آن جائز و چیدن موی سفید از ریش و نخو آن مکروه و گذاشتن ریش و  
 تراشیدن ببلت یعنی پست نمودن آن و ناخن و موی بغل و موی شامی سنت است و دیگر در سینه  
 حکام مردان و زنان را جائز است لکن با پرده و ازار و بدون کشف عورت و دیگر امر بعبودت و  
 نسی از منکر و احب است بر هر فرد از افراد است بمقدار قدرت شکر را بدست تیشیر و اگر نتواند از زبان  
 منع کند و اگر این هم نتواند یا مفید نماند ببل مکروه دارد و گفته اند که اول کار امر است و دوم کار  
 و سوم کار عامه و صحبت اهل منکر ترک کند فلا تقعد بعد الذکری مع القوم الظالمین و الا اینکه  
 هم کند در وبال آنها شریک باشد هم در دنیا و هم در آخرت و دیگر حسب فی اسد و بغض نشاء و فرض است  
 اهل عیلت و کفر را بدل دشمن باید بود و اهل سنت و تقوی را از اول دوستی آردی روز قیامت  
 همراه دوست خود در دنیا باشند ان کان خیر فخیرو ان کان شر افشرو مع من احب  
 و دیگر شکر محسن کردن و مکافاتش بران نمودن تحب یا سنون یا واجب و انکاش و کفران نعمت  
 معصیت و حرام است هر که شکر بنده نکرده شکر خدا نکرده شکر صید مزید است و تئید عبید و دیگر نشستن  
 در مجلس علماء و صلحاء افضل است اگر مدیسه شود و زین عیلت بهتر است مراد بجام و صحیح کسی است که قصد

کتاب سنت و مجتنب از جهی و عیست بود و بیک خیالی بودن مجلس از ذکر خدا و درود بر رسول خدا صلوات  
 الله علیه و آله و کثرت تصدیق کثیر التصدیق احق مردم است بقریب نبوت و اسمعنا من است بشقاوت و است  
 درین شیوه اهل حدیث پیشه و طایفه مردم اند و دیگر مردان را تشبیه بزنان در صورت و سیرت و  
 زنان را تشبیه بمردان در تشریح بنساق و کفار در موادم و عیاد و مراسم و نکاحان حرام است و همچنین  
 دوست گرفتن اهل کتاب من تشبیه بقوم نفوس منم و در حق الله و صانع کونان و منکران و غیر  
 حق مسلمان بر برادر مسلمان شمش چیز است عیادت یعنی بیار پیوسته حاضر شدن در جنازه و غسل  
 و عورت و سلام و شیطا عاطس بجهت کردن در حضور و غیبت و در سلام و عیب است و دیگر کبائر  
 رساله و چه هستی که اگر با آن کفر و شرک است بخدا و قریب آن عقائد و ملامت است درین امر بقناد و در وقت  
 شده اند **بناگ** بنفاه بود است همه را اندر بنفاه چون ندیدند حقیقت ره افشاندند و اندر دوم **انکار**  
 حقوق خالصه عباد یعنی تم نمودن بجان دال و آبروی مسلمانان و این هر سه را یک حکم یک پاداش  
 او تعالی حقوق خود بپوشد و حقوق بندگان نبخشد **س** ساس و پنی ازار و هر چه خواسته کن  
 که در شریعت ما غیر این گناهی نیست **د** ستم حقوق مستتر که در احادیث آمده مثل حقوق و کذب  
 قتل نفس سوگند دروغ و شهادت زور و دشنام زن محصن و اکل مال یتیم و اکل ربا و قرار از  
 نعت و حجر کردن و فرزند کشیدن و زنا با زن همسایه بودن دزدی نمودن و راه زدن و بنی بر امام عادل  
 کردن و بیکریج فاسق حرام است بنص حق تعالی بران خشناک شود و عرش عظیم بلرزد و از اینجا  
 قیاس می آید کافر نمیتوان کرد که در سپید و از حرمت و شناعیت خواهد بود و بیکریج که بر دیگر است  
 که اگر آن کس در خورد و لغت نیست بر گوینده بازگرد و اگر انقضی فواره لغت همین معنی دارد  
 صحیح کرام حرام است و عین ایشان نشان کفر و بیکریج حقیقت خلاف شریعت نیست این حرمت جاها  
 گویند بلکه همین شریعت است که در خدمت عملها است و شایع ملت رنگ دیگر میدامی کند و تبسیر  
 از آن در شرح بلنظ احسان آمده و این تریب فوق مرتبایمان و اسلام است بنص حدیث چون  
 دل از آویزش و آمیزش تن و علم که با سوی اسود داشت پاک شد و زفائل نفس را به بر طرف کرد

و از تو امر برائی یافت نفس طمأنینه گشت یا لقا النفس المضمئنة اس حی الی ربک و اخبید  
 صریحه سزا بد و موت شهیدان مستحق بین چو کین مرگ را در زندگی جاودان رسد  
 طوبی لک از ملائک رحمت خور و بگوش به هر دم ندای از جی اثر آسمان رسد به چون اخلاص  
 دست بدمه او شریعت در حق او با مغز گردید و طهارت ایمان و اسلام دریافت و پشاست این  
 ساری در بهترین و جان شد نمازش نزد خدا تعلق دیگریم رسانید در نیست او نیز از یک گشت  
 دیگران شد چنین صوم او و زکوة او و صدقه او و عبادت اعمال خیر او و تقویت کردن شکرش و شکرش و با خیر  
 و فضیلت محمدین بر اغیار بچست همین قوت ایمان و اخلاص احسان است س تو کی بدو است  
 ایشان رسی که نتوانی بد چیزین دور گشت و آنهم بصیرت پیشانی تو را باطن نبوت از سینه سنانی  
 صلحا و متبع سنت و شایع تصوفی صافی ملت باید عبت و سینه بی کینه خود را ایمان که شانه نور الهی  
 باید کرد تا هر خیر و شرف است صحیح دریافت شود و الی الله در قرآن شریف متقی را فرموده باقی همه  
 اولیا و شیطان اند و در حدیث علامت ولی چنین آمده که در صحبتش خدا یاد آید یعنی محبت و نیابا  
 و محبت حق بیفزاید و هر که متقی و متطهر نیست دلی خدا نیست ان اولیا و الا الملقون  
 نص است در محل نزاع و دیگر فقها گفته اند که انکار خلافت ابو بکر صدیق رضی الله عنه کفر است زیرا که  
 باجماع صحابه ثابت شده همچنین قذوف عالیه صدیق رضی الله عنه و افضل مرتضی بر صدیق است  
 همچنین انکار خلافت فاروق رضی الله عنه گفته اند در اصح اقوال و چون کفر اینها ثابت شد با ایشان  
 معاندان کفار باید کرد و کذا حکم انوارج و النواصب و هم کلاب النار و دیگر تا ذات عاقبت شکر قرآن است  
 که شهادت بر برادرت و پاک دهنی او داده و حکم او حکم مرتد است در خورد قتل باشد و دیگر تفضیل  
 بر مرتضی من کل الوجوه نیست بلکه محال است چه فضل علی و در جهاد سیف و سنان و فن قضا و کثرت  
 علم بیشتر با شمیمت نسب و ختمیت حسب و در و جیت بتول قطعی است و همچنین در تمام اسلام  
 عمر با فضیلت شیخین در تشبه به نبی صلوات الله علیهما است سیاست است و حفظ دین و سبب است و تزیین  
 احکام شریعه و اشاعت اسلام در بلدان و اقامت حدود و تعزیرات و نحو آنست که این هر روز بزرگ

در مجموع امور پیشقدم صحابه کبار اند و همین است مقاصد خلافت کبری و لهذا تقدیم ابو بکر و عیسی  
 بر علی صحیح علیه صحابه و جلال است است درین باب و دیگر تفضیل و در گویند است یکی آنکه مرتضی را بر  
 شیخین فضیلت نهند لکن در محبت شیخین و تقدیم ایشان در وقت مناقب و سیرت اینها و امتناع عرو  
 و طریق و تمسک بسن ایشان بقتضی می از خود خوانند بلکه سرگرم این کار و سراسخ مقدم باشد  
 چنانکه اهل سنت با وجود تفضیل شیخین بر جناب مرتضی بوجودی که مذکور شد کمال برین عقیدت  
 و نهایت اعتقاد و عظمت و اقتدا بقول و فعل و طریق و انجناب دارند و این قسم از تفضیل و خل  
 سنیان اند و خلافت ایشان با جمهور اهل سنت در رنگ خلافت اشعریه با تریه است چند  
 از قدام اهل سنت و صوئیه برین روش گذشته اند مثل عبدالرزاق محدث و سلطان فارسی  
 و حسان بن ثابت و بعض صحابه دیگر و هم از تفضیلیه کسانی اند که محبت مرتضی و اولاد او و اتباع آنها  
 طریق و کافی دانند و شیخین و دیگر صحابه را بدینی گویند لکن با آنها سرکاری ندارند از اولاد و تبع  
 هر دو بری اند این قسم بی شبهه مبتدعه اند و اهل سنت باین عقیده اهدی گذشته و دیگر علماء اهل سنت  
 در حال معاویه رضی الله عنه مختلف اند علماء را و از انهر و متشکین فقهار حرکات و جنگ و جدال و  
 با جناب مرتضی حل بر خطای اجتهادی کرده اند و محققین اهل و دیش و اصحاب سنت بعد از روایت  
 صحیح دریافتند که این حرکات و سکات او خالی از شائبه نفسانیت بحیث جا لیت و تعصب  
 امویت نبود پس نهایت کایش آنست که از تکاب کبیر یعنی کرده و ناسق بر قواعد اسلام  
 هرگز از اهل لعن نیست و شک نیست که وی صحابی است و در حق او بعض احادیث نیز وارد شده  
 پس لعن و سباب وی رضی الله عنه بی شبهه نقل است و قوله صلوات الله علیه الله فی اصحابی لا یخذلکم  
 غرضاً من بعد ان یجزم فیهم و من الغضاهم فبعضی الغضاهم و چون وی صحابی است شفا  
 رسول و غیر صحابه حق در حق و سه زیاده بر دیگر ناسق متوقع و مرجوست و بالقطع معلوم است  
 که بعضی صحابه در زمان آنحضرت صلوات الله علیه کبار شده اند و بعد و در تعزیرات منزایاب گردیده مثل  
 ما عزیس که در آنکه و در جرم شد و مثل حسان بن ثابت که در قذوف عایشه شریک گردید و دیگر آنحضرت صلوات

حکم بکفر ایشان و لمن ایشان نفرمود و دیگر در تحصیل علم منطبق هیچ حکم نیست زیرا که  
از فنون آلیسه است همچو صورت نمودن و کلاه چوبی و در حلت و حرمت حکم آن چیست و در ک  
قی آهست پس اگر کتاب این فن بنا بر تائید و بین و رد و مخالفتین است لا باس برست  
بغرض دیگر است و سبب شکوک و شبهات در قواعد اسلام شود و حرام باشد علی کل حال آنها که  
درین و مزیر اشتغال بدان خوب نیست و گردانیدن آن جز در علوم دینی مثل کلام و نحو آن  
طریقه ملت است و همین خیالات سلف مطلقا ازان منع کرده اند که من حاکم حواله الحی و شاک  
ان یتبع فیبه و دیگر آموختن که بین و خط و کتابت و لغت و اصطلاحات اهل کتاب و مجوس باک  
نماد اگر نیست مباح باشد بفرض فاسد چه در حدیث صحیح آمده که درین ثابت رضی الله عنه حکم  
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم کتابت یهود و لغت آنها بیاموخت تا نزد ضرورت جواب خطوط آنها از نظر  
جناب نبوت بنویسد و اگر بجز و خوشامد آنها و احتیاطا با آنها تعلم این لغت می کند و باین وسیله پیش  
آنها تقرب می جوید پس البته موجب حرمت و کراهت است و قد مر آنفا ان الاله لهما حکم  
ذی الاله و دیگر نوکری اهل کتاب و مجوس چند قسم است بعضی مباح و بعضی مستحب و بعضی حرام  
و بعضی کبیره که بسرحد کفر می رساند پس اگر کفر این کس ازان برای اقامت رسوم صا که و سر انجام  
امور محموده مثل دفع دزدان و راهزنان و اقامه و قضا موافق شرع شریف در عدالت و بناء  
مخاطیر و شوارع و مرمت عمارت نافع مثل همان سراسی و پل و نخوان استیجا رکند بی شبهه این چاکر  
بسیار است که سبب بدلیل قصه یوسف علیه السلام که از عزیز مصر که در آن وقت کافر بود و او را غلغله  
خزائن مصر درخواست اقامت عدل و قیامت و بدل نمایند و بدلیل قصه والده موسی علیه السلام  
که نوکری فرعون بر رضاعت موسی قبول کردند بدلیل آنجی حضرت امیر کریم و جمله زبیری بود و اگر این نوکری ازان  
اسیر بگیرد باشد و در آن کار و بار احتیاط با کفره لازم آید و شاید رسوم و اوضاع منکره آنها در آن  
اتفاق افتد یا اعانت بر ظلمه متعمق شود مثل منشی رسمه و خدمتگاری و سپاگری یا تعظیم نظر  
از براسه آنها و ذلیل خوردن استن و استادن ناگزیر اند حرام باشد اما گفته اند که صغیره است

و اگر از برای تسلیم مسلمانان در برهم کردن ریاست او و تزیع مملکت سلطان مسلمان بویست مطاعین  
 و تالیفات در رد و بر مسلمین و نحو آن است پس فی شبره کبیره منظمی است و دیگر استماع غنا و مجرا از فراس  
 و ملاهی صحیح آنست که جائز است و وقت هم جائز و اخبار و آثار صحیح مؤید این معنی است و بی تفاوت آنست  
 علی الصبح و دیگر غشی شش را بر دو شهوت و یک ترسیده نمی باشد بلکه غالب و غلبه می باشد پس  
 اگر شهوت فرج غالب اقتدالکاشش با مرد باید کرد و اگر شهوت ذکر غالب است نکاح او با زن باید نمود  
 و در اجرای شهوت و دیگر او را صبر لازم است صبر است علاج دل بیارتقاقت با نفس که  
 کم داری و بسیار ضرر است و دیگر تعلیل منع از کشیدن قلبیان بر روی مردمان و تشبیه با اهل بیگ  
 و تمس بران که این معنی نیست این طریق در فقهاست و لذا حقه کشی را کرده تحریمی گفته اند و اهل بخارا  
 را درین باب سبب التعمیرت بود و اما بر طریق اهل حدیث که اصل در اشیا و اباحت را نشان داده اند و دلیل  
 برین استعمال تمام موجود نیست و امری و طبل مردم در زمین است و حکم با استنباط آن متفاوت  
 اقتاده نوشتن قلبیان جائز است غایت مافی الباب آنکه در لطافت و نزاهت آن بگویند  
 در بسیار از اشیا و طیبه جلال هم سبب فی احتیاطی بود تا این طبع بجا نیندیند و نحو آن بکشید و دیگر قول فصل در  
 تعریف دار اسلام و در حرب آنست که ما دام که حرب قائم است و مسلمانان از استخلاص آن ملک  
 متقاعد نگشته اند و استیلا کفار بجدی نشده که هر چیز را از شعائر اسلام که خواهند موقوف سازند  
 و مسلمانان بی استیمان ایشان اقامت دارند و بر ملاک خود بی اذن ایشان تصرفت اند چنانکه  
 احوال ریاستهای هند و نحو آن است آن ملک دار اسلام است و در حرب نشده و تصرفات  
 عارضی ایشان مقبر نیست و بعد از تسلط اسلام آن تصرفات اعتبار ندارد و چون مسلمانان از جنگ  
 برگردند و متقاعد شوند گو فکر جمیع اسباب دل داشته باشند اما از متفاوت در مانند اقامت  
 اهل اسلام با استیمان ایشان گردد و تصرف بر ملاک خود باذن ایشان کنند و جریان شعائر  
 اسلام از راه بی تخصیصی ایشان باشد از روی قوت مسلمانان آن ملک و در حرب می گردد  
 و تصرفات ایشان جائز است و بیله ایشان جاری و این را بعضی کابر اصح و ارجح احوال نوشته اند

و اما علم و در اشکال بن سئله و مریج شک نیست است قدرت قلبها و لواقفها المقتون و دیگر  
 در تعیین صلوة و طلی هفت قول است بلکه زیاده در بر نماز را بعضی وسطی قرار داده اند و اربع و اربع  
 همین است که آن نماز عصر است و تقییدش در نفس او نیست بلکه در محافظت آداب زمانه است چه  
 وقت استحب و جماعت و مسجد و سابع وضو و سواک و افان و اقامت و مزید طینان و کثرت  
 از کار و مزیت تاکید درین امور از قبیل مزیت افضل بر فاضل نه فاضل بر ناقص است و از چنانچه  
 نماز باقی کمال تقیید آنها بر نیمی خود در ثبوت این قدر تفاوت خود شبیه نیست و دیگر حقائق اشیا  
 طلال صفات الهی اند و ظهور آن در خارج مربوط بعلل اربع است فاعلی و فاعلی و مادی و صوتی  
 و ظهور کمال این حقائق بر ترتیب آثار منحصه با آنها حصول ثمرات خاصه آنهاست پس معرفت کمال  
 هر چیزی با اجمال تجلی ذات حق است بر سالک در ضمن آن شی که این تجلی بعد از شناخته کثرت در  
 در مقام سیر باشد فی الاشیا دست بهم سید بود بالتفصیل باحاطه مبادی و خواص دست از توان  
 حکمیه با تخیص سید و لعین مراتب تنزل از قوانین کشفیه و اگر از محسوسات باشد ادراک بحواس نیز  
 در تدریج معرفت حقیقت او و غفلت است و دیگر کفر بلیس همین کفر حیل و احتجاب نیست بلکه کفر مجرد و عنایت  
 پیش از لعنت قوت ملکیه که بهرسانیده بود و تلقی از غیب می کرد زائل نکرده اند و سلب نموده تا از ازم  
 قبض و فرط تعطش بقرار نگردد و قدم در راه توبه نهند بلکه همین راه را منحرف بسخط و عتاب نرود  
 در کسوت اهانت و طرد بر یاد داشته اند اما در جوهر روح از لطیف و عظیم افکنده اند که گاهی خود استحق  
 عفو حسی و گاهی در لباس استغناء و مایوسی گمان کرده بقوت طاعات و اسما و کتب در شیطا طین  
 و مردم تصرف می کند و بان لطیف و عظیم خلق را بجنال و جمل و قسوت و کبریات باطله رنگین مینماید  
 زین لهم الشیطان اعمالهم و نعوذ بالله منه و دیگر از آیات و احادیث معلوم میشود که چنانچه  
 میثاق گرفته اند کی از حمله و لو العزم و دم از سار انبیا رسوله از علماء و چنانچه از عامه چنانچه او تعالی  
 فرموده و اذ اخذنا من النبیین میثاقهم و منک و من نوح و ابراهیم و موسی و عیسی ابن مریم  
 و اخذنا منهم میثاقا غلیظا و جای دیگر از شاعر فرموده و اذ اخذنا من النبیین المیثاق انیتکم من کتاب

وحکمته ثریب جاه کم رسول مصداق امام معکرتی من به ولدتصنعه و جای دیگر فرموده و اذا  
 اخذ الله صيثاق الذين اوتوا الكتاب لتبيننه للناس ولا تكتمونه و جای دیگر فرموده و اذا اخذ  
 نباك من بني آدم من ظلموه و هم ذرية هم اشهدهم على انفسهم المستبرو بگوئی قالوا  
 بلی و سجده درین موقع مروی نیست مومنین که نمازگزار ایشان برایشان میشود و جواب اقرار بلی تو  
 و او ندو کافران بتوقف اما بعضی فقها می گویند که بسیار در سجده کردند و عوام مومنین یک سجده و کافران  
 سجده کردند اما شان سخن معلوم نیست و اسدالمعلم باحوال عباد و دیگر در حالت برهنگی کلام حرام  
 نیست بلکه مکروه است و این کراست هم باینکه گیر است نه بجز تلفظ بزبان حرام در حالت تقوی و بول  
 و ذکر خدا در جای نشن و نجاست منع است نه در شغل جماع و عهد اهل علم نوشته اند که ذکر اسر و دست  
 و در وقت جماع پیش از و آمدن کشف عورت کردن سنون است و دیگر سنون حدیث من  
 دانی فی المناظر نقد رأی را اکثر اهل علم تخصیص بصورت مدفون در روضه نوره بوسیله طیب نموده اند  
 حل صاحبها الصلوة والسلام و بعضی قسیم کرده اند بجمع صورتها که آنجناب از ابتدای نبوت تا وفات  
 در جوانی و کلان سالی و سفر و حضر و صحت و مرض بران بوده اند اما تحقیق آنست که دیدن آنجناب  
 صلعم در خواب بر چند قسم است یکی روی ای آبی که اتصال با جناب است و هم رویا نفسانی که  
 ظهور بصورت و اعتقاد باین خود است که بر لوح خیال منقوش گشته است و مثل شیطان بصورت آنجناب  
 و این متنوع و منتفی است اما درین قسم گاهی شیطان بالقای کلامی و صورتی تبلیس می کند و در صورت  
 می اندازد و لذا در شریعت غرایب احکام خواب بر اصحیح نمیشمارند از اهل بدعت و مجوی اگر احیاناً دیدن  
 آنجناب بصورت رسد غالباً ازین قبیل خواب بود و اسدالمعلم و دیگر سلطنت بنو امیه از ابتدای خلافت  
 سادیر رضی الله عنده باید گرفت و درت خلافت عبدالعزیز بن زبیر را که بعد از یزید تا تسلط عبدالملک  
 امتداد یافت از میان استقاط باید نمود تا حساب قاسم بن فضل مدانی قافله سب الف شکر لایزیه <sup>منقص</sup>  
 درست نشیند و قول امام حسن علیه السلام که الف شکر یکبار بنو امیه رواه الترمذی و این جبر و اسدالمعلم  
 راست آید در جمیع الاصول و درین حدیث گفته قد جاء فی حق الحقین ان دولة بنی امیه



كانت على رأس ثلاثين سنة من وفاة النبي صلى الله عليه وسلم في آخر سنة اربعين من الهجرة  
 كان انقضاء ولهم على يد ابي مسلم الخراساني في سنة اربعين وثلاثين ومائة فيكون  
 ذلك اثنين وتسعين سنة يسقط منها واحدة خلافة عبد الله بن الزبير رضي الله عنه  
 وهي ثمان سنين وثمانية اشهر فبقي ثلث وثمانون سنة واربعه شهر وهي الف شهر تقريبا  
 والسرا علم ويكثر تفضيل وتوسمست كي تفضيل انواع واصناف بركيد مجرود وتفضيل اشخاص  
 اول فيما بين اول اثنين واولا واولا واولا رسالت صلوات الله عليهم اجمعين وتفضيل اشخاص  
 تقطعي الاشارة است بل تفضيل اشخاص غير ان چند کس مخصوص ثابت نشده پس بحث مخف شد ودر اول  
 پس تفضيل باعتبار ثواب درجات آخرت موافق امور من تعظيم است واولا واولا است بل تفضيل  
 تقوی روح است بوجوب كريمة با طقة ان اذ صكرو عند الله انفا كبر و بوجوب احاديث مستفيضه  
 شهرة وچهره الناس كالصحة بنو آدم و آدم من تراب لا فضل لاحد على احد الا بالدين والتقوى  
 ودر تفضيل بدین و تقوی ممکن است که اولاد و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد  
 زبیره بلال از حبش صیب زرجم پدر خاک مکه ابو جهل این چه بود صبیح است و تفضیل که در شریعت  
 مقرر است همین تفضیل است پس من و لکن در اینجا و نوع تفضیل دیگر است که در بعضی احکام شرعی  
 اعتبار آنها واقع شده کی کفایت نکاح و درین معنی تمام قریش با برادر غیر قریش کفو قریش  
 نیند اگر چه عرب باشند و در اعتبار شرف قرب امتاب بنجاب رسالت مآب صلوات الله علیهم اجمعین  
 بر غیر بنی هاشم ثابت است و همین جهت سهم ذوی القربی از منس بر ایشان حضرت نمودن مقرر شده  
 و زکوة حرام گردیده باز بنوعید المطلب از غیر ایشان شرافت دیگر است که در حدیث آمده ما من  
 احد له يد على احد من اهل عبد المطلب الا انا انا كافي بها يوم القيامة پس در شرافت  
 ایشان را تقدم است بر دیگران بحدیث اول من اشفع له من اهل بيتي فلا قرب فالآخر  
 من قرهيت و ظاهر است که در قرب نسبت هیچ کس برابر اولاد عبد المطلب نیست پس هر که منقول اولاد  
 بر اولاد عمین مکرمین است اگر این معنی مراد میدار پس صحیح البطلان است و اگر معنی دیگر مراد در میان

نماینده محل نزاع متعین گردد و دیگر حقیقت حسب بزرگی خاندان شخص است بشرطیکه در آباد قریب باشد  
 ماهیت پشت شما شخصی از اولاد عالمی مشهور پیشنی سب و بریا از اولاد ملک و امرا و کبار باشد و حقیقت  
 نسب بزرگی و دو مان شخص است که در آبا اجدید باشد مثل سنی یا حسینی بودن یا با شمی یا علوی  
 و قریشی و ابراهیمی بودن و قس علی ذلک بعضی اشخاص می باشند که در هر دو امر تفوق دارند مثل  
 کسیکه هم سید باشد و هم عالم یا از اولاد عالم باشد و بعضی حسب دارند و نسب مثل تموری و راجپوتان  
 و برهمنان و اولاد امام اعظم و بعضی نسب دارند حسب مثل قهروانیان جابل و سادات باره  
 و مقوال لفظ نجابت در عرف عام اکثر در مقام شرافت نسبت و دیگر خوارج و نو سب یک  
 دارند باین رگه رابل علم را در باره آنها اختلاف نیست زیرا که با وصف تعدد فرق ایشان بگنا  
 برانکار بیان حضرت امیر رضی الله عنه و پیشی بودن ایشان و سلب لیاقت خلافت از ایشان  
 متفق اند بخلایف شیعیه که ندانند حسب مختلفه دارند بعضی بر مجرد تفضیل و تفضی بر تخمین و اولویت خلافت  
 ایشان اکتفا می نمایند و بعضی ازین ترتیب ترقی نموده بر تخطئه تخمین و احوال ایشان تصریح میکنند  
 و برخی تفسیق و تبذیر ایشان جامد بوده اند تا آنکه جمعی از امامیه نوبت بتکفیر رسانیده اند اهل علم  
 در حال ایشان اختلاف است بعضی علماء و بر مرتبه اولی از تشیع حکم کرده اند و بعضی بر مرتبه دوم  
 بعضی بر مرتبه سوم لکن ممتنی به و مرجع همین است که اینها نیز در رنگ خوارج در احکام اخروی کافران  
 و در احکام دنیوی جاگزین است که بعضی از علما آنها را نیز مسلمان دانند حتی نجس المناکحه معهم  
 و التماسات بینهم و بن غیر هم من اهل الحق و اختلافی که در حال شیعه است نیز در  
 احکام دنیویست و در احکام اخروی فلا فارق بیننا و الله اعلم و دیگر هر که گفته خلافت  
 ثابت است بنص مرادش است که در نفس الامر خصوص متواتره دلالت می کنند برین  
 خلافت علی الترتیب نه آنکه خلافت در وقت انعقاد بنص ثابت شده چه در آن وقت هر  
 کس بدلیل که او را نماند حاضر شده تسک نمود و فرصت قبیح خصوص از سعادن آنها نیافت  
 لیسق الوقت و دیگر خروج حضرت امام حسین رضی الله عنه بنا بر دعوی خلافت را شده

پیغمبر صلوات که بمردی سال نزد زول امام حسن منقضی گشت نبود بلکه بنا بر تخلصی جای از دست ظالم  
 بود و عانت مظلوم بر ظالم از واجبات است و آنچه در حدیث آمده که نبی و خروج بر او شاه وقت  
 اگر چه ظالم باشد نباید کرد پس در آن وقت که باد شاه ظالم بلا منازع و مزاج تسلط تمام پیدا کرده باشد  
 و هنوز اهل بیت و اهل کوه و اهل کوه بتسلط برید پیدا برضی نشده بودند و مثل امام حسین بر عجل  
 و این نیز بر این عمر جمعیت نکرده خروج جناب وی علیه الرضوان از براسه دفع تسلط او و از براسه  
 رفع تسلط او سراپا صواب است و آنچه در حدیث مندرج است خروج است از برای رفع تسلط سلطان  
 و آن جایز بود و الفرق بین الدفع و الرفع ظاهر شود و دیگر اجماع منعقد است بر آنکه تخلیه فی الناحیه  
 کفر است مطلقا خواه شرک باشد خواه انکار نبوت یا انکار معاد یا انکار احکام قرآن یا بیعت و کفایت  
 و در آیه قرآنی ان الله لا یغفران یشوکه به و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء من اولی الذلّه ما دون  
 نیست بلکه او را و سفل هر دو است یعنی آنچه کمتر از شرک باشد و اقسام کفر غیر از شرک کمتر از شرک  
 نیستند بلکه مساوی شرک اند یا بجهل اهل سنت اجماع کرده اند بر آنکه جمیع کفار در تخلیه شرک  
 شکرین اند و این آیه دلیل قطعی است بر صحت این حکم مانند آنکه سند این اجماع چه چیز است و این اجماع  
 ساری اشاره این آیه یعنی یغفر ما دون ذلک لمن یشاء هم می تواند شد یا پس تحقیق  
 در کتب مبسوطه است همین نوشته است که جمیع انواع کفر راجع میشود بشرک و مستلزم آن می گردد پس  
 محل مغفرت نباشد مگر این آیه شلا اهل کتاب که انکار رسالت می نمایند گو یا چنین اعتقاد دارند  
 که مجزات پیغمبر از او ان که فعل الهی است از برای تصدیق پیغمبر غیبی او تعالی است پس اثبات  
 قدرت خلق مجزیه غیر خدا را لازم عقیده اینها شده و همین شرک و علی هذا القیاس در جمیع اقسام  
 کفر کلمات نموده اند لکن نزد محققین دلیل این اجماع آیات کثیره اند که متجاوز از پنجاه آیه است خواه  
 و همه دلالت دارند بر آنکه کفر آیات است مطلقا مستلزم خلود و تابد و در راست خواه شرک باشد خواه  
 غیر آن مثل قول تعالی ان الذین کفروا من اهل الکتاب و المشرکین فی نارا جهنم خالدین فیها  
 اولئک هم مشرک البریه و مثل قول تعالی ان الذین کفروا بایاتنا سوف نصلیهم نارا کلا انضجت

جلو دهید لکن جملی جافیر هالینا و قول العذاب الی غیر ذلک من الایات و در حدیث ما در  
 تمام محروک الا من حسد القرآن را در شده صحیح است لکن قرآن منحصر در آیت ان الله لا یغفر لشک  
 به نسبت بکذبه ان الذین کفروا من اهل الکتاب المشرکین نیز داخل قرآن است و در حدیث شریف است  
 یقین بنیان را بغض الهی بنوا بنز بشیر و خوا بند بر آورد و چون بر منان اندک اصل ایمان قلیل دانند و با  
 هیچ عمل نکرده اند چنانچه در بیان حدیث واقع است لم یعمل الخیر قطعه مراد از ان عمل جوارح است  
 نه اصل ایمان و اهل تفسیر شرک را شامل صحیح انواع شرک نوشته اند و کفر را معنی اصطلاحی شرعی لفظ  
 شرک گردانید پس معنی ان الله لا یغفر ان یشک به عزو ایشان ان الله لا یغفر ان یشک به است  
 چنانکه یضادی و تحت ذی و لا تنکح المشرکات نوشته لشکرات تعمیم کتابیات لای اهل الکتاب  
 مشرکون بقوله تعالی و قالت الیهود عن یرابن الله و قالت النصرانیة المسیح بن الله الی قوله تعالی  
 سبحان عما یشرکون و کلمتها محست معنما بقوله و المحصنات من الذین اوتوا الکتاب و بنوی در عالم  
 در همین آیه نوشته قلیل آیه سنسونه فی حق الکتابیات بقوله تعالی و المحصنات من الذین  
 اوتوا الکتاب من قبلکم و غیر رسول صلعم و با جمیع الایات حسن جابر قال قال رسول الله صلعم  
 تزوج نسا اهل الکتاب و لا یتزجون نسا فان یتنکحن کیف اطلقتم اسم الشرک علی من لم ینکر الانبوة  
 محمد صلعم قال ابو الحسن بن فارس لان من یقول القرآن کلام غیر الله فقد اشکر مع الله غیره است  
 و تحقیق به است که ذکر یافت یعنی آیات کثیره قرآنی و تخلید و تاسید کفار مطلقا وارو شده بکه و رحمت  
 اهل آسب نیز مخصوص است چنانکه آیه ان الذین کفروا من اهل الکتاب و المشرکین و الی الی  
 لغسنا النار که ایما معدودة الی قوله فاولئک اصحاب النار هم فیها خالدون و صحیح اهل است  
 و موی که بیع ایشان بکفر سیده و داخل ندر بیان الذین کفروا من اهل الکتاب پس حاجت تمیز  
 شرک نیست و مراد از ادون ذلک نیست مگر ذنوب و معاصی خواه کبیره یا شذ خواه منغیر و مجابین الایات  
 و الله علم و بیک ترتیف و لیکن نیز از ان جهت است که روایات متعارضه و مخالفه از ان پدید و  
 شادته حضرت امام حنی امعه و وارو شده از بعض روایات ضا و استبشار و است اهل بیت و خانان

رسول صلم منعم می گردد کسانیکه این روایات در نظر آنها مرجع واقع شده حکم طبعی او نمودند چنانچه  
امام احمد حنبل و کیهانسی و دیگر علماء کثیر و از بعضی روایات که است این امر و حساب بر این فریاد  
اعوان او و عداوتش برین کار که از دست نماند ان او بوقوع آمد معلوم می شود کسانیکه این روایات  
نزد ایشان مرجع شد منع از طعن او نمودند همچو حجۃ الاسلام غزالی و دیگر علماء شافعی و اکثر حنفی و جماعت  
از علماء که نزد آنها بود روایات متعارض شدند و ترجیح یک طرف بر طرف دیگر حاصل نشد  
بنابر احتیاط متوقف ماندند برین است و حسب بر علماء و محققین نزد تعارض بر این آری و طعن شکر  
داین زیاده و استنباط ایشان باین فعل شنید قطعی است من غیر تعارض هیچ کس متوقف  
نیست و دیگر حکم اجرتی که مخالفان قرآن بر خواندنش می گیرند پند صورت و اردگی آنکه ثواب  
قرآن خواننده را بعضی مبلغ کذاب است که بفرودشان صورت محض باطل است باجماع اهل سنت  
آری انرا مایه سلیح و متنازه است بلکه ثواب روزه و حج و دیگر عبادات نیز میفرودند و وسیله  
بطلا نشانست که حقیقت بیع بیاد مال بهال است ثواب طاعات مال نیست بلکه حق است که بر  
این شخص حکم و عده الشایع است می شود و در آخرت استیفا آن خواهد بود و بیع تفرق خواهد و نیوی باشد  
خواه اخروی مثل حق و لا و حق ارشاد و جز آن جائز نیست درم آنکه شخص را براسه ختم نمودن قرآن  
نزد و دیگر ثواب آن ختم است اجزای را بر سر بر سر ختمیست و در شافعی طوی و تفصیل  
دارد و سوم آنکه شخصی حسب ثواب قرآن خواننده که بهنگار یا بقصد و یا به خواندن آغاز و در هرگز  
بیال محاوره و خط و سبب خط و نماند و اگر بطریق مکافات بعد از آن یا بر آشناسه خواندن آن  
چون چیزه که به به احسانی نماید یا بجمع باشد که از راه بینه انعام و احسان می کشد و این کس در  
مکاتبات آن قرآن یا نکره دید و کمالی بهایه از خواننده در قرآن بر این بجهتین صورتها است  
اگر شخصی چه در مدینه آمده به حق نماند که در آنجا می آید و تمام آنکه شخصی است یا اب علم یعنی با طوایف  
حقه نماز آنرا استمال بر با کس دیگر که در آنجا نماند که در آنجا در چه مایش بر نماند آنکه آنرا با این گونه از آن  
در آنجا این در هر چه ثواب او در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا

در حاصل میشود و حال تعالی للفقراء الذین احصوا الخیرا عانت بر طاعت که جایجا در حدیث مدوح  
 واقع شده همین است لکن این را جرت گفتن بمبارست پنجم آنکه شخصی قرآن را نه بر وجه طاعت بلکه  
 قصد مباحی می خواند و بر آن اجرت می گیرد مثل قریب و تعویذ و غیره و بعضی سوره قرآن براسه حصول بعض  
 مطالب و نیروی یا براسه خلاص از عذاب گوید این قسم نیز جائز است بلکه اگر است و همین دست مورد  
 ان الحق ما اخذت علیه اجرا لکتاب الله و قصه رقیه که بیغ بسوزد فاحتمه و اگر گفتن اجرت بر آن  
 نیز از همین قبیل است و دیگر تفسیر قرآن کریم و حدیث شریف را و نگاه صرف و نحو و اشتقاق و لغت و  
 معانی و بیان در اصول نقد و حدیث تفسیر و عقائد ساعت و آثار و تالیفات ضروری است بدون معرفت  
 این علوم در آمدن در معنی قرآن و حدیث جائز نیست و بعد ازین هر صاحب مذہب تسک بجای  
 و حدیث میکند و در وضع شبهات مخالفین محتاج بتبادل میشود و تاویل این برود اصل اصل بر وفق مذہب بنویسند  
 و مخالف مذہب خود را باطل مینمایند لکن میزان در معرفت حق و باطل تفسیر مرفوع پس علم لغت پس فهم سلف از  
 صحابه و تابعین است آنچه این جماعه از تعلیم انجناب صلوات الله علیهم قرآن عالی و متعالیه تمیذ و اندو در آن تنطیبه  
 ظاهر گردیده و حسب القبول است در مصداق من فصل القرآن بر آیه فقد کفر و فی روایتین فی التوراه فقد  
 من الناس باشد حال قرآن و حدیث یکسانست که هر مینامی دین و اصل موصول شرع مبین بقوت عبارتند  
 و این لغت ششتر حقیقت و مجاز و ظاهر تاویل و محل رسیدن و جز آنست و دیگر بسبب تفرقه صحابه در بلاد و تشابه و در  
 صحابه تابعین ترجیح ایشان احادیث جمع بودند کسی که بر حدیث غیر بلایه و اطلاع میشد هر یکی را شنیدند همیشه در نزد  
 آن حدیث که شتر آحاد است یا مشهور در یافت میشد آنچه پیش هر مجتهد منقح میشد هر یک موافق با کما خود  
 در آن اجتهادی کرد و موافق طبع خود را احتیاط و سماحت در تشدید و تسهیل ترجیح میداد این معنی  
 در اثر شریعت را فراتر ساخت نیست هیچ کس جز امتثال امر خدا و رسول و اجتهای رضای این  
 دیگر نبود و هرگز کسی مخالفت حدیث قصد کرده مگر آنکه نمیر آن حدیث را بتزحی یا ترجیحات شرعی  
 خواه روایه خواه در رایه غالب تر میساخت و سخن در ترجیحات طول و عرض بسیار در اطلال و اصول فقه  
 قریب صد وجه از برای ترجیح کرده اند لکن بعد از آنکه در اوین سنت بدون گردید اعذار ترک عمل

بحدیث از عم پاشیدق باورین کار ضرورتاً بظلال ایشان بی تشبیه از تشبیه الاسلام بن سید  
 در رفع الملامت الاثمة الاعلام و جوه این حد زبانه بر سبب تشبیه فکر کرده و در آنجا ظاهر شد که ظاهراً  
 بر این بوضیفه و امثال او بنا بر ترک عمل و قولی بحدیث منحت جاهل است و ابروی دین خود را این علم  
 بروی نطفه انکسند و بر علماء و دیگران زلف خلعت که باشد برین طریقه گذشتند و اندک  
 صحیح پیرامون حال صدق مال ایشان است می ریزد و هنوز با ندرت و دیگر در سائل غرض  
 از حدیث نسبت خلاف بسوی حدیث کردن حجت بی ادبی است اگر چه مراد او بنا بر آنکه مخالفت  
 از طریقین است رعایت این معنی است که این حدیث با خصوص مخالف تشبیه حقیقی است اگر چه  
 تشبیه حقیقی مخالف جمیع احادیث نیست پس عمل بر احادیث تا آنجا که ظاهر است که تقدیر است  
 گن و تشبیه آنست که نفس بر حدیث این معنی است و آنجا است مزبور بعد از آن پروا نیست  
 حق عبارت در آنچو مقامات آنست که چنین گویند این تشبیه مخالف حدیث است پس هر دو  
 باشد کل علی ایس علیه امر تا نفس رسد نسبت خلاف بسوی حدیث کردن شان سلمان نسبت  
 کار جاهلان است که خلافت ایمان و بشاشت اسلام درون ایشان را فر گرفته و از بین جزا هم  
 در رسم حفظ دیگر نذرند و دیگر من قال لا اله الا الله دخل الجنة حدیث این است و درین  
 احادیث دیگر آمده مثل من مات وهو يعلم انه لا اله الا الله دخل الجنة و من كان  
 آخر كلامه لا اله الا الله دخل الجنة پس اگر این کلمه را وقت خاتمه گفتن نصیب کسی شود  
 امید غالب است که هر گنا بان تمام عمر او مغفور و معفو گردد و امید است هم در آن زلب نواب به  
 برآید یا شهدان لا اله الا الله رفت نواب و همان کلمه توبه سبب چه کسی ندید است ز کیتی سفره  
 بهتر ازین و دیگر حدیث ما اصر من استغفروا ان عاد فی الیوم سبعین مرتبه صحیح است ابرو و  
 رویش از زبانی بکر صدیق رضی الله عنہم کرده و معنیش آنست که هر گاه استغفار و تقارن نداشت  
 اتجای صادق بحق باشد کاری کند اگر چه بی غفلت آن گناه مکرر چه اسما در نشود اما اگر التماس است  
 نیست فی حقیقت استغفار نباشد چنانکه ابرو بصیر گفته است فانما یحتاج فی استغفار کثیر





مقرر زان بود کسی که طبیعی لوکم از چند باشد چگونگی تا بقصد می تواند رسانید و خلق مجید برتر از قصر  
شدید است و قصر شدید برتر از قصر قلیل و هر قدر از اتباع سنت دورتر وقت عمل جناب و خطاست  
و دیگر حدیث ولد الزنا لا یدخل الجنة صحیح ندارد منقح این است که حق تعالی علی سبب من  
صالح متقی را کف نیسان زود پس او را افضل ابوین گرفتن بجایست علی مخصوص اولاد او را زود کرد  
اولاد ولید بن نمیره که در نص قرآن مجید او را زودیم یعنی عمر از او فرموده اند مثل خالد بن ولید همجانی  
بزرگ جلیل القدر را لقب بسیف الله سپدا شده و ما است حبیبی شیر و بروی جناب نبوت صلوات و جانشان  
در حالت امارت عساکر کرده و نیز حضرت امیرالمومنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه زریار که  
ولد الزنا می دانستند و ابن ابی می نوشتند امیر عسکر و دیگر بلاد کردند و در آن حالت همیشه آگاست  
می کرد اما کسی که این عیب معروف باشد و در نظر مردم محقر و قلوب را از وی متفر باشد پس این حدیث  
معنی منافی باست است اماست این قسم شخص کرده است بگراست تنزیه و گراست است و الله  
که در کتب فقه مذکور است محمول بر همین قسم شخص است و الله اعلم و دیگر از خنشان و خواجبه سرایان  
فحش و عین و گوایشان بر کایان بخداورد و ز جزا دارد و طاعت الهی بجای می آرد و از نسبیات و  
منکرات اجتناب دارد و بی شبهه متقی ثواب و جنت است چایشان را خود هیچ آفتخیر نیست این حالت محض  
بتقدیر الهی است و توبه می آید و توبه است چون شرک و کفر توبه زائل می گردد و اما سلام بحیب ما قبله پس  
و دیگر معاصی که در آن اوست چه حقیقت دارد که توبه زائل آن نشود و دیگر حق تعالی رزق حیوانات از  
و با تم خوشتر از بر زمین آفریده است همچنین برای جن از زراعت تنخواه می شود و اینها چنانکه خود نظر  
نی آید بر دن ایشان آن جسم را نیز نظر نمی آید و آنچه فی سب آدمیان است در دست ایشان می آید  
این است حقیقت برکت برون جنات از جنس خدا که در علم شمرت ۱۰ آرد و وجود جنات ثابت است  
بنص قرآن و حدیث و انکار آن انکار قضیات دین و ضروریات شرع مبین است و منکر کافر متر  
و دیگر جزا اعمال بدگانه در دنیا هم برسد حق تعالی فرموده ما اصحابکم من مصیبة فمما کسبت  
ایدا یکم یعنی جن کیش و در حدیث آمده که هر چه را جزا در دنیا مقدر می رسد یعنی بر باد شاه عادل و زنجانی

پیر و مادر و بر سلوکی با قرابت و پاداشی کامل را اگر عقوبت شده روز جزا معین است اللهم اغفر و بکفر حق است  
 برای آنگاه کردن بندگان غافل و عاصی و برای سبک کردن زمین از گنا بان عباد ملائکه حکم  
 می فرماید که قطعه را از زمین حرکت دهند پس آنها باو تندر از زمین داخل می کنند که بسبب قوت حرکت  
 آن با زمین در جنبش می آید این را زلزله نامند و دیگر بخار با س زمین و دریا طرف آسمان می روند  
 حق تعالی فرستاده را که در حکم می فرماید می اینها را اول فرجام آورد و کشف می سازد و  
 تا مشر بعد از آن است این میشود بعد از آن حکم میشود که بکته از آسمان گرفتند درینا خلط نمایند تا  
 بقوت آن اکثر بخارات آب گردید چون آب شد حکم میشود که این با بر بار بار بیدارند با فشردن آنها از  
 سر و آنها که در برست پس آب شد بر زمین میریزد و برای ماندن ایشان چایک با س آتشین  
 نامند بایرقت است و آواز یک از طرف آسمان مشتبه میشود گاهی تسبیح این فرشته می باشد و گاهی  
 امر و نهی از براسه تا بمان خود و از براسه غمام و گاهی بکلمه الهی بر شمع یا بر زمین میزند آنرا صاعقه  
 می گویند و دیگر در هم بنا بر تحقیق علماء است باشد و یک جبهه و جنس جبهه است و همانند عبارت از  
 هشت جبهه و جبهه یک سرخ که آنرا قی گویند و سرخ بوزن دو جبهه است و هشتقال چهار نیم است  
 و درینا نیز چهار نیم است و قیله و وزده باشد است و رویه مسکوک شایان بند یازده نیم است  
 که رویه بهادر شایه که دو وزده باشد بود و لکن مروج نیست بلکه در عهد عمر شاه و احمد شاه اصلا  
 بنظر نیامده و اشرفی بوزن یازده باشد است مگر اشرفی بهادر شایه که یازده نیم باشد بود و آن نیز  
 مروج نیست این است حقیقت اوزان اکنون باید دانست که نصاب طلا عبارت از است و نهار است که  
 از است شتقال باشد یعنی هفت نیم توله زیرا که شتقال چهار نیم باشد است پس وزن است شتقال  
 هفت نیم توله باشد و یا اعتبار توله نو باشد میشود و است شتقال نیز نو باشد است این هفت نیم توله  
 است شتقال باشد و واجب در آن ربع عشر که دو باشد است و دو جبهه زیرا که عشر هفت نیم توله باشد  
 میشود و ربع نه باشد و و باشد و جبهه میشود و همچنین عشر است شتقال دو شتقال است که عبارت از است  
 و ربع دو شتقال نیم شتقال که همان دو باشد و جبهه میشود و سباب اشرفی سوای بهادر شایه است

اشرفی بود و باشد نصاب طلا می شود چون خمس نصاب بر نصاب میفرزاید که آن خمس بحساب شش  
چهار شقال میشود و بحساب تول یک و نیم تول طلا می شود و خمس زکوة نصاب بر زکوة نصاب میفرزاید آن  
خمس شش جبه و خمس جبه میشود که عبور نصاب خمس آن بحساب شقال است و چهار شقال بحساب  
تول یک تول می شود و مجموع خمس زکوة نصاب باز کات نصاب دو باشد و پنج جبه و شش جبه می شود  
و این نصاب خمس در همین از خمس زکوة نصاب تا خمس دیگر و علی هذا القیاس عفو است و نصاب نقره  
در صد و نیم شرمی است که عبارت از پنجاه و دو نیم تول است زیرا که درم شرمی سه باشد و یک جبه و یک  
خمس جبه است پس در صد و نیم شرمی بوزن باشد شش صد و بی باشد می شود که بعینه پنجاه و دو نیم  
تول است و بحساب روپیه سوای بهاد شش پنجاه و چهار روپیه و نه باشد نقره میشود که قیمت آن  
در ازوه آن میشود چه اگر در دلی نقره خالص که آنرا چاندی گویند روپیه براد و ازوه باشد میفرزاند  
در واجب در آن ربع عشر یعنی پنج درم زیرا که عشر در صد درم است در ربع آن پنج درم است و  
بحساب تول یک تول و سه باشد و شش جبه است زیرا که عشر پنجاه و دو نیم تول که عبارت از شش صد و  
سی باشد است پنج تول و سه باشد میشود که بعد از آن شصت و سه باشد و ربع آن پانزده باشد  
و شش جبه است که همان یک تول و سه باشد و شش جبه میشود و بحساب روپیه یک روپیه و چهار باشد  
و در جبه نقره است که قیمت آن هفت تنگه و یک و نیم فلوس عالمگیر میشود چه اگر عشر پنجاه و چهار روپیه  
و نه باشد نقره پنج روپیه و پنج و نیم باشد نقره می شود و ربع آن یک روپیه و چهار باشد و در جبه است  
که سافق قیمت حال یک روپیه و هفت تنگه و یک و نیم فلوس می شود و چون خمس نصاب بر  
نصاب میفرزاید که آن خمس بحساب درم چهل درم است و بحساب تول ده تول و نیم تول است و بحساب  
روپیه ده روپیه و پانزده آن میشود و خمس زکوة نصاب بر زکوة نصاب میفرزاید و آن خمس بحساب  
اول یک درم و بحساب درم سه باشد و یک جبه و خمس جبه که همان درم باشد و بحساب درم شش تنگه  
عالمگیر میشود پس در دصد چهل درم شش درم و در شصت و سه تول یک تول و شش باشد  
و هفت جبه و خمس جبه و در شصت و پنج روپیه و پانزده آن یک روپیه و ده آن میشود و در همین از خمس که

نصاب درم

زیاده شود میرین طریق حساب باید کرد و این نصاب خمس و نیز این خمس و غیره مستند نزد  
 امام اعظم رحم و نزد ابو یوسف و محمد و امام شافعی رحم و حنبلیست در زمان بحساب آن اگر چه آن زمان یک  
 درم باشد مثلاً از دو صد و یک درم پنج درم و نیم خیمه و شش خیمه و یک جز از دو صد جز و نیم است  
 کلی نزال التیاس و فتویٰ نزد حنفیه بر قول ابو حلیفه است و معتبر در وزن در اینم وزن سبعة مینی در آن  
 که در نصاب و در جوب زکوة متبراند آن در اینم که شهوه از آن بوزن هفت مثقال باشد و آن نصاب  
 نیز اگر ده درم با اعتبار داشته سی است و یک نیم داشته می شود و هفت مثقال حساب داشته همین قدر است  
 پس ده درم بعینه بوزن هفت مثقال باشد و عیش آنکه سابق در زمان جاهلیت و نیز در ابتدا  
 اسلام در اقسام اعتبار وزن مختلف بودند بعضی درم بوزن یک مثقال کرده درم سوازنه  
 ده مثقال باشد و بعضی درم بوزن نیم مثقال کرده درم هشتاد پنج مثقال باشد و قسمی  
 از آن سه خمس مثقال یعنی دو داشت و پنج خیمه و سه خمس خیمه که ده درم بوزن شش مثقال می شود  
 پس امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه در زمان خلافت خود امر فرمود که از انواع ثلثه سه درم  
 گرفته ثلث وزن مجموع آن درم ضرر و بکنند چنانچه مجموع درم مختلف الاوزان نه باشد و سه  
 و سه خمس جمعی شود و ثلث آن سه باشد و یک جبه و خمس سه می شود و همچنین ده درم سوازنه هفت  
 مثقال است چنانچه سابق تفصیل معلوم گشت که سیمی است بوزن سبعة و همین است معمول چنانچه  
 بزرگ گفته است ده درم شرعی از این مسکین بشنود آن در توله سفت داشته هفت جوفاله صرا  
 همین بن فائق خان و وجد صکنی با بخطه ما نصده عرضت هذه الرسالة علی حضرة  
 الاستاذ فخر بصحة ما فيها و غیره حدیث ابن عمر است مرفوعاً للکیال حکیمان اهل المدينة  
 والوزن وزن اهل مكة رواه ابو داود والنسائی مکن ابوداود و سنن ابن هریر و از آن سکوت  
 کرده اند و اخرجوه ایضاً البزار و صحیح ابن جبان و الدارقطنی و در روایت نزوانی داود و حاکم  
 ابن عمر بن عباس آورده و با جمله حدیث دلیل است بر آنکه مرجع نزد اختلاف در کیل بسوی کیال مدینه  
 و نزد اختلاف در وزن بسوی میزان مکه اما مقصد از میزان مکه پس این مرم گفته بختت خیار است

عن كل من وثقت بيمينه في حديثه كذا يقول ان دينار الذهب يكثر منه اشدك ونحو ذلك  
حبة وثلاثة اعشار ربيعة كالحمد من الشعير والذره سبعة اعشار المشاة في سد الفضة  
بيع وحمسون حبة ربيعة اعشار حبة وعتة عشر حبة قال طل ما رة وثمانية وعشرون  
دسها باسرا هم المذكور واصا سليمان امديسة عن ابي بصير بن سليمان الراسي قال قلت  
لذلك بن اسرا اسماء بسم ذر صراع الفوج لفرق خمسة اربعة ان رطلت بالوفاي ان اخرج  
قلت يا ابي انا من اذنت بغير الفجر قال من موثقت ابي حذيفة يقول ثمانية ابطال وفضب  
ثمانية ابطال يا اثم قال بطلت له يا بلان هات صراع جديك يا فلان هات صراع سميت رة  
هات صراع جديك قال سميت فاجتمعت اصعب فقال ما تحفظون في هذا من هذا احد  
ابو عن ابيه انه كان في ذي جنة اصاع الى النبي صلى الله عليه وآله وان كان ابو عن ابي  
كما يري في هذا الصراع الى النبي صلى الله عليه وآله وهو ما في ابو عن ابيه ان جارات يورث  
الى النبي صلى الله عليه وآله انما حوت هذه في خمسة ابطال وثلاثة ابطال الذي اطلق  
واين خمسة شهورات يبقين في ارباب جديدة ربه وارب غريم وحكم الزطريق عودا واسا ونبت  
ابن بكره وشمس نوره وركعت انصهر كانوا يخرجون في مكة الفطري عهد رسول الله صلى الله عليه وآله  
يقفان به اهل المدينة والنجاري عن افع عن ابن عمر انه كان يصلي ركعتين في ربه عند  
النبي صلى الله عليه وآله اول ولم يجتلف اهل المدينة في الصواع وقامه من لدن العطار ارباب  
هذا انه كما قال اهل الحجاز خمسة ابطال وثلاث بالعلم في وقال الم اقبون صهر ابراهيم  
انه ثمانية ابطال وهو قول مردود منه في الفضة للسنة الى صيغان الصعبة  
التي قررها النبي صلى الله عليه وآله جمع ابي يوسف يعقوب بن ابراهيم صاحب ابي حنيفة في حديثه  
بالواقعة الى فون مالك وراك بول بن حذيفة اذ ان في النبل ويزخره رقتة صراع ابراهيم  
انسي درقار من ركة الصواع والبصواع بالكسر وبنان في الصواع ويضم الذي يقال به وروى ابراهيم  
المسلمين وروى عن وهو اربعة اعداد كل رطل وثلاث اذ من الغم كما قال وهو صراع

وطل وثالث از جمله گفنی الا انسان المعتدل اذا اصلاحها وصدقها به سمي صدقا قال  
 وقد جربت ذلك فوجدته صحيحا انتهى وصاح عمر فاروق بشت رطل بود با جمله مستعمل بود کین  
 کمال دنیاست و در وزن میزان کنگه بر وجهی و قدری که مذکور شد و تمام این بحث در کتاب تمام  
 قبیل زکوة فطر و زکوة نیر و بیم مذکور است و الله اعلم و دیگر صفات زکوة بسیارست ضبط نیز نیست و کباب  
 در گذشته ظاهر و باطن ظاهر شخصت و شش کبیره است و باطن چهارصد و یک جان اختلاط اقوال  
 العلماء فی ذلك و این همه مذکور است در زواجر عن اقران الکباب و نحو از کباب بود به مجمع طیب اهل علم  
 قطع الثبوت است و گاهی به تو به هم منظور میشود از ان شاء الله تعالی سه برود و نظر بحث چند ان  
 مترسان اهل ایمان را به که می نمشد گنبد به تو به هم امر زکوة و دیگر در از ان انما عن خلافة  
 انخلاق بزیل اثبات خلافت خلفاء نوشته که قرن اول زمان آنحضرت صلعم بود از هجرت تا وفات  
 و قرن ثانی زمان شیخین و قرن ثالث زمان ذی النورین بعد از ان استلما نماید و وقتها ظاهر  
 قال حدیث تومی بهم رسید که مراد از قرون ثلثة تفصیل همان مدت است اخراج ابو یعلی عن علقمة  
 بن عبدالله المزنی عن رجل قال كنت بالمدينة فی مجلس فیده عمر بن الخطاب فقال لبعض  
 جلسائه کیف سمعت رسول الله صلعم یصف الا سلام فقال سمعت رسول الله صلعم یقول  
 ان الا سلام بدأ حیثما نزلت آیه انزلت یسما ثم بالیر لا فقال عمر فما جعل البرول  
 الا المنقصان و این موافق است بضمون آیه اخراج شطاه ثم آذره الا یة کذا فی صفحہ ۶۲  
 خیر شریک قدوم در سال پنجم حادثه فی آنکه سال ششم در آمده رباعی آنکه در سال پنجم پستی گذراشته  
 سدی شش هشت ساله باشد اول عشر ساله اول در حدیث ابو هریره است ان خلافة بالمدينة  
 والمدک بالشام رواه البیهقی و لائل النبوة و انتم شد که خلافت را شده همیشه خواهد بود و در خارج  
 غیر خلفاء و در مدینه تا است نمود ما است و این اجمال با تفصیل در صفحہ ۱۲۱ از نسخه مطبوعه بریلی مذکور است  
 در صفحہ ۱۵۰ نوشته بعد آنحضرت صلعم هر جا که مذکور است ذکر شیخین است و غیر و شجا قرون ثلثة بود  
 منقطع شد قرن ثالث مدت خلافت ذی النورین بود که قریب بد و از ده سال بوده است قال حدیث

آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم است یسببه بعضه بعضا آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را بعبارات مختلفه و  
 اسالیب متنوعه بیان فرموده اند استغفر الله و درینجا حدیث صحیح النعمان فی فی قول الدین یل نصح  
 قول الدین یل نصح فرقی نیست از سابق ایما نصح شهادت نصح و شهادت نصح ایما نصح و فی لفظ  
 ثویبیشو لکذب و حدیث تد و ردی که اسلام مخصوص ثولائین است و ثقات بچگونگی الهی و حدیث  
 مذکور را بر پرده ذکر نموده و گفته این قرون ششمه و چه کی قرن نبوت است و در قرن خلافت و آن نیز  
 برین برده است و صدیق امین و مرتضی و ثلثین و تعیین نعمت در زمین کیست و حدیث  
 ای عبیده و معاذ بن جبل ان هذا الاصل بدیه النبوة و رحمة الله یکن خلافة و رحمة الله یکن  
 صلی الله علیه و آله و سلم و حدیث ترون ثلثه و حدیث صحیح اسلام و حدیث خلافت و برین و ملک بشام  
 بسنج شک نزاریم که خلافت و حرمت با معنی خیریت بهنگ است و عرض باقتضای هم ترازی و با وجود  
 حذیفه لا تقم الساعة حتى تقتلوا ابا حکم و تجتلدوا باسیافکم و یرث دنیاکم شرارکم  
 بخوان الی قول اگر با وجود استمال این طریق کارساز نشود یعنی متعین نشد از تفریح معنی سنت خو را  
 معذور باید داشت که درین بحث بهتر ازین طریق بجزیر نیست نخواهد آمد و هیچ مسئله زیاده تر ازین  
 نخواهد شد حتی در باب صلوة و زکوة هم **س** اذ لم تستطع امر افاده + و جاوز الی ما استطیع  
 انتهى المقصود و حاصل این کلام اثبات خلافت خلفاء ثلثه است با اعتبار کمال تنه بر آن قرون و قیام با  
 تشویع اعمال خیر و ظهور دولت اسلام و انجام امور و راهی در ظهور دین حق و کند گفته که این معنی خلافت  
 را شده است پس خلافت این عزیزان خلافت را شده است نه تعین و مفهوم مخالف این عبارت نیست  
 که خلافت مر تصوی خلافت را شده نیست بنا بر عدم تنه بر اسلام در زمان ایشان و بنا بر قصی آن خروج  
 فتن و شوکت و ب و نحو آن لکن ازین نخری است فداوه الکاف و خلافت وی ضعیف است علی لا ینبغی  
 که در مورد اوست ایراد صاحب از آنکه آنحضرت و فضائل و کمالات و کرامات و تصوی بسبب آنکه درین  
 کتاب و حدیث الخلافة بعدی ثلثون سنة و لیل است برین مدعا و در آن قید را شده است  
 تحدیر مطلق خلافت است و غایتش نزول امام حسن مجتبی علیه السلام است از برای معاویة بن ابی سفیان

کتاب ذیل حدیث عثمان  
 بن حصین بن حنیس و ذیل قول  
 قول الدین یل نصح فرقی نیست از سابق  
 ایما نصح شهادت نصح و شهادت نصح  
 ایما نصح و فی لفظ ثویبیشو لکذب  
 و حدیث تد و ردی که اسلام مخصوص  
 ثولائین است و ثقات بچگونگی الهی و حدیث  
 مذکور را بر پرده ذکر نموده و گفته این  
 قرون ششمه و چه کی قرن نبوت است و در  
 قرن خلافت و آن نیز برین برده است و  
 صدیق امین و مرتضی و ثلثین و تعیین  
 نعمت در زمین کیست و حدیث ای عبیده  
 و معاذ بن جبل ان هذا الاصل بدیه  
 النبوة و رحمة الله یکن خلافة و رحمة  
 الله یکن صلی الله علیه و آله و سلم و  
 حدیث ترون ثلثه و حدیث صحیح اسلام  
 و حدیث خلافت و برین و ملک بشام  
 بسنج شک نزاریم که خلافت و حرمت  
 با معنی خیریت بهنگ است و عرض باقتضای  
 هم ترازی و با وجود حذیفه لا تقم  
 الساعة حتى تقتلوا ابا حکم و تجتلدوا  
 باسیافکم و یرث دنیاکم شرارکم بخوان  
 الی قول اگر با وجود استمال این طریق  
 کارساز نشود یعنی متعین نشد از تفریح  
 معنی سنت خو را معذور باید داشت که  
 درین بحث بهتر ازین طریق بجزیر نیست  
 نخواهد آمد و هیچ مسئله زیاده تر ازین  
 نخواهد شد حتی در باب صلوة و زکوة  
 هم **س** اذ لم تستطع امر افاده + و جاوز  
 الی ما استطیع انتهى المقصود و حاصل  
 این کلام اثبات خلافت خلفاء ثلثه است  
 با اعتبار کمال تنه بر آن قرون و قیام با  
 تشویع اعمال خیر و ظهور دولت اسلام  
 و انجام امور و راهی در ظهور دین حق  
 و کند گفته که این معنی خلافت را شده  
 است پس خلافت این عزیزان خلافت را  
 شده است نه تعین و مفهوم مخالف این  
 عبارت نیست که خلافت مر تصوی خلافت  
 را شده نیست بنا بر عدم تنه بر اسلام  
 در زمان ایشان و بنا بر قصی آن خروج  
 فتن و شوکت و ب و نحو آن لکن ازین  
 نخری است فداوه الکاف و خلافت وی  
 ضعیف است علی لا ینبغی که در مورد  
 اوست ایراد صاحب از آنکه آنحضرت  
 و فضائل و کمالات و کرامات و تصوی  
 بسبب آنکه درین کتاب و حدیث الخلافة  
 بعدی ثلثون سنة و لیل است برین مدعا  
 و در آن قید را شده است تحدیر مطلق  
 خلافت است و غایتش نزول امام حسن  
 مجتبی علیه السلام است از برای معاویة  
 بن ابی سفیان

رضی الله عنهما هر چند استدلال بسیار قوی برودت نبوت از هجرت تا احوال و حالات می تواند شد اما چه در  
 اهل علم ازین حدیث قرن چهارم و از لفظ ایام هم قرن تا بعین از یونانم دیگر قرن صحیح تا بعین فهمیده اند  
 و بیاعت این ظاهر از حدیث از سلف و خلف معلوم نیست که با حق فی نه کتاب و شک نیست که مضمون  
 از روزالتی را قدام و در بعضی اعمام است و درین اثنا بیانی خالی از اشکال نه باشد اما بیست که اگر در اشکال  
 صحیح بود فو نه واروه درین باب فراهم آید و اسما ن منظور آن بکار برده شود که از کار یکسان یا این موضع  
 و در خورد و نیز در بعضی و تطبیق این سندیست شرح اینت مجازات درین خون جگر که این زمان  
 سابقست و کرد و دیگر تو با اگر بنده و قلب از مصیبت با هم نزم آید و آتخ شود بی همه مقبول است  
 نائب محبوبی گنای کرد و در دور و در قبول چنین آیه خلاصانه از خارق اتفاق صهارست و  
 در غریب توبه و انابت احادیث صحیح بسیار آید صحیح توبه کنیم و شک کنیم توبه می شک کنیم  
 آنحضرت صلوات الله علیه و علی آله و سلم خطا و خیر الخطا این التوابون اخرج الترمذی و ابن حبان  
 و سننه قوی **۵** رقم سپید و سیاه از بزین شکسته نگاه من نه چوین و چه قدر نگاه من نه چوین  
 نعمت تو چه قل یا عبدا دی الدین اسر فوا حلی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله غفور  
 الذوب جمیعا انه هو الغفور الرحیم و نیز آخره مختصر و بحد علی ذلک و صلواته و سلامه علی سوله  
 محمد و آله و صحبه و من تبعنا لک



خاتمه طبع تاریخ زینت خامه اییم جان فاطمه عظیم صاحب  
 سندی بوی نایب کیشور و سوله الله تعالی

بکتاب ستوده ستایشگر آنکه زبان روان و سخن در روان را برانتش افروخت بستا نشناستوا  
 و نعمت برگزیده کنزیده گزین را که حق بر بشر را بهایت نرخت و سیاه تا سپید بخوردین منورست



بکزین ادا ادا متوالین نمود پیران عالی جناب در روی با ساز و برگ اینخان نورستاده اہم و در حضرت  
 بروی خویش کشادہ و برآں و صحابش نزول حمت بی اندازہ از خدا خواستہ ایم و در نشین بزمی زبر  
 خود در پشت آراستہ سپس نظر را مقررہ دیدار و خود را توید و دریافت کہ خود و رابع نظر بجا کہ سعادت نماید  
 فرزند فیضیلت بنیاد چشم و چرخ دیدہ روشن دلان روزگار جانشین و ساوہ آرایان و الا با خبرہ  
 اقبال فرغ دیدہ اجلال ابوالنصر سید علی حسن خان طابت اللایم و اللیال کہ خواہد نشین  
 خداجوی باندا از متاجات دعاگوی اویند و ہم کار آرایان دولت پیوستہ بآرزوی خدمت ہو احو  
 او بشیرہ کہ فرخ نژادان و الانسب رسم و راه بزرگان با روز بازاری دہند و با فرزند آبروی کرد  
 و گفتا کہ این تباگان خویش نہند طریقہ اشاعت سنت کہ برگرفتہ نیاگان اوست پیش رفت  
 بشیرہ ہدایت کہ بجان پذیرفتہ بزرگان اوست همچنان پذیرفتہ ہم برین بشیرہ کتابی است و ہم  
**بابینیان المرصوص** بن بیان ایجاز الفکہ المنصوص بہا نامہ نامی و صحیفہ سہمی بلوغ الہام  
 من اولہ الاحکام فراہم آورده علامہ اقدار گمر ہدایت اشرف حافظ بن حجر را کہ جانش روشن خاکش  
 باو در زبان ہدایت ترجمہ پر دست و تنگ مالگان علم استعداد را از زمرہ شاعری و کار و انیان مرسلہ  
 فضل و کمال را فرخندہ زاو را ہے عیاس ساخت و برین زبان نیست آقران بفرمان افاضت عنوان گرا  
 ریاست شکوہ افزای امارت است پناہ طریقت رقبا رتقت آگاہ حقیقت آثار حوہ میں روشن نگاہ  
 خود این خرد و پناہ خرم سوزفتند و سنا و چہرہ افزوز صلاح و سدا جناب مستطاب معلی القاب  
 والاحیاء امیر الملک نواب سید محمد صدیق حسن خان بنادوام المہدی و التقاخر کہ مر مؤلف  
 فر و سیدہ غمش از دیدہ روشن ایہ در روشن اختر عالی گمرست و بشیرہ حق پر روی و بانیہ شکر کسی کہ بشیرہ  
 بزمین حکمرانی فرمانروا سے نوشا بجا ہوا را شکوہ کند با گاہ آہ ہم ماہ سپہ اوج و کمال خرم و زجران  
 جاہ و جلال اورنگ زیب کشور کامکاری با انشین مجلس شہر پارہی دولت در بان عاوت عنوان فرخ  
 لقب و الاحلم جناب نواب شہر بھمان **سید** مخاطب بعالی خطاب ٹیس و لا و اعظم طبقہ اعلا  
 ستارہ ہند و تاج ہند و ستان و رسیہ ہویالی او اما السدا لغز و الاقبال کہ فرمانفرما سے بقیس علمین

ترشتره قرین است و همین آداسے این صحیفہ ایقداش بیاید قرزندی سعادت نشان آغوش نشین تہجیح  
 فرزاد روشن ہوش فطانت کوشش خلکت آیات تفضیلت ملکات جامع سکارم مجید ابو الحسن سید  
 ذوالفقار احمد شاہ امداد و شرکت نظر ثانی ہمارے معارف معقول و منقول حاوی مزایا کے  
 فروع و اصول حکمت آموز افادت مقال جناب محمد عبدالرحمن ایوب امداد المتعال و یگانہ دانش  
 خصال نظر فضل و کمال بوقائے آگاہ متحقق دستگاہ حافظ مولوی محمد احمد عاقاد امداد الصمدی  
 خوشنویس بجا و در تم ہانی قلم نشینی محمد عبدالعظیم کمسوی البقاہ امداد القوی و اصطلح محمد ازہار کارا گاہ حافظ  
 کرامت امداد حفظ امداد و ادارت خان منبع الشان دیانت پستدانت بیونہ محمد عبدالحمید  
 اعانتہ المنان مران عجاایہ راضیہ رادریطیع شاہ جہانی بزیور طبع پر وختند و با حسن اوقات حسن اشتمال  
 کار کار تمنا سے زامیان ساختند

قطرہ تاریخ

<p>آن می حکمت کو روشن مغز دایمان          آنکہ گریشینے پگاہے جلوہ گرد نظرش          آنکہ از نیروی درخش بر اساس فتنہ با          و دودہ روشن ساز سادات جہان کز غیبی          پای او در رزم از بہرام گامی پیشتر          بر صبر بختیش کا واسعہ داودی دم          قطرہ اش گوہر بانہ از منزل خواندہ ام          لطف در طبعش بہاران و گلستان گفتار          گاہ از نگین عبادتس گل نشان فتم          ز در تم بنیان مرصوی کز بنیاد          مرطوب حافظ ابن حجر از خاصہ اش</p>	<p>میر ابو النصر غرور رباب فرودیدہ ام          گفتہ پاشے در جل مہر منور و پیرہ ام          دستبر دم تفضی بر باب خمیر و پیرہ ام          ہر کیے را شہرہ آشود تا با حمد دیدہ ام          جای او در رزم با خسو بر ابو دیدہ ام          زہر و از روش و سر افندہ معجز دیدہ ام          از ترقی ذرہ اش ہمتا با ختر دیدہ ام          علم در زہنش عطار در دو پیکر دیدہ ام          گاہش از اشعار عود و گلن بجز دیدہ ام          زین سپس حکم تراز سہر کند ز دیدہ ام          جلوہ آلودر لباس شرح دیکر دیدہ ام</p>
--	--

<p>زا و راه کاروان خضر سپید دیده ام          هر زمان مرکب ز قطع راه لاخوردیده ام          سر سپید پیرایه بند از لعل و گوهر دیده ام          هم جوهر سر سپید چشم خود در دیده ام          سلطان علم سنت را تو انگر دیده ام          از سواد حرفت غیرشش دل مکده دیده ام          از نسیم سنبل خبث معطر دیده ام          استخوان بندی بطرناکر دیده ام          میدیدم پدایه فی نقش و رسم بر دیده ام</p>	<p>کردت فریسی خیر با کز گران سرا سگه          کاروانی کش بزوق منزل علم حدیث          ماه سیما نخی بجازی در لباس فارسی          هم چو ابرخ خلوت روشن لانتش گفت ام          زین اتعاضت کاین گران سرا پازان          هر کار روشن منظر شد زین فروغ آیزد          مرشام آشنایان را بدرک معیشش          در او ای اصل مطلب بود گرافاظارا          بعد ازین صرفیکه آرا پیدا راه جهان</p>
---	--

دو اشتم در روای اندیشه تاریخ راه  
 جاوه شرح احادیث سپید دیده ام

قطعه حمید مؤلف و مؤلف از اقتضای الشعرا حافظ خان محمد خان صاحب  
 متخلص بشهر سیله المد القدر

<p>آنکه می نازد و بفرق دولتش دست علم          بخت غیر در زخم طالع بیدار علم          سدرایوان شریعت رونق در بار علم          ماحن فکرش کشاید عقده دوشوار علم          بسکه در دیوان آگاه بے بودن علم          شغل و شغل هنر افتاد و کارش کار علم          آنکه در عالم بود سحر کار و سحر کار علم</p>	<p>سیر علی ابن حسن خان آقا بلوچ بن          نور بازوی فضیلت بلوچ اقبال کمال          کجکلا هجرم دولت ماه برج احتلا          جودت طبعش بنمایه نکت سلسله و          بی تکلف هر چه سازد هر چه پردازد          در چنان عمر کج جز باری نیاید در خیال          ابن نواب سیر الملک والا جاده است</p>
--	---

<p>می کشد بر روی یا جوج فتن دیوار علم          مادر علم باشد نام هر تاوار علم          فاقان جاسطی را می کند بسیار علم          نقطه نقطه باز گردید منته خوار علم          باده آورد و بر خیزد مگر بیخوار علم          یوسف با هزار صرد یوسف با هزار علم          آنکه موقوف است بر دیدار او دیدار علم          سطر سطرش لفظ لفظش میکند ایشان علم          حاوی احکام سنت جامع اسرار علم          آنکه از تجیدگان مبتدش مقدار علم          بود شمع افروز زبزم دولتش انوار علم          عالمی محرومان است او خا علم          جرمه آسمان بر چو پانه اش بر شاخ علم          تازه تر باور از علی ابن حسن کلوار علم</p>	<p>ز درتسم بنیان مرصع می کشد          نازم این گنجینه احسان که از انعام او          ماندگان گرسه را میبرد و در راه کام          حرف حرفش و انمای سستنگ آگهی          شمع بر کرد تا گرد و نور بزم دین          آن ز کتخان این ز حسن آبا و جدی است          آنکه آمد منحصرا بر نیل او نیل کمال          صنوفه صنوفه جز به زرش را چه دینی در خفاست          ماحی اوضاع بخت قاصع بنیاد اهل          هست تفریس بلوغ حضرت ابن حجر          آن را می رسند سنت که از طاعت آگهی          یک جهان رنجور نادانیتش او مافوق          جاگی خواران بهیر خانه اش نیست است          نغمه زد و در دعایش بلبل نطق شمشیر</p>
<p><b>قصیده خاتمه از منشی سید جمیل احمد صاحب سلسله سنی سید الله تعالی</b></p>	
<p>دود از بنا و گبر و مسلمان بر آورم          مقصود اول چگونه از آسمان بر آورم          اگر حرف مدعا زول و جان بر آورم          آهی جان کشم نزل افغان بر آورم          در روزگار منکر چه عنوان بر آورم</p>	<p>آه که اگر ز خاطر مالان بر آورم          با بخت می ستیزم و باروزگار هم          دوران به در خلافت و فلک منجی شود          ترش زدم پیش رقیبان رسد سپاه          طالع زبون سپهره دیار سرگران</p>

<p>حای کدالی تریبہ نقصان برآورد  آتش بجای آب زمان برآورد  گرد و مندرت ز دربان برآورد  روی نیازی بر سلطان برآورد  آشفتمی ز زلف پریشان برآورد  فقیر و فقیر جسم و خاتمان برآورد  اسکندر آردیم که نریمان برآورد  در بارگاه خسرو گیسان برآورد  در پیش شاهزاده ذیشان برآورد  گوی سحر حریف بچوگان برآورد  هم کجروی ز گنبد گردان برآورد  عزف بر دوش نام و سبحان برآورد  گل را چو وقت است گلستان برآورد  موی قلندر از زستان برآورد</p>	<p>یاری ز بخت خواهم خواری کشم از  آب آرد و کنم اگر از غلط تشنگی  مرگ از پی علاج بیالین من رسد  ناچار چون روانی کارم ز دوست  فرخ امیر ملک که گوید زمان او  فرخنده داور یک پشیم چاه او  یار بکیم هم که سپه همیشه بنیش  این دسترس کجا که فغانی ز جوهر  خوشتر بود خلیل که دست تظلم  آن شاهزاده که رسد گر باد من  هم استقام چو رگیم ز روزگار  آیم درون بزم شکوه بلا تشش  در دهن نیازان لو بهار مسلم  از جوش شوق مطلع و نکش تم کنم</p>
	<p>نذری بی علی حسن خان برآورد  با انفعال نقد دل و جان برآورد</p>
<p>سماط کجی ز طالع دوران برآورد  از بهر نعل بجز برم کان برآورد  و انشوران خطه بیوتان برآورد  از خاصگان گنجینه و شروان برآورد  بر زاده است آذر و کنگان برآورد</p>	<p>فرخنده طالعیکه کنم در دو نام او  گوید ستایش گوهر ز در جهان نماند  و انشوریکه از پی کسب فغان تشش  نیبیا سختر یکد براسے تم تشش  آن رهبر یکد گر سخنی سر کنم ازو</p>

داود از زبان برآوردی و سفیان برآوردی  
 بر زبان آن ز سفت و قرآن برآوردی  
 یارب کرا بعالم امکان برآوردی  
 کوا بن تمییه که ز حران برآوردی  
 کز دسے ہزار صورت بیان برآوردی  
 کز وی دقیق مسئلہ آسان برآوردی  
 تاکید بر از خاطر یاران برآوردی  
 گریست بو ضیفہ لغمان برآوردی  
 گرام نامہ بر لب جنیان برآوردی  
 سلام را بند ز شوکان برآوردی  
 خود را فی از قیاس سس پرستان برآوردی  
 سدر ز ورق قیاس بظوفان برآوردی  
 گز خون رشک از دل ایران برآوردی  
 تباہ کے سمند خامہ بچولان برآوردی  
 دست با شکر گفتہ با یوان برآوردی  
 سن شکو باز وسعت دایان برآوردی  
 کام دل مسود تو آسان برآوردی

و حلقہ و کد در س کتاب سوسن و بہر  
 و ہمچو یک حرف در تحقیق خود زند  
 از بر پادہ سنجی سوسن رسای او  
 این حجر کجیا کہ بجز انم ز عسقلان  
 خوش پردہ کشید بنام کتاب توش  
 خوش تر حجب بنود بلوغ المرام را  
 سر جوت و لغزشین حدیثش نو اگر است  
 اہمازہ وان نم کہ پے اتباع او  
 کفخ قیاس و رای ز بنیان بز فکرم  
 آن نازک از پے مع موافقت  
 تا ز م بنا سہ کہ کند دعوسے بلند  
 بجز کہ موج موج وسطش نوازند  
 گوید بہا طرد فصاحت خویب نیست  
 تباہ کے جسک گریے ہنگام سخن  
 گویم بہ خواہید عزم وہ او جھو نیست  
 پیزدان کہ فشانفی دست نوال با  
 کاس گنم تمام بیگ ضربت حسام

تاریخ آغاز طبع بلوغ المرام رقم کتاب بنیان مرصوص  
 ما علینا الا البلاغ سنہ ۱۳۹۰

تاریخ طبع بنیان مرصوص ترجمہ بلوغ المرام من اول الاحکام ما و سالہ  
 فیہ بلاغ الناس سنہ ۱۳۹۹



## اصلاح الغلط

صواب	خطا	صفحه	سطر	صواب	خطا	صفحه	سطر
درخت صومالی	درخت صومالی	۵	۸۲	درختهای	ردیفهای	۲۷	۱۶
گزیه	گزیه	۳۳	۱۰۱	جوش	جوش	۲	۱۳
نزون	سن	۱۹	۱۱۰	سهولت	سهولت	۸	۴
نوشتن	نوشتن	۱	۱۳۲	وزار	آزار	۱۴	۴
اورد	ور	۱	۱۵۴	که	کرته	۱۳	۱۹
کس	کس	۳	۱۵۸	+	و	۳	۲۱
پس سطل عابد	سطل عابد	۱۰	۱۶۰	صل	صل	۴	۲۳
عدم و آبی	ست بیرون			احیائی	اشیائی	۱۳	۱۱
دشمن ما	عاجز و شبیه			آرد	آرد	۸	۲۶
واجع	صاحب تیموست			نشست	نشست	۱۸	۴
باقتباراش	باقتبارتوله	۱۸	۱۶۱	قدست و نعت	قدست و نعت	۱۴	۳۰
هفت و	هفت	۱۹	۱۶۲	برست و زانو	بینه	۲	۲۱
در حساب	حساب	۲۱	۱۶۳	رایج	رایج	۵	۱۰
هره	هرزه	۵	۱۶۴	و	او	۲	۳۲
کان	آن	۱۵	۱۶۵	بایند	بایند	۳	۱۰
مشهور و باقیم	مشهور و باقیم	۲۰	۱۶۶	معاون	معاون	۱۲	۳۴
الحمد لله الذي بنعمته تتم الصالحات				+	در	۱	۶۹
وصلی الله علی النبی و آله و صحبه				+	بکه	۱۹	۵
تمت				اعراضکم	افراضکم	۲۷	۴۲